عرفان تاریخ

«فلسفه قرآنی تاریخ»

«Theosophy Of History»

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب :عرفان تاریخ

مؤلف : استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف : ۱۳۹۰

تعداد صفحه : ۱۲۰

بسم الله الذکر الذاکرین

«این تاریخ است که شما را هلاک می کند »[1] قرآن کریم

۱-اینست فلسفه تاریخ من : تا رُخ !

۲- البته اینگونه نبود که از لحظه اراده به ظهور جمال خویش تا وقوع این جمال اینقدر نیاز به زمان بوده باشد . تاریخ که عبارت است از زمان اراده به ظهور تا ظهور جمال ، فقط فرصت درک و باور این ظهور است همچون مجال چشم مالیدن پس از بیداری .

۳- تاریخ یا تارخ یک آن است یک آن ابدی .

۴- زمان یا تاریخ همان زمان ناباوری و تاریخ مجال و باور رخ هستی است . پس تاریخ ، همان تاریخ عرفان است .

۵- تاریخ ، یک عقب ماندگی در درک و دیدار و باور رخ جمال وجود است ، یک تأخیر است .

۶- اگر حروف واژه « تاریخ » را از هم جدا کنیم و به گونه ای دگر بهم بچسبانیم کلمه « تأخیر» بدست می آید : تاریخ تأخیر یا تأخیر تاریخ ، تأخیر رخ ، رخ تأخیر دیدار جمال هستی !

۷- آنچه که تاریخ نامیده می شود یک تأخیر بینایی و دیداری و عرفانی است .

۸- تاریخ همان « تا » است تا ...رخ !

۹- اینست که تاریخ حامل هیچ حقیقت جاودانه نیست زیرا سراسر عرصه توهم و خواب آلودگی و ناباوری و بی صبری و عطش و قحطی زدگی معرفتی و شهودی است و لذا سراسر سوء تفاهم و جهل و تهمت و جنون و خود کشی و جنایت عرصه انتظار دیدار جمال وجود خویشتن است : « من در انتظاردیدارم شما هم منتظر باشید »[2] قرآن –

۱۰- زمان و تاریخ ذاتاً توهم است و اساس همه توهمات است و وجود ندارد و فقط حاصل حواس پرتی و ناباوری و کوری و پریشانی لحظه ظهور است .

۱۱- تاریخ ، فلسفه ای ندارد زیرا حقیقتی ندارد و لذا همه فلسفه ها از تاریخ است و تاریخ توهمات بشری ! توهمی از جنس زمان !

۱۲- تاریخ برزخ بین بود و نبود است و فاصله نبودن و بودن یک آن است . و این « آن » هم توهم و جهل است .

۱۳- و لذا آنکه به رخ رسید و دیدار کرد با تمامیت تاریخ و زمان به بن بست رسیده و به نبرد با آن بر می خیزد تا این پرده توهم را بدرد و عدالت را اجرا کند یعنی هر کسی را سر جای خودش بنشاند تا بتواند رخ را دیدار کند و هستی را دریابد . اینان یا غیان ، مبارزان و انقلابیون و آزادیخواهان هستند و عدالت جویان که به یک آن در خواب و بیداری به رخ رسیده و دیدار کرده اند و اکثراً خود نمی دانند که چه اتفاقی رخ نموده و چه می کنند و چه می خواهند .

---

[1] « وَ ما يُهْلِكُنا إِلاَّ الدَّهْرُ » الجاثیه، ۲۴.
[2] «فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ» یونس، ۱۰۲و ۲۰و الاعراف، ۷۱.

۱۴- همه مبارزات و انقلابات بشری در طول تاریخ نبرد بر علیه تاریخ است . و آن دو نوع است . نوعی که به رخ رسیده و رخ را دیدار کرده است و نوعی که تاب دیدارش بسرآ مده است و اراده به دیدار نموده است . نوع اول مبارزه ای عرفانی است و نوع دوم هم مبارزه انقلابی و اجتماعی و سیاسی است . بانی مبارزه عرفانی پیامبران هستند و بانی مبارزه انقلابی هم مصلحین و آزادیخواهان و عدالت جویان می باشند . نوع اول خود آگاهانه است و نوع دوم هم کور کورانه است . نوع دوم هم در عالم رؤیا و نا خود آگاه رخ وجود را دیدار کرده اند .

۱۵- همه تلاش های بشری آگاه و نا آگاه جهت هرچه سریعتر طی نمودن طول تاریخ است یعنی فائق آمدن بر تای تاریخ تا رسیدن به رخ تاریخ ! و در این راه حجاب و حائل و مانعی جز خود تاریخ نیست .

۱۶- و ازآنجا که قرار است این رخ از وجود انسان آشکار شود لذا نبرد با تاریخ بصورت نبرد با سائر انسانها خود نمایی می کند . و این نبرد دوماهیت دارد یا روحانی و عرفانی است و یا جسمانی و اقتصادی و سیاسی . یا آگاهی بخش است یا آزادی بخش .

۱۷- انسان یا بواسطه خود آگاهی عرفانی پرده از رخ بر می دارد و آشکار می شود و یا از طریق آزادی عمل . و این دو روش رسیدن به عدالت وجودی است بمعنای رسیدن به خود وبر جای خود نشستن و از چشم خود رخ وجود را دیدن !

۱۸- هر کسی طرف رابطه اش را آئینه دیدار رخ هستی می خواهد تا رخ هستی خود را در آن آئینه مشاهده کند . و این تلاش یا بصورت آگاهی بخش و یا آزادی بخش انجام می شود و یا توأمان !

۱۹- همه تلاش ها وراهها و روش ها ، دویدن به سوی پایان عمر و تاریخ است که بهترین راهها کوتاهترین آن است و بهترین روش ها هم سریعترین آن . و تجربه بشری نشان می دهد که جماعت عارفان این کوتاهترین راه و سریعترین روش را یافته اند و لذا بر تاریخ وزمان فائق آمده و از آن پیشی گرفته و پیشوای زمان (امام زمان) شده اند زیرا زمان را در خود به آخر رسانیده و آخرالزمان را پدید آورده اند .

۲۰- به زبان دیگر کل بشریت در لحظه خلقت ازلی و از چشم ذاتش جمال هستی را دیدار کرده است که همان لحظه «الست» است و از این دیدار مدهوش شده است و این مدهوشی همان رویای تاریخ است و لذا تاریخ همان تاریخ مدهوشی است و تلاش برای بهوش آمدن و در هوشیاری آن جمال را دیدار کردن !

۲۱- تاریخ رویای مدهوشی حاصل از این دیدار الست است و مستی ازلی انسان ! لذا تاریخ مجال بهوش آمدن و دیدار دوباره است یعنی ذکر (یاد آوردن) به زعم قرآن !

۲۲- و لذا تاریخ ذاتاً مست و مدهوش و دیوانه است و صحنه جنایات بشری نسبت یکدیگر جهت به هوش آوردن دیگران . ولی عارفان بجای بهوش آوردن دیگران مشغول بهوش آوردن خود هستند . زیرا اگر کسی بهوش آید رخ یار را درهمه خواهد دید .

۲۳- همه جنگها و جدالها برای اینست که جمال هستی مرا در خودت بنما !

۲۴- پس تاریخ خود محصول دیدار یار است و فراق پس از وصال و تلاش برای وصال دوباره !

۲۵- در حقیقت عدم چون با جمال وجود روبرو شد و جمال وجود در عدم تجلی کرد عدم ، آدم شد که چیزی بین وجود و عدم است: بودِ نبود ! و تاریخ مجال طی طریق نمودن آدم از عدم تا وجود است .

۲۶- تاریخ ، تاریخ به وجود آمدن عدم است در آدم .

۲۷- عدم در دیدار وجود از وجود صورت و سیرت پذیرفت و موجود گشت ولی هنوز مدهوش است و خود را نمی شناسد و باور ندارد . تاریخ مجال این بخود آمدن و خود باوری و خود شناسی عدم از وجود خویش است .

۲۸- پس تاریخ از جنس معرفت نفس و عرفان است و ذاتاً عرفانی است .

۲۹- تاریخ چون به خود آید به پایان می رسد : آخر الزمان !

۳۰- پس تاریخ همانقدر که عرفانی است ضد عرفان است زیرا چون به خود آید و بر خود عارف شود به پایان می رسد .

۳۱- تاریخ ، انتظار است و چند نوع انتظار داریم : انتظار آگاهانه که آدمی می داند در انتظار است و در انتظار کیست و انتظاری جاهلانه و غافلانه . آنکه می داند صبور است و مستمراً مشغول زیبا سازی خویش است برای دیدار یار . و آنکه نمی داند بی صبر است و با تاریخ در ستیز است .

۳۲- خود او در کتابش راه و روش فائق آمدن بر خسران تاریخ را آموخته است در سوره عصر که سوره تاریخ است : ایمان ، عمل صالح ، حق و صبر[1] ! یعنی با فهم و باور به این امر که در انتظار کیست و سپس اصلاح و زیبا سازی خویش برای دیدار و شناخت حق این دیدار و توسل به این حق . و صبر در انتظار .

۳۳- انسان تا این معنای تاریخ و زمان (عمر) را فهم و باورنکند و خود را برای دیدارش مهیا نسازد و حق این دیدار را نداند و صبور نماند کل واقعه را از دست خواهد داد و در تاریخ (عمر) خسارت خواهد دید و گم خواهد شد و هلاک خواهد گشت !

۳۴- آنکه برای دیدار مهیا و لایق نباشد در پایان تاریخ و قیامت هستی هنگام این دیدار ، خود را در آتش دوزخ سرنگون خواهد نمود و از خود انتقام خواهد ستاند . و در آتش دوزخ مهیا خواهد شد یعنی پاک و زیبا و لایق دیدار خواهد شد .

۳۵- آزادی و عدالت اگر عارفانه نباشد و عرفان تاریخ را درک نکند به عذابها و اسارتها می انجامد که موجب به خود آئی می شود جبراً .

۳۶- عشق قدرتمندترین راه و روش رسیدن به رخ و ختم تاریخ است اگر عارفانه باشد وحقوقش ادا گردد و گرنه منجربه فراقی شدیدتر و ابتلای شدیدتر به تاریخ و زمانیت می گردد .

۳۷- در عشق حرکت و سرعت تاریخ و زمان به اوج خود می رسد و گاه به حدی است که دیگر زمان وجود ندارد و آن لحظه ابدیت فرا می رسد که آخر الزمان است .

۳۸- عشق آن « تا»ی تاریخ است زیرا انسان عاشق، همه را جمال یار می بیند .

۳۹- تاریخ و زمانیت همان عدمیت است که به وجود مبتلا شده ولی هنوز موجود نشده است . و لذا اندیشه ها و شناخت و علوم تاریخی بشر تماماً عدم گرایند و صاحبش را مستمراً به عدم باز می گرداند از طریق وجود نمایی کاذب و شیطانی !

۴۰- اگر تاریخ همان تارخ است پس تا زمانیکه به رخ نرسیده دارای هویتی فی نفسه نیست و هستی در خویش نیست بلکه « هستی برای » می باشد : برای هستی ! برای رخ هستی و هستی پذیری که همان رخ پذیری است : توحید !

۴۱- پس تاریخ دارای ذاتی مشرکانه است و آن شرک بین وجود و عدم است ، شرک انسان و خدا. و لذا دارای هویتی دو گانه و دیالکتیکی است .

---

[1] « وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسانَ لَفي خُسْرٍ * إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ » العصر، ۱-۳.

۴۲- ذات تاریخ ، گذرایی آنست و گذرا بودن معدوم شدن است .

۴۳- ولی عجیب بدترین وضع را کسانی دارند که به رخ می رسند یعنی به آخرالزمان می رسند و دوباره مأمور به بازگشت به قهقرای تاریخ می شوند تا اهالی آنرا به سوی رخ هدایت کنند و اینان عارفان واصل هستند که پیامبران عشق جمال وجود حق هستند و مروجان و مبلغان لقاءالله ! خداوند روح را بهر کسی که بخواهد نازل می کند تا مردم را برای روز دیدار مهیا کنند[۱] . قرآن –

۴۴- انبیای الهی نخستین دریافت کنندگان روح بودند که بشریت را برای لقای الهی بشارت دادند و روح خدارا از طریق کلام وحی در کالبد بشریت دمیدند که برخی تکذیب کردند و برخی پذیرفتند .

۴۵- خود انبیای الهی و سپس اولیاء و عرفا خود نمایندگانی از رخ هستی یار در میان مردم در تاریخ بودند که زمان بی پایان و سرگردان را تبدیل به تاریخ کردند و آخر زمان را پیشگویی نمودند و آدمیان را امید و نوید و صبر بخشیدند و انتظار .

۴۶- هر که رخ او بیند از رخش نقش جمال پذیرد و در میان مردم آئینه ذکر و یاد خدا می شود یعنی ذاکر (به یاد آورنده) خلق می گردد . ولی عدم پرستان به نبرد و انکار با این ذاکران می پردازند تا مردم از اسارت تاریخ پرستی خارج نشوند . زیرا آنانکه تاریخ را تارخ نمی دانند خود تاریخ و زمانیت را می پرستند منتهی در مکان و هر آنچه که در مکان است (دنیا) . زیرا مردم با پرستش زمان و مکان است که به اسارت حاکمان و عدم پرستان تن در می دهند تا از زمانیت و مکانیت و مادیت آن بر خورداری بیشتری داشته باشند و سهم بیشتری از زمان ببرند و این جهل و جنون محض است زیرا ذات زمان گذرایی آنست و خسرانش . و لذا تاریخ پرستی بمعنای پرستش هر آنچه که به مرور زمان بدست آمده عین هوا پرستی و عدم پرستی است . و لذا خداوند دنیا پرستی را عین پرستش هوای نفس می خواند[۲] .

۴۷- آنچه در تاریخ دریافت می شود تصوراتی گذرا از وجود است و نه وجود . مثل مسافری که در قطاری مشغول به تملک در آوردن مناظر بیرون است .

۴۸- تاریخ و زمان نابود کننده است یعنی عدمیت را به آدم متذکر می شود تا از آن دور شده و به سوی وجود حرکت کند . و لذا مالکیتهای زمانی و مکانی عین تملک و حصول عدم است و عدم پرستی !

۴۹- « مردم خوابند و چون بمیرند بیدار می شوند »[۳] حدیث – این خواب همان مدهوشی و مستی حاصل از دیدار رخ است که برای هر نوزادی به تدریج رخ می دهد در جمال والدین و اطرافیان و محبوبها . زیرا کودکان و نوجوانان هنوز هوشیار و بینایند و می بینند و لذا دارای طبعی عاشقانه اند . و اوج این دیدارها در سر آغاز جوانی است که عرصه عشق دائم است از دیدار رخ او در جمال انسانها .

۵۰- تجلّی زمینی آن لحظه الست ازلی همان نخستین عشق هر کسی در زندگیست که او را مدهوش می سازد و سرنوشت هر کسی هم در گرو همین عشق اولین است .

۵۱- به یک لحاظ تاریخ بشری چیزی جز تاریخ عشق نیست . و همه جنایات و جنگهای بشری بمعنای تلاشی مذبوحانه جهت ابدی ساختن این عشق است پس از مدهوشی !

۵۲- اینکه گفته می شود که در پس پرده هر جنگ و جنایتی یک زن است درست است و اگر تاریخ بشر چیزی جز تاریخ جنگ و جدال و جنایات نیست تلاشی مدهوشانه و مستانه و جنون آمیز پس از نخستین دیدار رخ یار است برای رجعت به آن رخ و جاودانه ساختن آن رخ .

۵۳- این نیز بیان دیگری از تاریخ بمعنای تارخ است .

---

[۱] « يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ» غافر، ۱۵.

[۲] «وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ» الاعراف، ۱۷۶.

[۳] « الناس نيام فإذا ماتوا انتبهوا» » ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللآلی،ج ٤،ص ۷۳ .

۵۴- تمام تلاش های بشری در عرصه علم و فن و هنر و ادبیات و دین و عرفان و عمرانی و شهر سازی و ... برای احیای آن رخ است و کشف مجدد آن . پس تاریخ تماماً تاریخ تارخ است .

۵۵- از این منظر همه فعالیت های مادی و معنوی بشری هم تاریخی است یعنی تارخی !

۵۶- اگر تاریخ مذاهب همه تاریخ بت پرستیهای گوناگون بشر است بدین معناست که تاریخ تارخ است .

۵۷- آدم و حوا نخستین عدمی بودند که با تجلی رخ یار ، وجود یافتند و بلافاصله مدهوش شدند و از بهشت خارج شده و مبتلا به تاریخ و زمانیت گشتند . آن دو رخ یار را در جمال یکدیگر می دیدند .

۵۸- ولی آدم ابوالبشر رخ یار را مستقیماً و بیواسطه دید و موجود گشت ولی در فراق افتاد زیرا دیگر او خود یار شده بود و از خود در فراق بود . و لذا حوا از باطن او رخ نمود تا از فراق بیرون آید . ولی در وصال مدهوش و دیوانه شد و این بار در عین وصال به فراق افتاد . فراق در وصال ! و اینست معنای تاریخ!

۵۹- تاریخ و هر آنچه از تاریخ آمده ذاتاً خیر شرّ است و شرّ خیر . زیرا از وجود ِعدم است و عدم وجود : بود نبود ! و لذا تاریخ و فهمش جز بواسطه دیالکتیک ممکن نمی شود .

۶۰- پس اهل هوشیاری و معرفت باید که از خیر این شر و از شر این خیر بگذرد و آن جز بواسطه فهم دیالکتیکی ممکن نمی آید که نهایتاً منجر به رهایی ازدیالکتیک می شود .

۶۱- تمدن مغرب زمین که ذاتاً بر خیر شرّ و شرّ خیر استوار است تمدنی ذاتاً دیالکتیکی است که امروزه جهانی شده است و لذا تنها حکمت توحیدی که از این تمدن بر آمده است دیالکتیک است بشرط آنکه خود دیالکتیک پرستیده نشود و تبدیل به مقصد حکمت نگردد آنگونه که در هگل و مارکس شد .

۶۲- تمدن مدرن حاکم بر جهان تمدنی دیالکتیکی است زیرا تماماً تاریخی است و تاریخ پرست . و لذا پرستنده تای تاریخ است و نه رخ آن . و لذا این تمدن به مقصد تاریخی خود نمی رسد و به خود براندازی دچار می شود زیرا با خود صادق نیست و به خود معرفت ندارد و تاریخ را نمی شناسد .

۶۳- اینست که تمدن مدرن فقط تمدنی وعده دهنده است زیرا تا پرست است . وعده می دهد بدون آنکه موعود را معلوم کند زیرا موعودی ندارد . و لذا تمدنی ابلیسی است و همچون ابلیس وعده می دهد به امری نا معین !

۶۴- نجات تاریخ و انسان تاریخی نه در پیشروی و نه در رجعت آن است بلکه در توقف و باز ایستادن است تا بتوان از توهم فردا برهد و حال را دریابد که موقف رخ است . تا بتواند « تا » را به رخ برساند و براستی تاریخی شود و صادق گردد .

۶۵- می دانیم که تاریخ تمدن ، تاریخ گردهمایی آدم و حوا و عهد دائمی بین آنها در همزیستی زیر یک سقف است . و لذا تاریخ تمدن ، تاریخ خانه و خانواده و خانه سازی است . و در عصر مدرنیزم که آدم و حوا نسبت بهم غیر متعهد می شوند عمر تاریخ تمدن هم به پایان می رسد زیرا خانواده از بین می رود .

۶۶- با جدایی آدم و حوا از یکدیگر هسته مرکزی دیالکتیک تاریخ گسسته و منفجر می شود و عصر فراق در وصال به پایان می رسد و فراق مطلق رخ می دهد که ابتلای به عدمیت محض است و در این عدمیت گروههای کثیری از بشریت به انواع خود کشی می رسد که این خودکشی همان نجات از عدمیت خویش است و گروه قلیلی مجبور می شود که از عدمیت خود وجود آفریند . و این دوران ظهور انسان کامل است که آدم از ذات عدمی خود حوایش را می آفریند و حوا هم آدم را .

۶۷- گردهمایی آدم و حوا در زیر یک سقف ، گردهمایی وجود و عدم بوده است . زیرا آدم ظرف وجود است و حوا هم محتوای وجود . و هریک به تنهایی محکوم به عدم هستند . و در این عدمی که در این فروپاشی خانواده رخ می دهد یا نابود می شود و یا هستی نو می آفریند .

۶۸- با سوء تفاهم و سوء ظن آدم و حوا به یکدیگر هبوط آغاز شد و آن سقوط از وجود بود و محکومیت به عدم در حین موجودیت . و لذا با عداوت و جدال از بهشت بیرون شدند که بهشت همان « به هست » بود یعنی عرصه هستی . آندو پس از هبوط در فکر خود کشی بودند و این خود کشی در فرزندانشان بصورت قتل هابیل بدست قابیل آشکار شد . و آنها توبه کردند و دوباره بین آن دو انس پدید آمد و در زیر یک سقف جمع شدند و این آغاز مدنیت است .

۶۹- داستان آدم و حوا داستان وجود و عدم است . زیرا آدم ماده وجود است بی معنایش . و حوا معنای وجود است بی ماده اش . و لذا این معنا محتاج ماده آدم شد و ماده آدم هم محتاج معنای حوا . و لذا آدم بسراغ معنویت رفت و حوا هم بسراغ مادیت رفت و آدم راهم به شرط ماده به همسری پذیرفت بشرط مهریه و دنیا و نفقه و دنیا پرستی و آبادانی و عمرانی و فوت و فن . و این سیر تاریخ عامه بشری بوده است .

۷۰- ولی در عصر مدرنیزم و تکنولوژیزم که عصر اوج تجارت ماده و معنا در رابطه آدم و حواست این شرایط پدید آمد که آدم و حوا اراده به استقلال و بی نیازی از یکدیگر بیابند بدینگونه که مساوی شوند . آدم حوائی شود و حوا هم آدم گردد . این واقعه به دو شکل آغاز بکار کرد یکی راه و روش عرفانی و دیگری راه و روش شیطانی . اول راه و روش توحیدی است و دومی هم راه و روش تشبیهی و تساویگری و همسان سازی . اولی بصورت عاشقانه و ایثارگرانه از هم جدا می شوند و دومی هم بصورت فاسقانه و استکباری . اولی به عرفان رسیده و دومی به مرفین ! اولی به عصمت رسید و دومی به همجنس گرایی . اولی به رخ رسید و دومی در تای محض به خود کشی انجامید.

۷۱- در توحید آدم حوائی ، رخ حق از نقاب برون آمد . و در تشریک و تساوی آدم – حوائی ، رخ دیو آشکار شد . اولی عارف واصل شد و دومی فاسقی فاسد . از اولی حضرت مریم و مریم مجدلیه و فاطمه و زینب و عیسی و محمد و علی و حلاج و قرة العین پدید آمدند و از دومی مایکل جکسون ها . اولی خلاق شد و از عدم ، وجود آفرید و دومی عقیم و معدوم گردید .

۷۲- در توحید آدم – حوائی ، آدم حوا شد و حوا ، آدم گردید . در تساوی آدم - حوائی هم هر دو عقیم و پوچ و معدوم گردیدند . این تفاوت توحید و تشریک است ، یگانگی و همسانی !

۷۳- جهان هستی ، تجلی وجود در عدم است یعنی ظهور خالق در مخلوق ! و این واقعه به آنی رخ می دهد ولی تاریخ مجال درک و به یاد آوری این واقعه است ، این حق تاریخ است و مقصود آن . و پیامبران الهی آمده اند تا این حق را به انسان یاد آوری کنند و انسان را از نسیان نجات دهند .

۷۴- تاریخ زندگی فردی هر انسانی به مانند تعبیر و تعین رؤیایی است که گوئی در خوابی دیده و تلاشی به زنده کردن و به یاد آوردن آن خواب است . کل تاریخ بشریت هم در مجموع چنین معنایی دارد در قبال آن خلقت ازلی و لدنی در لحظه «الست بربکم، قالوا بلی »[1] .

۷۵- تاریخ بشری عرصه تقابل و تصدیق دو خلقت است : خلقت تکوینی (آنی) و خلقت تشریعی (تدریجی). خلقت تکوینی به مثابه آن رؤیای متافیزیکی است که در کالبد مادی تاریخ تعین می یابد و تفسیر می شود .

۷۶- زندگی هر کسی تفسیر و تعبیر او از گذشته است و این بمعنای ذکر و به یاد آوردن است .

۷۷- صورت ظاهری زندگی انسانها تفاوت کیفی و معنوی قابل توجهی ندارد و عمده تفاوتها کمّی است یعنی جغرافیایی و اقتصادی و سیاسی و نژادی . ولی به لحاظ ماهیت و معنا دو تا زندگی همسان نیست و هرکسی تفسیر خودش را دارد و بدینگونه ظواهر زندگی گذشته اش را در حال تفسیر می کند و این تفسیرآینده اش را تحت تأثیر قرار می دهد .

---

[1] «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَني آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلينَ» الاعراف، ۱۷۲.

۷۸- معنا و مفهوم حال زندگی و وضع موجود هر کسی تماماً حاصل تفسیرش از تاریخ گذشته زندگی فردی اوست . وتمام اختلافات آدمها برخاسته از تفاوت این تفاسیر است و بدینگونه است که حتی اعضای یک خانواده هم هر یک هویتی متفاوت دارند و با هم در امور دچار اختلاف هستند . این اختلافات در خانه و جامعه و جهان تماماً حاصل اختلاف در نگرش به گذشته است یعنی تاریخ . یعنی حال را گذشته می سازد و آینده را هم رهبری می کند و اینست معنای « گذشته چراغ راه آینده » ! این معنا تماماً حاصل به یاد آوردن است و نوع نگاه انسان به گذشته و نوع فهم او از حوادثی که پشت سر نهاده است .

۷۹- به لحاظ منطقی هرکسی مخلوق شرایط زندگی گذشته خویش است و این تاریخ فردی نیز مخلوق و ادامه تاریخ جمعی و کل بشریت است . اگر من ایرانی هستم ، فقیر یا ثروتمند هستم ، مسلمان یا یهود هستم ، سفید یا سیاه پوست هستم بدین دلیل است که والدین من چنین بوده اند و والدین والدین من . و این یعنی مکتب اصالت تاریخیگری !

۸۰- ولی همین تاریخ مشترک هم در هر ذهنی بگونه ای دیده و فهمیده می شود و از اینجاست که کثرت سلایق و احساسات و باورها و راه و روش ها پدید می آید . و براستی که گوئی حتی دو نفر هم نگاه و فهمی واحد از گذشته واحد خویش ندارد مثل دو تا برادر! و اینست معنای سرنوشت !

۸۱- پس سرنوشت هرکسی محصول تفسیر او از تاریخ فردی و جمعی خویش است یعنی محصول نوع ذکر و به یاد آوردن گذشته است . مثلاً دو تا دوست یا برادر که تجربه مشترکی را پشت سر نهاده اند این تجربه مشترک هر یک را به سمت و سرنوشت جداگانه ای می برد . آیا براستی به یاد آوردن چگونه واقعه ای در ذهن و روان بشر است . و چند نوع به یاد آوردن داریم؟

۸۲- سقراط حکیم اصلاً واقعه ادراک و شناخت و علم بشری را تماماً حاصل به یاد آوردن می داند و این در روانشناسی جدید هم به اثبات رسیده است . یعنی جریان اندیشه ، ذاتی ذاکرانه دارد . قرآن کریم هم بر همین باور است و لذا با وصف هر واقعه ای انسان را دعوت به ذکر و به یاد آوردن می کند و لذا اندیشه گری در قاموس قرآن همان ذکر و متذکر شدن امور است . ولی فقط مؤمنان را اهل ذکر می خوانند به بیان دیگر فقط مؤمنان قادر به ذکر و به یاد آوری درست و دقیق وقایع هستند و گویا سائر مردم از این کیفیت و عملکرد ذهنی عاجزند و توان به یاد آوردن کامل را ندارند .

۸۳- قرآن کریم امر هدایت و سعادت بشری را محصول ذکر مدام می داند و حتی در میان وقایع ماورای طبیعی مثل خلقت جهان و انسان و ملائک و کلاً خلقت تکوینی جهان که آدمی را امر به ذکر می نماید تا هدایت شوند[1] . یعنی گوئی که انسان حتی قادر است که نه تنها تاریخ گذشته بشری را که خودش در آن حضور نداشته به یاد آورد و فهم کند بلکه وقایع ازلی و متافیزیکی را هم به یاد آورد و درک کند و هدایت شود .

۸۴- در حقیقت می توان گفت که قرآن هم پیرو مکتب اصالت تاریخیگری ذاکرانه است . یعنی ذکر تاریخ را اساس سعادت و هدایت بشر می داند. و لذا کتاب قرآن هم کتاب ذکر است در خود قرآن[2] . یعنی کتابی که به انسان امکان به یاد آوردن تاریخ را می دهد و این یاد آوری را اساس هدایت می داند .

۸۵- همه حکمت ها و احکام قرآنی نیز از بطن و متن حوادث تاریخی سر بر آورده اند و حاصل تفسیر و ذکر تاریخ هستند و با مطالعه قرآن به آسانی این حقیقت مشاهده می شود .

۸۶- خداوند در جای جای قرآن خطاب به رسول و مؤمنان در بیان تاریخ جهان و بشر مکرراً می فرماید که: آیا ندیدی ؟ آیا نمی بینی ؟ آیا به یاد نمی آوری ؟ و ... و در حالیکه مخاطب این حوادث مطلقاً در آن حضور نداشته است و گاه اصلاً وجود بشری هم در آن وقایع نبوده است مثلاً خلقت آسمانها و زمین . پس مسئله ذکر و به یاد آوردن یک مقوله بس حیرت آور در قرآن است و نشان می دهد که ذهن آدمی این قابلیت

---

[1] «اللَّهُ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما في سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا شَفيعٍ أَ فَلا تَتَذَكَّرُونَ» السجده، ۴.

[2] «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ» الحجر، ۹.

را دارد که در اعماق تاریخ نقب زند و حتی به ورای تاریخ بشر برسد و تا آستانه عدم به پیش رود و در هر زمان و مکان بلکه لامکان هم حضور یابد و ببیند و بفهمد .

۸۷- کسی که حقیقت ذکر را در قرآن درک نکند اصلاً روح پیام قرآن را در نیافته است . زیرا قرآن کتاب ذکر است و بیهوده نیست که روایت شده است که اهل قرآن و اهل ذکر می تواند در قرآن با پروردگارش دیدار کند[1] . و این پرواز روحانی بر فراز تاریخ و کائنات به یاری ذکر است که اهل قرآن در درجات از آن بر خوردارند و این ذکر تاریخ است یعنی به یاد آوردن تاریخ . و اینست فلسفه تاریخ قرآن که ما آنرا عرفان تاریخ می نامیم که جدای فلسفه های تحلیلی و به اصطلاح علمی و ماتریالیستی و جامعه شناسی تاریخ است که خیالپردازی حول حوادث منقول تاریخی است .

۸۸- بسیاری از مردم حتی حوادث زندگی فردی خود را به یاد نمی آورند و بسیاری ، اعمال و حوادث تاریخ زندگی خود را در حافظه خود تحریف یا اصلاً حذف می کنند . و این ذهن کافر به معنای منکر و پنهان دارنده است و لذا قرآن کریم فقط مؤمنان را امر به ذکر می کند[2] زیرا صادق هستند و خود را تخدیر و تکذیب نمی کنند . و این همان خود –سانسوری حافظه است که در بلند مدت منجر به نسیان می شود و ایجاد غرور می کند و غرور اصلاً به معنای خود فریبی است . چنین انسانی در حقیقت فاقد تاریخ است و دشمن گذشته خویش است .

۸۹- آنکه از گذشته خود گریزان است و در حال هم قراری ندارد و این نسیان و از خود بیگانگی انسان است زیرا حال ، آئینه و به یاد آورنده گذشته است و لذا انسان کافر که منکر گذشته خویش است در حال هم حضور ندارد و خود را به آرزوهای واهی و فردایی موهوم می آویزد و خود را در آنچه که نیست معدوم می کند .

۹۰- وجود آدمی حتی به لحاظ جسمانی هم تماماً تاریخ است . همه عادات ، سلایق ، غرایز و عواطف از گذشته آمده و ریشه در تاریخ دارند حتی عملکرد بیولوژیکی بدن انسان هم تماماً از گذشته تغذیه می کند و قدرت می گیرد . ژن ها که ارکان حیات هستند حامل تاریخ هستند . قرآن کریم هم می فرماید که ذره ای از اعمال نیک و بد آدمی از وجودش گم و نابود نمی شود و در قیامت همه ذرات وجود گذشته خود را آشکار و اعتراف می کنند[3] . در حقیقت واقعه قیامت که بزرگترین واقعه عالم وجود است تماماً احیاء و ظهور و حضور تاریخ موجودات است . یعنی کل گذشته در حال رخ می نمایند . قیامت یعنی قیام تاریخ عالم از ذرات و کرات و حیات و انسان . و این بدلیل ظهور رخ است که عالم و آدمیان را به هوش می آورد و به اعتراف می کشاند و هر کسی کل زندگی گذشته اش را در خود فعال و زنده و مشهود و معلوم می یابد و وجود هر کسی به تمام و کمال آشکار می شود.

۹۱- امروزه به لحاظ علمی هم به اثبات رسیده است که هر ذره ای کل گذشته اش را با خود داراست و حافظه کل زمان خویش است و بر اساس همین حافظه است که هست و موجودیت خود را استمرار می بخشد . پس باید گفت که وجود همان تاریخ است و ذکر تاریخ و حافظه تاریخ .

۹۲- پس در حقیقت باید گفت که قیامت کبرا واقعه به یاد آمدن و به یاد آوردن کبیر کل کائنات است از ذرات و کرات و انس و جن . یعنی هر چیزی کل تاریخ را به عینه به یاد می آورد و این ذکر کامل است و ذکری که واقعه است و لذا قیامت را واقعه هم می گویند[4] .

۹۳- اینست که هر کسی که در حیات دنیا هم بتواند بر جریان ذکر وارد شود بهر درجه ای از ذکر که برسد درجه ای از قیامت خود را بر پا ساخته است که کمال این ذکر همان لقاء الله است همانطور که اندیشه لقاء

---

[1] « لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکنهم لایبصرون» بحار الانوار، ج۸۹، ص۱۰۷. و « فَتَجَلَّي لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ». نهج البلاغه، ص ۲۵۰.

[2] «یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثيراً» الاحزاب، ۴۱. و «یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا لَقيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » الانفال، ۴۵. و «یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» الاحزاب، ۹.

[3] «وَ نَضَعُ الْمَوازينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى‏ بِنا حاسِبينَ» الانبیاء، ۴۷.

[4] «إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ » الواقعه، ۱.

الله موتور محرکه ذکر است و لذا ذکر اسمای الهی به مثابه کلید های روشن سازی حافظه فردی و جمعی و تاریخی و تکوینی است .

۹۴- به زبان ساده باید گفت که قدرتمند ترین داروی شفا و بیداری حافظه همان ذکر اسمای الهی است با انگیزه و معرفت و عشق به لقاء الله .

۹۵- زیرا فقط خداست که همه چیز را به یاد دارد به تمام و کمال . و لذا یاد خدا موجب به یاد آوردن وجود و کل تاریخ وجود است و اینست که در کتابش می فرماید : هرکه مرا یاد کند او را یاد می کنم[1] و هرکه مرا فراموش کند او را از یادش می برم[2] . یعنی خدا فراموشی عین خود فراموشی است همانطور که خودشناسی عین خداشناسی است و این شناخت از جنس ذکر و یاد است .

۹۶- هم به لحاظ تکامل انواع حیات و هم تاریخ خلقت ، آدمی آخرین مخلوق است که از اعماق کائنات سر برآورده است و نوترین فرزند هستی است و لذا ترمینال جهان است و کل جهان را در ذرات و ساختار و معنای خود داراست و حافظه کل کائنات است و لذا خودشناسی عین جهان شناسی است و علم حقیقی جز از طریق به یاد آوردن خود حاصل نمی آید همانطور که دین و خداشناسی حقیقی و نه عاریه ای و اکتسابی و خبری .

۹۷- پس علوم حقیقی تماماً تاریخی هستند و علم تاریخ عرفانی مادر همه علوم است و ذکر کارخانه این علم است . پس علم حقیقی همان علم قیامت و بر پا کننده تاریخ است که باطن عالم وجود را ظاهر می سازد در تاریک خانه ذکر .

۹۸- علوم جزئی و جعلی و غیر حقیقی نیز تاریخی هستند منتهی با واسطه و کورکورانه و کافرانه اند . و لذا پیروانش را گمراه و تباه می سازند و موجب نسیان هستند یعنی خود – فراموشی و خدا – فراموشی .

۹۹- ذکر انواع و مراتب دارد : ذکر ذهنی ، ذکر قلبی ، ذکر روحی ، ذکر هوئی و هریک از این ذکرها دارای قدرت به یاد آوری ویژه ای است که ذکر روحی و هوئی موجب تجلی و دیدار ارواح طیبه و بلکه جمال حق است .

۱۰۰- ذاکر و مذکور از اسمای الهی هستند و او بهترین به یاد آورنده و یاد شونده است و او بواسطه ذکر یکی از اسمای خویش در دل و جان انسان است که به ناگاه بر او متجلی و رخ می نماید و گاه از خود او بر دیگران رخ می گشاید . و خداوند به تعداد اسمای خویش تجلی دارد و کلمات خویش .

۱۰۱- هر آنچه که تحت عنوان جهان پیش روی ماست نیز ذکر است یعنی محسوسات نیز جمله مذکورات هستند زیرا کل کائنات پیش روی ما تاریخ مجسم است .

۱۰۲- بسیاری از ستارگانی که در آسمان می بینیم اکنون دیگر وجود ندارند . پس ما آنها را به یاد می آوریم . این مسئله شامل همه پدیده های محسوس جهان است که از ازلیت تا اکنونیت را مجسم می سازد و بلکه ابدیت و غایت و قیامت را حتی می توان به یاد آورد و پیش بینی یک حقیقت ذاکرانه است . و این ادعائی محقق و مشهود در نزد ماست .

۱۰۳- ولی باید دانست که گذشته و حال و آینده ، حقیقت ندارند و حاصل عقب ماندگی انسان به لحاظ معرفت و مدهوشی او هستند . آنچه که حقیقت دارد حال و اکنونیت و حضور ابدی وجود است . زمانیت ابتلای ما به ابلیس است و چشم زخم شیطان به انسان می باشد و لذا سراسر خسران است که می توان به یاری ایمان و عمل صالح و حق و صبر از آن خروج کرد و بر زمان شد به یاری کسی که از زمان خروج کرده است و در

---

[1] «فَاذْكُرُوني أَذْكُرْكُمْ» البقره، ۱۵۲.
[2] «فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا وَ ما كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ» الاعراف، ۵۱. و «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنافِقينَ هُمُ الْفاسِقُونَ » التوبه، ۶۷.

قلمرو امامت زمان قرار دارد و او مظهر حق است که دمادم باید به او متوسل و متصل بود همانطور که سوره عصر می فرماید[1] .

۱۰۴-آنچه که معرفت نفس و عرفان و سیر و سلوک روحانی نامیده شده چیزی جز سلسله مراتب ذکر و به یاد آوردن نیست و لذا فقط اهل ذکر می توانند بر قرآن وارد شوند که کمال این ورود لقاءالله است زیرا قرآن قدرتمند ترین به یاد آورنده است برای کسی که اهل یاد است یعنی به خود آمده است .

۱۰۵- پس لازم است که آدمی با هر آنچه که انسان را بی خود و مدهوش و بیگانه از خویش می کند و از ذکر باز داشته و از عرفان تاریخ محروم می سازد مبارزه کند . یعنی همه چیزهایی که شریک وجود انسان شده و او را مشرک ساخته اند ، یعنی همه تعلقات دنیوی . زیرا انسان غیر خویش است که بی خود و بیهوش و گم و گور شده است و کور و کر و دیوانه گردیده است .

۱۰۶- انسان مدهوش که خدایش را نمی بیند از کل تاریخ جا مانده است و از تاریخ عقب است به اندازه کل تاریخ . آنگاه که به هوش آید دیگر تاریخی نمی بیند بلکه واقعه را می یابد و همه چیز در حضور مطلق و اکنونیت است ، اکنونیت جاوید ! و این مقام حال است و حضور !

۱۰۷- انسان تنها حیوانی است که تاریخ دارد و تاریخی است و این بمعنای پیشرفته بودن انسان نسبت به حیوانات نیست بلکه عقب مانده بودن اوست همانطور که خداوند اکثر مردم را از حیوانات پست تر می داند[2] و این بدین دلیل است که نیست . پس این یاد و به هوش آمدن عین به وجود آمدن و وجود یافتن است این است که قرآن به زبان حال استمرار است حتی درباره وقایع گذشته و تمام شده . زیرا زبان ذکر است .

۱۰۸- همه انبیاء و اولیای الهی یاد آوران بشرند یعنی ذاکرانند . و پس از آنها عارفان ذاکران دورانها در دوره ختم نبوت می باشند .

۱۰۹- آدمی هنگامیکه نشسته و خاطره ای را به یاد می آورد اگر آن واقعه را به عینه ببیند دیگر آن واقعه گذشته نیست بلکه حال و موجود است . هرچند که هر درجه ای از یاد آوری گذشته را به حال نزدیک می سازد و چون مشهود گردد مقیم حال است یعنی ابدی می شود . آنچه که گذشته و تاریخ نامیده می شود لایه های زیرین و نامرئی و گمشده وجود ما هستند . پس ذکر ، حیات بخش و هستی آفرین است .

۱۱۰- اگر جهان هستی حضور خداست پس تاریخ ندارد یعنی گذشته و آینده ندارد زیرا خدا همواره هست و نه اینکه در گذشته بوده و یا در آینده خواهد بود . گذشته و حال و آینده فقط مربوط به انسانهای دیروز و امروز و فرداست . انسانهایی که هرگز وجود نداشته اند یعنی حضور نداشته اند الا انگشت شماری . و لذا همواره در حسرت دیروز به امید فردا بوده اند زیرا در حال نبوده اند .

۱۱۱- همه تلاش های بشر که به نیت بهوش آمدن و بهوش آوردن یا به وجود آمدن و بوجود آوردن یا به یاد آوردن و به یاد آمدن بوده است در تاریخ مانده و به یاد می آید و وجود بخش است از جمله وجود خود این یاد آوران بزرگ که از بزرگترین ذکرهاست مثل یاد انبیاء و اولیاء و عرفا که عین حشر با آنهاست . و قدرتمندترین یادها یاد علی ع است که خود بزرگترین یاد آور تاریخ بود به گونه ای که رخ پروردگار را بلاوقفه در جهان مشاهده می نمود و لذا بر پا کننده قیامت شد و ختم کننده تاریخ و آخر الزمان .

۱۱۲- هرکه رخش را دید از او رخ یافت یعنی هستی یافت همانطور که علی ع می گوید : هرکه مرا ببیند خداوند را دیدار کرده است[3] . همانطور که فرمود : من از خدا دو سال کوچکترم[4] . و مرادش محمد ص فرمود : من زمانم[1] ! و این یعنی تاریخ مطلق !

---

[1] « وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ » العصر، ۳.

[2] « وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ» الاعراف، ۱۷۹.

[3] « قول النبیّ- صلّی الله علیه و آله و سلّم من رآني فقد رأی الحقّ.... و قول أمیر المؤمنین- علیه السّلام أنا وجه الله...» آملی، سید حیدر، جامع الاسرار، ص۲۰۵.

[4] «انا اصغر من ربی بسنتین» شبّر، عبد الله، مصابیح الانوار، ج۲، ص ۳۱۹.

۱۱۳- اینست که محمد ص و علی ع کاملترین به یاد آورنده و ذاکر و مذکور تاریخ بشرند زیرا خود تاریخ هستند چون رخ را دیدار کرده اند یکی در آسمان و دیگری بر زمین .

۱۱۴- محمد و علی « تا » را از رخ برداشتند و لذا ما در آخرالزمان به سر می بریم یعنی در آستانه بی زمانی و پایان تاریخ و این کشف حجاب از تاریخ است .

۱۱۵- صلوات بر محمد ص یعنی صلوات بر تاریخ یعنی درود بر تاریخ زیرا محمد ص ، تاریخ است و درب ورود بر آن هم علی ع است و علیین دوران ! و این ورود سرآغاز سیر و سلوک عرفانی است و سیر الی الله تا لقاءالله !

۱۱۶-زیرا هر که تا رخ بالا رفت و رخ را دید خودش تارخ شد یعنی تاریخ ! یعنی خودش نردبان معراج شد . پس سیر و سلوک عرفانی تماماً سیر و سلوک در وجود محمد ص است از درب علی ع.

۱۱۷- صلوات بر جمال محمد ص یعنی وارد شوید بر رخ خدا و در آتش این رخ همچون اسپند بسوزید تا بهوش آیید و بینا شوید .

۱۱۸- قرآن کتاب ذکر است یعنی کتاب به یاد آوردن ، به یاد آوردن تاریخ گذشته . و عجبا که کل تاریخی که در آن آمده نام و نشانه هایی اندک از انبیای الهی است در رابطه با جهان و جهانیان و اشقیاء و مدهوشان و نابود شدگان . و لذا سراسر قرآن اینست که : به یاد آور نوح را ، موسی را ، ابراهیم را ، یعقوب را ، ایوب را و ... و اینها دربهای ورود به تاریخ هستند و نه خود تاریخ . یعنی قرآن تاریخ نیست بلکه دربهای ورود به تاریخ را نشان می دهد . یعنی یاد انبیاء ما را بر تاریخ وارد می کند و از اهالی تاریخ می سازد تا به رخ برسیم . آخرین درب هم محمد ص است که رو در روی رخ است و علی ع هم دربان آن .

۱۱۹- تاریخ سراسر تاریخ دین خداست و دین بمعنای وسیع کلمه یعنی راه ! راه رسیدن به خدا ! و انبیای الهی منازل این راه هستند راهی که به منزل آخر یعنی محمد ص ختم می شود .

۱۲۰- هر که به خود رسید به محمد رسیده است و برای ورود به خود نیازمند علی است که کلید دار این درب است و هرکه به خود رسید به درب خانه وجود رسیده است و وجود یکی است . هر که به خود رسید به تاریخ رسیده است یعنی به آخر الزمان رسیده است و تا را طی نموده و بر آستانه رخ است .و این آغاز ذکر است .

۱۲۱-انسان برای سلام و صلوة و صلوات بر خودش بایستی از هرچه غیر خود بگذرد و نمی گذرد به اختیار خودش . شریعت الهی آداب و روش این از غیر گذشتن است یعنی از عدم گذشتن و روی به وجود کردن . ولی مردمان حتی شریعت را هم مسخ نمودند و تبدیل به خطرناکترین تخدیر از خود بیگانگی ساختند.

۱۲۲- آنچه که در نزد بشری علم نامیده می شود تاریخ اشیای بی جان است . در حالیکه دین تاریخ انسان است .

۱۲۳- مارکس که تمام جوانیش را صرف درک راز از خود بیگانگی انسان نمود به ناگاه تاریخ را کشف کرد بعنوان تاریخ از خود بیگانگی انسان . ولذا تیغ بر تاریخ کشید و اراده کرد تا تاریخ رابه پایان برساند و این

---

[1] «عن النبي ص: انا و الساعه كهاتين؛ پیامبر اسلام ص فرمود:من و ساعة یکی هستیم؛ (در حالی که دو انگشت خود رابه هم چسبانده بود). آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص۱۰۲ و: «بعثت انا و الساعه كهاتين ويشيرباصبعيه فيمدها» صحيح بخاری، كتاب الرقاق، باب قول النبی ص بعثت انا و الساعه كهاتين ، (۳٤۷/۱۱ باب شرح الباری) و « بعثت انا و الساعه كهاتين و يشير باصبعيه فما فضل احدهما على الاخر» جامع ترمذی، باب ماجاء فی قول النبی ص بعثت انا و الساعه كهاتين (٤٥۹/٦-٤٦۰).

همچنین: «من دهرم» محمد بقايي، تصوف در تصور اقبال، ص ۸۵، به نقل ازعلامه اقبال لاهوري.

حجاب را از میان بر دارد . زیرا تاریخ را تاریخ اشیاء دید تاریخ ابزار پرستی بشر ، تاریخ قربانی شدن بشر به پای ابزار تولید ! و لذا تصمیم گرفت که بشر را خلع سلاح کند خلع ابزار ، خلع مالکیت ، یعنی خلع تاریخ ، ولی به روش تاریخی ، به روش ابزاری و تکنولوژیکی ! و این خطای بزرگی بود زیرا نمی توان با ابزار و سلاح شیطانی بر شیطان فائق آمد . مارکس ذات ابزار و تکنولوژی را نشناخته بود زیرا شناخت او شناختی تاریخی بود . و از طریق تاریخ نمی توان تاریخ را شناخت همانطور که از طریق اشیاء نمی توان اشیاء را شناخت .

۱۲۴- فلسفه تاریخ مارکس ، فلسفه انسان کامل نبود بلکه فلسفه انسانهای شیء شده بود و او می خواست سوار بر تاریخ هرچه سریعتر به پایانش برسد و انسان را از اسارت شیء برهاند آنهم به رهبری همین انسانهای شیء شده که پرولتاریا نام داشتند . این بود که در مکتب او همه انسانها تبدیل به اشیای بی جان شدند و لذا اشد شقاوت رخ نمود . او نه تنها بر تاریخ فائق نیامد که تاریخ را کامل و مقدس ساخت و الوهیت بخشید که الوهیتی ضد انسانی بود .

۱۲۵- مارکس آرمانی پیامبرانه داشت ولی علمش تماماً ابزاری و غیر انسانی بود . مارکس اهمیت تاریخ را کشف کرد ولی به ماهیت آن پی نبرد . او ماهیت آدم – حوائی تاریخ را نشناخت . او ندانست که شیء شدگی آدم حاصل تلاش مذبوحانه آدم جهت تسلط و تملک بر حوا است و آدم خواست به یاری ابزار به هدف خود برسد ولی خود به تملک ابزار در آمد و حوا از تملک آدم خارج شد و به تملک ابزار در آمد. و لذا آدم و حوا جداگانه هر کدام شیء شدند و کمونیزم مارکس این روند تاریخ را تسریع نمود و بدینگونه آدم و حوا مساوی شدند در شیء شدگی خود .

۱۲۶- مقصود مارکس از فلسفه کمونیزم ، نابودی نظام سرمایه داری جهانی بود ولی تبدیل به تنها راه نجات سرمایه داری شد .

۱۲۷- یکی از عجیب ترین و بزرگترین و جهانی ترین سوء تفاهم معرفتی بشر در طول تاریخ مسئله ای بنام مساوات بوده که آنرا عدالت هم نامیده است و حتی کسی چون مارکس و تقریباً همه فلاسفه و مصلحین هم هرگز در نیافتند که ذات تساویگری در بشر از برتری طلبی و سلطه گری و ستم نفسانی اوست چرا که همواره فرد پائین دست میل دارد که همطراز بالا دستی خود باشد . و افراد همسطح هم میل دارند که از همدیگر برتر باشند . یعنی در همه حال میل به برتری وجود دارد و این میل به برابری و مساوات و عدالت هم تعبیر شده است . در حالیکه هرگز یک فرد بالا دستی میل ندارد که همطراز پایین دستی خود باشد . و این نکته بس آشکار راز شکست همه نهضت ها و انقلابات عدالت طلبانه و تساوی پرستانه در جوامع بشری بوده است . و عجیب تر اینکه چه سفسطه بافیهایی جهت کشف شکست این نهضت ها نیز حاصل آمده است که جهلی اندر جهلی دگر است .

۱۲۸- و عجیب تر اینکه این آرمان به اصطلاح عدالت طلبی و تساویگری به لباس الفاظ و فلسفه های دینی هم در آمده و ایدئولوژیک شده است که در این موارد شکست و فاجعه پس از پیروزی انقلابات بمراتب شدیدتر و مالیخولیایی تر بوده است .

۱۲۹- به همین دلیل در کل قرآن سخن در حق مساوات افراد بشری نیست الا برابری ارزش وجودی همه انسانها در نزد خداست .الا به واسطه برتری در تقوا . که برتری در تقوا هم در صورت حیات دنیوی مترادف با پست تر و پائین تر و فقیرتر و خاشع تر بودن است برای رضای خدا و نه بشر .

۱۳۰- در حقیقت سوء تفاهمی گمراه کننده تر از مساوات پنداشتن معنای هدایت در تاریخ اندیشه نهضت های اجتماعی نبوده است که راز شکست این نهضت ها گشته و هر نهضتی را به ضلالت و ظلمی پیچیده تر هدایت کرده است .

۱۳۱- درست به همین دلیل امروزه که به برکت تکنولوژی همه افراد و جوامع بشری روز به روز شبیه تر و مساوی تر می شوند روز به روز عدوتر و غیر قابل تحمل تر می شوند و این عداوت و ستم تا قلب خانواده ها رخنه کرده و مساوات زن و مرد را به فروپاشی زناشویی کشانیده است و این دو را خصم ابدی همدیگر ساخته است .

۱۳۲- پس ظلمی برتر از مساوات نیست و عدالتی جز بی تایی انسانها .

۱۳۳- و این بی تایی سمت تا زدائی از تاریخ است : تاریخ بی « تا » حاصل انسان بی تا می باشد و انسان بی تا بر تاریخ فائق آمده و نقاب از رخش می کشد و خود رخ بی تای هستی می شود . آیا نه اینست !

۱۳۴- فلسفه تاریخ ، فلسفه شیء شدگی انسان در مکان است . یعنی زمان و زمانیت روح آدمی حاصل شیء شدگی او در مکان است . یعنی زمانیت روح همان مکانیت روح است . این همان سقوط روح در جماد است و جمود روح ! مارکس این حقیقت را دانست ولی راه نجات روح را از اسارت اشیای مصنوع دست خود ندانست . این همان معنای مالکیت ابزار تولید است .

۱۳۵- آنچه که انسان را به رخ بی تا می رساند شرایط بی تایی وجود است و نه همتایی و همسانی . و بلکه همسانی انسانها غایت تاریخ است که سقوط جاودانه تاریخ است که تا را ابدی می سازد و انسان تاریخی را نابود می کند بواسطه همدیگر .

۱۳۶- آنچه که آدمی را به بی تای تاریخ می رساند انسان شدن است نه همسان شدن . همسانی نابودی انسانی است .

۱۳۷- آدمی ذاتاً از همسان و شبیه شدن با دیگران نفرت دارد و این میل ذاتی برای وجود یافتن است زیرا وجود بر احدیت و بی تائی استوار است . و لذا اراده به همسان سازی افراد جامعه یک اراده کاذب شیطانی و یا حاصل سوء تفاهم درباره عدالت است . و لذا بایستی ظهور عداوت و انکار در افراد بشری در عصر همسان سازی تکنولوژیکی را نوعی نبرد و واکنش ذاتی و غریزی و البته کورکورانه جهت حفظ هویت بی تایی وجود خویشتن دانست .

۱۳۸- تضاد برخاسته از وحدت در صورت و صفات و اندیشه و فرهنگ و رفتار و تولید و مصرف یکی از مهمترین تناقضات عصر مدرنیزم است که تبدیل به یک معمای فلسفی شده است ولی این تضاد حاصل تقابل همتایی و بی تایی است . زیرا انسان در بی تایی احساس وجود و هویت می کند و لذا علیرغم همسانی فزاینده و فراگیر بین افراد و اقوام بشری ، یک تناقض و انکار کودکانه و کورکورانه در روابط بشری روز به روز در حال رشد است . همانطور که فرزندان در سرآغاز سن بلوغ و عقل بهر طریقی سعی می کنند که از والدین خود متفاوت باشند حتی اگر هیچ حجت عقلی و مادی در این بی تانمایی نداشته باشند . این همان راز نبرد رابطه فرزندان با والدین است که اگر در عصر مدرنیزم به اوج خود رسیده است به دلیل همسانی فزاینده بین فرزندان و والدین است که حتی تفاوتهای غریزی و طبیعی مربوط به تفاوت سن را هم انکار می کند و بلکه تفاوتهای جنسی را هم نفی می نماید . و این نفی و انکار بهمان میزان که کاذب است بر حقی ذاتی استوار است و آن حق بی تایی وجود انسان است .

۱۳۹- همسانی و تشریک و تشابه اساس تناقض و انکار و عداوت در روابط بشری است و این یک اصل ذاتی است که علوم انسانی و فلسفه های مدرن از درکش عاجزند . و این معضله یکی از ارکان مهم فلسفه تاریخ در جریان تکامل ابزار سازی و تکنولوژی ارتباطات است .

۱۴۰- این بدان معناست که شرک بین انسانها در ذاتش به ابطال می گراید و این یکی از قوانین حاکم بر شرک در معرفت دینی است .

۱۴۱- یکی از حقایقی که مارکس از درکش عاجز بود و آنرا وارونه پنداشت همین قانون همسانی و شرک و وحدت افراد و جوامع بشری است که او این وحدت را موجب اتحاد جوامع بشری بر علیه سرمایه داران و امپریالیست ها می دانست یعنی تضاد طبقاتی را موتور محرکه حرکت به سوی عدالت می پنداشت در حالیکه چنین نشد و بلکه وارونه عمل نمود . یعنی همسانی و وحدت مادی و معنوی بین طبقه کارگر موجب فرو پاشی اتحاد آنها شد و بالعکس آنها را به وحدت با استثمارگران و امپریالیست ها کشانید : وحدت برده و برده دار ، وحدت خان و رعیت و نهایتاً وحدت پرولتاریا و سرمایه دار که اوج وحدت بین ظالم و مظلوم در تاریخ است . در حقیقت دیالکتیک تاریخی و جامعه شناختی فلسفه مارکس موجب گمراهی وی شد و به عبارتی دیگر این دیالکتیک در ذات خودش دچار دیالکتیک شد و آن دیالکتیک دیالکتیک است که برای

مارکس قابل پیش بینی نبود در حالیکه طبق قانون دیالکتیک بایستی خود این قانون هم با خودش رابطه ای دیالکتیکی داشته باشد تا دیالکتیک کامل شود .

۱۴۲- در حقیقت باید گفت که تاریخ موجب گمراه سازی مارکس شد و او را فریب داد این از طبع ابلیسی تاریخ است . و فقط از طریق ذکر عرفانی می توان بر تاریخ احاطه یافت و قربانی مکرش نشد . تاریخ براستی چشم زخم ابلیس است و فلسفه های تاریخی هم جمله فلسفه های ابلیسی و دجالی هستند که تا به امروز بسیاری از آنان رسوا و پوچ شده اند . هم فلسفه تاریخ هگل که جاودانگی اشرافیت و شاهان را نوید می داد و هم فلسفه تاریخ مارکس که حاصل دیالکتیک فلسفه هگل و لذا وارونه این فلسفه بود و به پیروزی ابدی پرولتاریا و بدبخت و بیچاره ها و آسمان جل ها بشارت می داد .

۱۴۳- یعنی به خودی خود هیچ حقی نه در شاه است و نه در گدا . و متأسفانه این فلسفه تاریخ پرولتاریایی مارکس بسیاری از آزادیخواهان مذهبی و مسلمان را هم فریب داد و سوسیالیزم اسلامی حاصل این فریب بود که بسیاری از پیروان این مکتب را بکلی ملحد و کافر ساخت هم نسبت به مبارزه و هم ایمان و هم فلسفه و هم عدالت.

۱۴۴- این معنی بس ظریف را نیز باید درک کرد که زمان ، تاریخ نیست بلکه گوهره آن است ، ذات آن است و بستر آن . همانطور که فضا و مکان هم ماده نیست بلکه گوهره و امکان آن است . و هرکه اسیر زمان شود تاریخی می شود و هرکه اسیر مکان شود مادی می شود.

۱۴۵-هگل تاریخ را مجرای اراده خداوند می خواند و این خطای بزرگ برای یک فیلسوف بود . تاریخ ، مجرای تحقق اراده حق نیست بلکه مجرای درک اراده حق برای انسان مدهوش و از خود بیگانه است ولذا تاریخ اساساً مجرای تحقق اراده ابلیس است . هرچند که در معنای نهایی اراده ابلیس هم وجهی از اراده قهری پروردگار است .

۱۴۶- پیدایش فلسفه های تاریخ در قرن نوزده میلادی در اروپا سرآغاز نوید بخشی برای فهم متافیزیکی و عرفانی تاریخ بود ولی متأسفانه این سرآغاز عقیم ماند و بسرعت در ایدئولوژیهای تاریخ گرا متوقف و هیچ و پوچ شد .

۱۴۷- هایدگر حدود یک قرن پس از هگل بانگاهی هستی شناسانه و معرفت شناسانه تری به تاریخ نگریست و گوهره متافیزیکی زمان را کشف کرد متأسفانه او هم در مجردات اگزیستانسیالیستی خود متوقف ماند . او زمان را مترادف مکان دید و این مکاشفه ای بزرگ و بدیع بود ولی حقیقتی توحیدی نیافت و یک ثنویت فلسفی جدیدی را بنا نهاد بنام دیالکتیک زمان و هستی ! در حالیکه زمان عین مکان است و هستی در قلمرو معرفت حس زمان است . در این باب به سایر آثار ما رجوع شود .

۱۴۸- هر پدیده ای ظاهری دارد و باطنی . و حدی دارد و مطلعی[1] ! درست مثل قرآن کریم که کتاب وجود است و این تعریف از وجود شامل حال همه پدیده هاست در درجات . منظور اینست که آنچه که مورخین نوشته اند سطحی ترین وجه تاریخ است که آنهم معجونی از راست و دروغ می باشد . تاریخ بعنوان یک علم ، یکی از مهجورترین علوم است در حالیکه بستر همه علوم انسانی می باشد و لذا بدون درک عمیق و درست از تاریخ ، علوم اجتماعی و اقتصادی و حتی فلسفه و روانشناسی هم توهماتی بیش نخواهد بود . و از نگاه ما همه علوم نظری تاریخی اند و حتی علوم تجربی و آزمایشگاهی و پزشکی نیز سر بر آورده از تاریخ بشرند تاریخی که جز از طریق کشف معنای زمان قابل فهم نخواهد بود و علوم خسرانی و فریبنده از آب در می آیند ، علومی که خیرشان از شرشان است و شرشان هم از خیرشان .

۱۴۹- اینکه تاریخ به امر شاهان نوشته شده و لذا سراسر دروغ است ، امری قابل تأمل می باشد زیرا اگر هم بدست عوام نوشته می شد راست تر نمی شد زیرا هرکسی دروغ خودش را دارد و تاریخ را طوری می نگارد که تبرئه و تقدیس خود مورخ باشد همانطور که فلسفه ها هم توجیه و تقدیس زندگی فلاسفه آن است . و این شامل حال هر نوشته ای می شود . ولی مسئله اینست که هر آنچه که نوشته می شود خواه و ناخواه

[1] «مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ مَا فِيهَا حَرْفٌ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ وَ مَطْلَع» محدث نوری، مستدرک الوسائل،ج۱۷، ص ۳۳۱.

و آگاه و ناآگاه حامل حقایقی در زیر پوست و در ورای حوادثی است که نوشته می شود اعم از راست و دروغ . چرا که بقول علی ع ، صدق بهمان جایی می رسد که دروغ می رسد . و این جادوی سخن است . همانطور که خود قرآن که کلام الله است موجب هدایت برخی و گمراهی برخی دگر و رسوائی برخی دیگر است[1] . آدمی از هر کتابی که می خواند همان را فهم می کند که دلش می خواهد . و اینست مسئله ! پس هرکسی خودش را در هر کتابی می خواند منتهی بواسطه چیزهایی که در کتاب نوشته شده است . این راز را نیک فهم کن و در آن تأمل نما که هزاران حقیقت در بر دارد . بخصوص اینکه هر نوشته ای تاریخی است یعنی برخاسته از زمانیت اندیشه است و گذشته را می نگارد حتی حال نویس ترین نویسندگان هم گذشته را می نویسند مگر قلمی وحیانی و اشراقی و ماورای طبیعی باشد که آنهم به نوعی پرده از اسرار تاریخ بر می دارد و کل تاریخ را تأویل به ماورای تاریخ می کند .

۱۵۰- اصلاً فرق راست و دروغ چیست ؟ فرق هستی است از بایستی . فرق آنچه که هست و آنچه که باید باشد و نیست . پس فرق راست و دروغ همان فرق هستی و نیستی است این را بدان ! ولی دروغ آنست که انسان نیستی را به جای هستی جا بزند و به عکس . و این هنر ویژه تاریخ نگاری است که ذات هر نگارشی نیز هست . منتهی برخی موفق می شوند که نیستی را چنان هستی نمایند که هستی بماند . و این خلاقیت است که از دروغ سر بر می آورد . و حال فهم کن سخن علی ع را که : صدق بهمان جایی می رسد که کذب!

۱۵۱- اگر تاریخ نمی بود دروغ هم نمی بود زیرا نگرش تاریخی و ابتلای زمانیت بشر است که بین هستی و بایستی یا هستی و نیستی فرق می نهد و این فرق بستر راست و دروغ است . زیرا تا بایستی و نیستی هست دروغ هم هست . زیرا دروغ یعنی چیزی که نیست .

۱۵۲- تاریخ موجب هذیان و جنون بشر است که هستی و نیستی را بهم می آمیزد زیرا نمی داند که هستی و نیستی امر واحدی است یعنی نیستی است که هستی یافته است . یعنی دروغ است که راست از آب در آمده است .

۱۵۳- دروغگوترین آدمها آرمانگراترین آنها هستند و آرمان معلول بایستی است و بایستی از نیستی است و اندیشه نیستی از زمان است . زیرا ادراک زمانمند بشر ، وجود را به دو شق هستی و نیستی می یابد : دیروز و فردا ! زیرا دیروز ، هستی از دست رفته و نیست شده است و فرداهم نیستی ای که دمادم هست می شود . اگر انسان در حال و اکنونیت حضور جاودانه اش مقیم می بود از این ثنویت و تاریخیت مبرا می بود یعنی از راست و دروغ نجات می یافت .

۱۵۴- پیامبران نخستین انسانهایی بودند که مردم را به کسی دعوت می کردند که وجود نداشت یعنی خدا . و می گفتند چشم از آنچه که هست بپوشید و روی به نیستی کنید که هستی شما ، نیستی است و نیستی شما ، هستی است . این اساس منطقی دعوت انبیای الهی بوده است . و این اساس دروغ و دروغ پردازی و ریاکاری بشر در تاریخ است و در عین حال اساس خلاقیت و آفرینش ویژه انسان است که از نیستی ، هستی پدید آورد . این اراده خلاقه که دستاورد انبیای الهی است اساس دروغگوئی بشر هم هست . کودکان به این دلیل راست می گویند که هنوز خدا را نمی شناسند یعنی نیستی را درک نمی کنند .

۱۵۵- کسی که دروغ می گوید نه تنها دشمن خدا نیست که اتفاقاً دوست خداست زیرا امیدوار است که دروغش راست از آب در آید . آنانکه اعتقاد ضعیفتری به خدا و غیب دارند کمتر دروغ می گویند . زیرا دروغ چیزی است که نیست و خدا ذات چنین چیزی است که نیست ولی می تواند باشد و بلکه هست . پس خدا دروغترین راست هاست و راست ترین دروغها . زیرا بود نبود است . و انسان اگر به این بود نبود ایمان و یقینی کامل بیاید از بود و نبود یعنی از راست و دروغ رهیده است از تاریخ رهیده است که تبدیل کننده بود به نبود است و نبود به بود . پس اگر تاریخ معجونی از راست ودروغ است از طبیعت بر حق آنست.

---

[1] «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لا يَزيدُ الظَّالِمينَ إِلاَّ خَساراً» الاسراء، ۸۲. و«قُلْ هُوَ لِلَّذينَ آمَنُوا هُدىً وَ شِفاءٌ وَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ في آذانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى» فصلت، ۴۴. و«كَذلِكَ سَلَكْناهُ في قُلُوبِ الْمُجْرِمينَ *لا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذابَ الْأَليمَ» الشعرا، ۲۰۰-۲۰۱. و «وَ أَمَّا الَّذينَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُونَ» التوبه، ۱۲۵.

و « يَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما في قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِؤُا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُونَ» التوبه، ٦٤.

۱۵۶- تاریخ ، زمانمندی هستی در انسان است و لذا هستی را در انسان به دو شق وجود و عدم و مرگ و زندگی تقسیم می کند و همه ارزشهای دوگانه دیگر مثل راست و دروغ ، باید و نباید و حق و باطل ، خیر و شر و ...

۱۵۷- تاریخ ، عرصه ای است که به انسان این امکان را می دهد که بین وجود و عدم انتخاب کند . هرکه و هرگاه که به یقین انتخاب کرد از تاریخ یعنی از زمانیت نفس خارج می شود . این معنا را نیک فهم کن!

۱۵۸- انسان تا بین وجود و عدم در تردید و تردد است اسیر تاریخ و ثنویت است .

۱۵۹- البته اندکند کسانی که به یقین انتخاب می کنند و بر این انتخاب استوار می مانند . آنکه به یقین انتخاب می کند اگر وجود را انتخاب کند به عدم می رسد و گوئی که عدم را انتخاب کرده است و به عکس . و لذا یگانگی بود و نبود را می یابد و این درب خروج از تاریخ و خسران عصر (زمان) است و این آغاز ورود به امامت زمان است یعنی قلمرو بر زمان شدن و بر تاریخ شدن . و این عین زمان و تاریخ شدن است.« من زمانم »[1] محمد مصطفی ص -

۱۶۰- آدمی هرچه که بیشتر به مکان وابسته و مقید است بهمان میزان زمانمند است و مبتلا به زمانیت و تاریخیگری است . یعنی بمیزانی که برای انسان مهم است که کجا باشد و برای ادامه زندگی و برنامه و نیازهایش مکان پرست است زمان پرست است و تاریخ زده است و دچار خسران عصر . و بهمان میزان که مبرای از مکان است و برای گذران زندگی برایش اهمیت ندارد که کجا باشد از اسارت زمان خارج است و لذا از ابتلای به تاریخ . و لذا از خسران عصر نجات یافته است . زیرا مکان همان عرصه امکان زندگی و امکانات زیستن است .

۱۶۱- زمان پرستی و تاریخیگری انسان همان فلک زدگی اوست همانطور که زمان و سنجش آن حاصل گردش افلاک است و این گردش و ابتلای به آن عین فلک زدگی و خسران است به زعم قرآن[2] .

۱۶۲- ابتلای به مکان و زمان و تاریخ همان نژاد پرستی و ابتلای به شجره و شرایط و موقعیتهای دهری از قبیل اقتصاد و سیاست و تکنولوژی و بازار می باشد . و این عین ابتلای به انواع جبرهاست و عذابها . همانطور که محمد مصطفی ص اهل جبر را اهل دوزخ می نامد[3] . جبر اقتصاد ، جبر سیاست ، جبر علم و فن ، جبر نژاد ، جبر ژنتیک ، جبر زمان و مکان و تاریخ و همه این جبرها از بستر تاریخ سر بر آورده است و شعبات جبر تاریخ است .

۱۶۳- در قرآن کریم در وصف اولیاءالله آمده است که آنان نه حسرتی از دیروز و نه نگرانی برای فردا دارند[4] . و این یعنی رهایی از جبر زمان و تاریخ و خسران عصر . شجره ممنوعه همان زمانیت و ابتلای به تاریخ است زیرا تاریخ شجره است .

۱۶۴- تقرب الی الله همان راه رهایی از جبر زمان و تاریخ است زیرا خدا بی زمان است همانطور که کل کائنات و موجودات عالم را به کمتر از نظری آفرید .

---

[1] «عن النبي ص: انا و الساعه کهاتین؛ پیامبر اسلام ص فرمود:من و ساعة یکی هستیم؛ (در حالی که دو انگشت خود رابه هم چسبانده بود). آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص۱۰۲ و: «بعثت انا و الساعه کهاتین ویشیرباصبعیه فیمدها» صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب قول النبی ص بعثت انا و الساعه کهاتین ، (۳۴۷/۱۱ باب شرح الباری) و « بعثت انا و الساعه کهاتین و یشیر باصبعیه فما فضل احدهما علی الاخر» جامع ترمذی، باب ماجاء فی قول النبی ص بعثت انا و الساعه کهاتین (۴۵۹/۶-۴۶۰).

همچنین: «من دهرم» محمد بقایي، تصوف در تصور اقبال، ص ۸۵، به نقل ازعلامه اقبال لاهوري.

[2] «و العصر ان الانسان لفی خسر» العصر، ۱۰۲.

[3] «و قد روي في الفائق أن النبي ص قال لعنت القدرية و المرجئة على لسان سبعين نبيا قيل و من القدرية قال قوم يزعمون أن الله قدر المعاصي عليهم و عذبهم عليها » الصراط المستقيم، ج۱، ص۳۹.

[4] «لِكَيْلا تَحْزَنُوا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا ما أَصابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ » آل عمران، ۱۵۳. و «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ» الحديد، ۲۳.

۱۶۵- زمان یک عارضه است یک مرض است . همانطور که انسان هنگام بیماری و مشقت هایش بیش از هر وقتی دچار زمان است و زمان را شدیدتر احساس می کند که گوئی اصلاً نمی گذرد و گوئی جان در لابلای چرخ دنده های ساعت گیر کرده است . یا مثل یک زندانی که هر روزش یک سال است و لذا آدمی در زندان زودتر پیر می شود زیرا زمان را شدیدتر احساس می کند .

۱۶۶- نظریه نسبیت انیشتن می گوید که هر چیزی که به سرعت نور برسد نور می شود یعنی از مکان می رهد و دیگر اسیر زمان نیست . یعنی انسان هر چه که بیشتر اسیر اشیاء باشد اسیر مکان و لذا اسیر زمان است و مبتلا به انواع جبرهای آن . و نور از اسمای الهی است و اسم وجودی خداست و نه صفات او .

۱۶۷- انسان هر چه که سرعتش بیشتر باشد عبورش از مکان و خروجش از زمان بیشتر است و این یک تجربه حسی است .

۱۶۸- و اما سرعت روحانی است که انسان را از مکان و زمان نجات می دهد که این معنای رستگاری و رستن است . سرعت روحانی یعنی حرکت جوهری و سلوک باطنی و عرفانی که همان سیر الی الله است و حرکت به سوی منبع نور وجود و هستی لامکانی و جاودانه .

۱۶۹- سمت خروج از مکان و زمان ، وجود خود انسان است و درب دلش که خانه خداست . و سیر الی الله و راه نجات از جبر تاریخ راه دل و حرکت به سوی ذات خویشتن است که وادی غیب است و ماورای طبیعت!

۱۷۰- چرا ساعاتی که در خواب هستیم زمان را درک نمی کنیم و چون بیدار می شویم نمی دانیم که چند سال یا چند ساعت و دقیقه خواب بوده ایم . یعنی در زمان نبوده ایم زیرا در مکان جهانی نبوده ایم زیرا غرق در خویشتن بوده ایم ، غرق در دل . زیرا خوابیدن عین در خود افتادن است . و اینست که خواب را یک عبادت عمومی و اجباری دانسته اند . و لذا خواب یک مرگ خفیف تلقی می شود و راه آخرت است که دربش دل است . یعنی خواب عین استغراق در خویشتن است و سلوکی روحی !

۱۷۱- سیر تکاملی و پیشرونده تاریخ برای انسان ، سیر افزایش سرعتش در مکان بوده است بواسطه رشد ابزار و تکنولوژی ابزار سازی . این سرعت فزاینده در مکان انسان را مستمراً زمانمندتر ساخته است و این امر بشر را آشکارا به زمان پرستی و بردگی زمان کشانیده است زیرا این شرط سرعت فزاینده در مکان است جهت برخورداری بیشتری از آنچه که در مکان است . لذا امروزه گاه یک ثانیه تأخیر و دیر یا زودتر شدن کار و حرکت و ماشینی موجب نابودی انسان می شود و کل تکنولوژی و ماشین را بر سر انسان و انسان را بر تکنولوژی می شکند . مرگ و میرهای فزاینده بواسطه اتومبیل و هواپیما و انفجارات صنعتی و اتمی و ضایعات علمی و فنی حاصل از ابتلای فزاینده انسان به امر زمان در تکنولوژی است .

۱۷۲- تکنولوژی پرستی که سرعت پرستی است عین زمان پرستی است به قصد استفاده بیشتر از امکانات مکان . یعنی تکنولوژی پرستی انسان که محوری ترین رشد و تکامل مادی بشر در بستر تاریخ است سر برآورده از زمان پرستی است زیرا تکنولوژی یعنی تکنولوژی زمان !

۱۷۳- در حقیقت انسان در سرعت پرستی اش در ناخودآگاه خود می خواهد هر چه زودتر از قلمرو مکان خارج شود و جنون سرعت جنون خروج از مکان است ولی مکان لامتناهی است و درب خروجی ندارد الا این درب دل انسان است که به قدرت عشق عرفانی می توان بر این درب وارد شد و از مکان و زمان خارج شد .

۱۷۴- در حقیقت تاریخ ، انسان را در مسیری جبری و پیش رونده اش به سوی گوهر ذاتی اش یعنی زمان می کشاند و لذا امروزه همه هم و غم ها و مدیریت ها بر سر زمان است و مدیریت زمان در رأس همه علوم قرار دارد و راز بقای انسان تکنولوژیستی است . در اینجا زمان تبدیل به خدای انسان شده است و زمان پرستی در عمل عین شیطان پرستی روز افزون در همه امور است که انسان برای زنده ماندنش ثانیه ها و یک هزارم ثانیه ها را می شمارد و گاه یک تخطی کوچک موجب یک فاجعه جهانی می شود مثل انفجار مراکز اتمی روسیه . در این باب به رساله « مبانی هستی شناسی عرفانی » از اینجانب رجوع شود .

۱۷۵- این حقیقت را باید درک کرد که تکنولوژی معلول ابتلای انسان به زمان و تاریخیگری است به شجره ممنوعه !

۱۷۶- « تکنو » در لغت یونانی بمعنای برون افکنی است و لذا تکنولوژی بمعنای شناخت راه و روش های برون افکنی است . برون افکنی چه چیزی ! برون افکنی زمان و شجره ممنوعه و تاریخ از نفس انسان !

۱۷۷- پس درک می کنیم که چگونه تکنولوژی معلول نیاز انسان به رهایی از زمان و شجره ممنوعه است . ولی این راه و روش کاملاً ابلیسی و فریبنده است زیرا این تلاش عاقبت در تاریخ به غایت زمان پرستی آدمی رسیده است . یعنی انسان نه تنها از طریق تکنولوژی نتوانسته دیو زمان را از نفس خود دفع و برون اندازد و بلکه دو صد چندان بیشتر به آن مبتلا شده است و به پرستش آن کشیده شده است . و این مکر ابلیس است همانطور که ابلیس در بهشت تحت عنوان جاودانه کردن آدم و حوا بود که آنها را به سوی شجره ممنوعه وسوسه کرد[1] . که حاصل آن از دست دادن جاودانگی و احساس مرگ و نیستی دائمی شد . سپس دوباره آدمی را مشاوره داد که اگر می خواهی از این حس مرگ و نابودی و هراس فزاینده نجات یابی روی به تکنولوژی کن تا این نابودی را از نفس خود دفع نمایی و جاودانه شوی .

۱۷۸- در حقیقت حتی نام تکنولوژی یک نام مکارانه ابلیسی و فریبنده و وارونه بوده است . همانطور که هراس از مرگ و نابودی در انسان صنعتی و تکنولوژی پرست مدرن بیش از هر زمانی است و مستمراً شدیدتر می شود و لذا برای نجات از این احساس فزاینده یک راه حل ابلیسی دیگری پدید آمد و آن انواع مواد مخدر و توهم زا و مستی زاست که روز به روز تخدیر کننده تر می شود و عملاً خود کشی تدریجی است .

۱۷۹- در حقیقت تکنولوژی و صنعت به مثابه تجسد زمانیت و تاریخیگری است و لذا دجالیت است که بمعنای مظهر فریبکاری نو به نو می باشد . در حقیقت تکنولوژی همان علم ابلیسی است که امر به برون افکنی نفس اماره و شجره زده می کند که در نقطه مقابل تقوا به معنای خویشتن داری و باطن گرایی است و لذا تکنولوژی پرستی در سراسر جهان مولد فرهنگ فساد و فحشاء و ستم و فریب نو به نو است .

۱۸۰- تکنولوژی به معنای تجسد تاریخیگری و شی شدگی انسان در زمانیت و مکانیت است و این همان سقوط در درک اسفل السافلین است پس از هبوط از اعلی العلیین (بهشت) این همان ابتلای وجود به عدم است . و لذا عصر تکنولوژی عصر هراس از نابودشدن و عصر تخدیر و خود کشی فزاینده است از هراس نابودی !

۱۸۱- تکنولوژی مظهر دوزخ زمینی است که وعده به بهشت می دهد . همانطور که حضرت رسول اکرم ص غذای اصلی اهل دوزخ را نفت نامیده است که نفت غذای اصلی تکنولوژی است .

۱۸۲- لذا امروزه همه جبرهای تاریخی در جبر تکنولوژی تجسد یافته و متمرکز است . و اینست که تکنولوژی پرستی عرصه نابودی انتخاب و اختیار و اراده است .

۱۸۳- در واقع شجره ممنوعه ، درخت عدم در بهشت وجود بود . همانطور که تکنولوژی تجسد عدم است که وعده به وجودی جاوید می دهد در حالیکه روز به روز حیات و هستی انسان بر روی زمین را به سوی نابودی می برد و عزت و شرف روحانی انسان را تباه می سازد .

۱۸۴- تکنولوژی وعده داده بود که پیوند دهنده مجدد آدم و حوا باشد و حوا را تحت سلطه آدم آورد ولی این وعده فریبی بیش نبود و خود آدم به اسارت تکنولوژی در آمد و حوا هم رفت که خودش آدم شود و از آدم بی نیاز گردد .

۱۸۵- زمان عنصر فراق است . فراق آدم و حوا پس از خروج از بهشت وجود و عشق و یگانگی !

---

[1] «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطانُ قالَ يا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لا يَبْلى»طه، ۱۲۰.

۱۸۶- زمان ، عنصر فقدان عشق است عشقی که گوهره وجود است عشقی که در رخ حوا بر آدم آشکار بود و پنهان شد و زمان که زخم نابودی است تحت مدیریت ابلیس بر انسان وارد شد و ابزار آفرید و تکنولوژی پدید آورد . و تکنولوژی ، ماشین زمان است یعنی تجسد تاریخ! این را نیک فهم کن که ذات فلسفه تاریخ و تاریخ فلسفه و علم و فن است .

۱۸۷- و جناب ابلیس از زبان تکنولوژی خطاب به انسان گفت : حال که مرا آفریده اید مرا بپرستید تا رستگار شوید و همه کسانی که مرا می پرستند برابر و همسان می شوند بخصوص زن و مرد . و بدین طریق من زن و مرد را از یکدیگر بی نیاز می سازم و شجره شما را بر می اندازم و بهشت گمشده تان را بر روی زمین برایتان می سازم . در نزد من همه باهم برابرند و آنکسی برتر است که مرا خالصانه تر بپرستد که در اینصورت جهان را تحت فرمان او در می آورم و او را به نیابت از خودم بر همه مسلط می سازم و خلیفه خود در جهان می کنم .

۱۸۸- آری تکنولوژی همه آحاد بشری را با هم همسان و برابر می سازد و سپس به جان هم می اندازد تا نسل خود را از زمین براندازند و این برابری و نبرد را از خانه ها آغاز می کند بین زن و مرد .

۱۸۹- خداوند می فرماید که در نزد من کسی برتر است که خویشتن دارتر و باطن گراتر باشد[۱] . ولی تکنولوژی می گوید که در نزد من کسی برتر است که برون افکنی بیشتری داشته باشد و هرکاری که دلش می خواهد بکند من آزاد کننده انسان از بندگی خدا هستم . خدا ، نابودی و نابود کننده شماست . مرا بپرستید که هستم و به شما بهترین و متنوع ترین رزقها را می بخشم . آن خدایی را که در جستجویش بودید منم و از من آشکار شده است .

۱۹۰- اگر تاریخ تمدن بشری سراسر تاریخ ابزار سازی است پس تکنولوژی تجسم تاریخ مدنیت است که کل بشریت را به دور خودش جمع می آورد و به پرستش خودش می کشاند و در اوج این پرستش منفجر می شود و همه را تار و مار می سازد و به سوی غارها باز می گرداند آنان را که زنده می مانند . و این پایان تاریخ است و آغاز ظهور رخ یعنی ظهور ناجی موعود !

۱۹۱- پس معلوم شد که تکنولوژی تجسد زمان بمعنای حس نابودی است : عدم مجسم ! پس تکنولوژی پرستی عین عدم پرستی است . یعنی انسان بعنوان مظهر وجود خدا و خلیفه او در جهان ارض به عدم پرستی می پردازد که عین تاریخ پرستی است که در پایان تاریخ واقع می شود و بالاخره تاریخ را ختم می کند با انقراض نسل بشر بر روی زمین . و عده قلیلی که به غارها پناه می برند رخ وجود را در می یابند یعنی موعود را !

۱۹۲- پس تکنولوژی تجسم نای تاریخ است که چون برافتد رخ آشکارشود .

۱۹۳- History در لغت انگلیسی نیز بمعنای تاریخ و همچنین بمعنای تظاهر و ظاهر ساختن است و بدین لحاظ مترادف با Techno (تکنو) می باشد .

۱۹۴- ولی آیا براستی تاریخ عرصه ظهور و بروز عدمیت آدم است تا وجودش خالص و محض گردد و به هستی فی نفسه برسد .

۱۹۵- بیماری هیستری که نوعی تشنج است که به بیهوشی می رسد به لحاظ لغت دارای ریشه مشترک با لغت (هیستوری) می باشد که مترادف با معنایی است که ما از انسان تاریخی تعریف نمودیم که انسانی مدهوش است . و می دانیم که امروزه این بیماری به اشکال و انواع گوناگونی در سراسر جهان و بخصوص در جوامع صنعتی تر در حال رشد است که نوعی شبه صرع هم نامیده می شود .

۱۹۶- ولی معنای عمومی این هیستری همان شی شدگی انسان خاصه در عصر حاکمیت تکنولوژی و صنعت سالاری فزاینده است که گاه بحدی می رسد که حتی هوش حیوانی بشر هم متشنج و فلج می گردد . مثل اعتیاد به کامپیوتر به حدی که ترک آن در سراسر جهان موجب مرگ آنی شده است و ترک اینترنت بمراتب

---

[۱] « إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ » الحجرات، ۱۳.

از ترک مخدر مهلک تر می باشد . این شی شدگی و هیستری با پیشرفت تکنولوژی پیشرفته تر و عمیق تر شده است که مثلاً شی شدگی عصر الکترونیک بسیار شدیدتر از عصر مکانیک است . « نه مرده اند و نه زنده »[۱] قرآن -

۱۹۷- در اینجا تاریخ همچون یک بیماری مزمن تاریخی خود نمایی می کند : بیماری تاریخ یا تاریخ زدگی ! که این بیماری در خود مطالعات تاریخی و فلسفه های تاریخ نیز آشکاراست یعنی خود تاریخ (هیستوری) مبتلا به مرض (هیستری) است .

۱۹۸- مرضی بنام تاریخ و تاریخ زدگی را بایستی بعنوان مادر همه امراض بشری مورد مطالعه قرار داد . که امروزه این مرض تجسد یافته است که تکنولوژی و صنایع مدرن است که آشکارا مهد تولید همه امراض مدرن بشری است . پس باید از مرضی بنام تکنولوژی سخن گفت به همین دلیل امروزه طبیعت درمانی بعنوان تنها راه علاج انواع امراض لاعلاج بشر مدرن در حال پیدایش است .

۱۹۹- تکنولوژی بعنوان تجسد تاریخ و زمان زدگی ، تجسد مرض است و همانطور که خروج انسان از بهشت طبیعت سرآغاز بیماری انسان است و لذا انسان مریض ترین حیوان روی زمین است که تماماً حاصل شی شدگی انسان در مسیر تاریخ ابزار پرستی و تکنولوژی است .

۲۰۰- می گویند که انسان تنها حیوان صاحب تاریخ است و این بزرگترین تمایز و برتری انسان از حیوانات است که گوئی همین تاریخ اساس فرهنگ است و گوئی انسان بی تاریخ انسان بی فرهنگ و بی هویت است . حال آنکه چنین نیست و فرهنگ و معنویت و انسانیت انسان حاصل معرفت او بر تاریخ و خروج او از تاریخ و احاطه او بر تاریخ است و نه تاریخ زدگی و تاریخیگری او .

۲۰۱- تاریخ زدگی و تاریخ پرستی ، اساس اندیشه و اراده به سلطه و جهانخواری و نژاد پرستی و خودشیفتگی مالیخولیایی و ظالمانه است . با نگاهی به اعتقادات و اندیشه های اسکندر مقدونی و هیتلر و امثالهم می توان این حقیقت را دریافت که ناسیونالیزم یکی از فلسفه های مشهور سر برآورده از این بیماری و هیستری و مالیخولیاست .

۲۰۲- بازهم متذکر می شویم که منظور از تاریخ ، اخبار گذشتگان نیست بلکه ابتلای به گذشته و گذشته پرستی است . هرچند که اخبار گذشتگان هرگز از طریق روایات تاریخی مورخین حاصل نمی آید و جز عارفان قادر به کشف حجاب از این قصص نیستند .

۲۰۳- ولی این نکته بسیار قابل تأمل است که چرا کل کتابهای تاریخی جز اخبار و سرگذشت پیامبران و شاهان نیست و آنچه که بر محور آنان رخ نموده است و لذا کتابهای تاریخی بر دو دسته اند : سرگذشت شاهان و سرگذشت پیامبران ! یعنی کتب تاریخی یا بر محور شاهان نگاشته شده اند و یا پیامبران . کتب آسمانی بر محور پیامبران و قدیسین پدید آمده است و مابقی آثار تاریخی هم بر محور زندگی شاهان نگاشته شده که عمدتاً به امر خود شاهان بوده است . یعنی در حقیقت مورخین فقط سرگذشت بهترین و بدترین انسانها را نگاشته اند و انسانهای عادی هیچ ردپایی از خود در کتب تاریخی بر جای نگذاشته اند .

۲۰۴- شاهان و انبیای الهی کسانی بوده اند که بیشترین جمعیت های بشری را بر دور خود گرد آورده اند یعنی کانونهای مدنیت بوده اند و شهر نشینی و وحدت . و گوئی جماعت مهمترین ارزش تاریخی محسوب می شود همانطور که کل تاریخ هم چیزی جز تاریخ گردهمایی بشر نیست که موسوم به تمدن است . و مورخین هم آگاه و نا آگاه فقط از کسانی نامی برده اند که توانسته اند گروههای بشری را بر محور خود متحد کنند و متمدن .

۲۰۵- ولی راز مدنیت های دینی و معنوی که بر محور وجود انبیاء و اولیا پدید آمده اند همانا « خدا » و غیب پرستی بوده است . ولی راز مدنیت هایی که بر محور شاهان پدید آمده قدرت ابزاری و مادیت حاصل از امکانات ابزاری بوده است یعنی تکنولوژی . و نیز بخشی از حوادث ثبت شده تاریخی هم حاصل رویارویی و

---

[۱] « لا یَمُوتُ فیها وَ لا یَحْیی» الاعلی، ۱۳.

نبرد بین این دو تمدن بوده است : خدا پرستان و ابزار پرستان ! غیب پرستان و عین پرستان ! به زبانی دیگر وجود پرستان و عدم پرستان ! زیرا خداپرستی ، عدم پرستی متکی به وجود جاوید و حیات ابدی است . ولی ابزارپرستی ، وجودپرستی متکی به عدم و نابودی پس از مرگ است . آنانکه وجود را عینی می دانستند و آنانکه وجود را غیبی می دانستند . این دو اندیشه اساس مدنیت و تاریخ بوده است .

۲۰۶- وجود پرستی عدم گرا و عدم پرستی وجودگرا دو تا اندیشه ای بوده که تاریخ تمدن را پدید آورده است . پس وجود و عدم دو ایده مولد تاریخ تمدن است . آنانکه وجود را همین حیات مادی و دنیوی می دانستند که با مرگ تمام می شود . و آنانکه موجودیت دنیوی را عدم و معدوم می دانستند و وجود حقیقی را پس از مرگ می دانستند . و نبرد بین این دو جماعت موتور محرکه حوادث تاریخی بوده است یعنی نبرد بین وجود و عدم در انسان ! پس در حقیقت همه جدالها و جنگهای تاریخ بر سر تعریف وجود بوده است که شاه و پیامبر بانی این دو تعریف بوده اند و لذا همین دو تن در تاریخ ثبت شده اند .

۲۰۷- پس بایستی گفت تاریخ تمدن بشری تماماً مخلوق رابطه دیالکتیکی وجود و عدم در اندیشه بشر است و به زبان دیالکتیکی ، تاریخ تمدن سنتز رابطه دیالکتیکی ایده وجود و ایده عدم است بعنوان تز و آنتی تز .

۲۰۸- ولی عامه بشریت و تمدن بشری نه براه وجود پرستی مادی شاهان رفت و نه براه عدم پرستی روحانی انبیای الهی رفت و بلکه به پیروی از سنتز و التقاط و اشتراکی بین این دو ایده پرداخت و مذاهب شرک پدید آمدند که مولد مکاتب و پدیده هایی شدند که همواره محکوم به ابطال است که تکنولوژی و دموکراسی آخرین صورت از این سنتز و شرک تاریخی است .

۲۰۹- و اما به موازات این جریان مدنی و مشرکانه و التقاطی یک مکتب و مذهب دیگری پدید آمد که عموماً در تقیه به سر برده است و انگشت شماری در پیروی از آن بوده و آنرا درک کرده اند و آن مذهب وحدت وجود است که نه تشریک و التقاط بین وجود وعدم و یا خدا و خرما بلکه یگانگی و وحدت این دو را بنا نهاده است که عارفان ، پیام آوران و بانیان این مذهب بوده اند که عموماً از جانب مردم طرد و لعن شده اند و در اعصار کهن نیز بواسطه پیروان شاهان و پیامبران هم طرد گشته و چه بسا کشته شده اند و پیروان این دو ایده مذکور در قبال عارفان و مذهب وحدت وجود با یکدیگر متحد شده اند .

۲۱۰- و امروزه آنچه که از تمدن بشری باقی مانده عموماً پیرو شرک وجود – عدم است که در عصر مدرنیزم و سلطه مطلقه تکنولوژیزم از اشد ابطال و عذاب به سوی مذهب وحدت وجود که عدم و وجود را یکی می داند گرایش یافته است . یعنی تاریخ به سوی یگانگی وجود و عدم می رود که منجر به پایان تاریخ و آخرالزمان می شود زیرا جمال این یگانگی رخ می نماید و « تا » طی می شود و از میان می رود .

۲۱۱- پس باید گفت که تاریخ تمدن اساساً بر شرک وجود- عدم استوار است و لذا امروزه به غایت بت پرستی ها رسیده است که غایت ابطال و پوچی و عذاب و انهدام را به ارمغان آورده و به سوی انقراض نسل بشر می رود . و از انهدام این شرک و بت پرستی و ظلم عظیم است که توحید وجود – عدم رخ می نماید و تاریخ تمدن به پایان می رسد یعنی تاریخ گردهمایی مشرکانه و بت پرستانه و ابزاری ختم می شود و عصر نوینی آغاز می گردد . که عصر ظهور فردانیت وجود و احدیت و صمدیت و بی تایی وجود است در جمال . که بانی این عصر هم کسی به اسم علی ع است که نخستین فرد کامل است و لذا بایستی این عصر راعصر علیین نامید و تاریخ تمدن علوی که عرصه گردهمایی عارفانه – عاشقانه انسانهای علی وار است که از فنای خود بقا یافته اند و لذا مظهر جمال بود نبود هستند . و این تمدن توحیدی است که تمدن مقیم در حال جاوید است و جنات نعیم ! و لذا این دوره را می توان تاریخ ضد تاریخ نامید یا تاریخ بی « تا» ! یا بی تایی تارخ ! و این تأویل و تأخیر کلمه تاریخ است . تاریخی که به اندازه کل عمر تاریخی بشر دچار تأخیر بوده است و آنک به روز می رسد یعنی به حال ! و چون می نگرد در جهان و جهانیان جز رخ واحده وجود نمی بیند یعنی رخ خویشتن را که : و کان شاهداً و مشهوداً[1].

۲۱۲- پس باید گفت که تاریخ تماماً تأخیر است : تأخیر تاریخ ! و عجبا که تأخیر و تاریخ هر دو از حروف مشترکی تشکیل شده اند که فقط ترتیب و ترکیب حروفشان متفاوت است : (ت- ا- ر- ی – خ) و (ت- ا- خ-

[1] «وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ» البروج، ۳.

ی ـ ر) کشف راز جادوئی این تشابه و تفاوت حیرت آور فقط در علم محی الدین ابن عربی در فتوحات مکیه ممکن است آنهم نه با مطالعه و بلکه مکاشفه مرتاضانه و چله نشینی عارفانه ! رخ بنما و وجودم همه از یاد ببر !

۲۱۳ـ تاریخ چه در عرصه کلان بشریت و چه در قلمرو عمر فردی ، یک عقب ماندگی و تأخیر وجودی است که جنس این عقب ماندگی و تأخیر هم تماماً عرفانی است . اینست که ذات احساس تاریخ در نفس بشر ، تماماً حسرت و ندامت و شرم و توبه است و اینست که انسان پس از مرگش ، آرزو می کند که یک بار دیگر باز گردد تا عارفانه زندگی کند . ولی خداوند می فرماید که اگر بازگردید بازهم کافر و جاهل خواهید شد و بلکه کافرتر و جاهل تر[1] ! زیرا اسیر مکان می شوید و زمان پرست و تاریخی و دچار خسران عصر !

۲۱۴ـ تاریخ و شناخت آن تنها و تنها معنا و ارزش و حقی که به انسان می بخشد عبرت است یعنی عبور کردن و گذشتن از تاریخ ! و این مهمترین درس تاریخی است که قرآن کریم هم متذکر می شود[2] .

۲۱۵ـ ولی بسیار اندکند که از تاریخ عبرت می گیرند یعنی از تاریخ فرا می روند و مابقی مردم اسیر تاریخ و همه آموخته ها و روایاتش می شوند و این است خسران تاریخ و خطرات خاطرات . زیرا خطرناکترین تاریخ همان خاطرات فردی خود ماست اگر درک و تسبیح و تنزیه نگردد .

۲۱۶ـ از تاریخ چه مانده است جز کتابها چه تاریخی و چه علمی و فلسفی و دینی . پس عبرت از تاریخ یعنی بدام این کتابها و گزارشاتش نیفتادن . بخصوص در عصر آموزش اجباری و همگانی . زیرا همه آموزه ها تاریخی اند و حاصل مرور زمان . یعنی روایات هرودوت همانقدر تاریخی است که فلسفه ارسطو و تئوریهای اقلیدس و نیوتون و روایات کتب مقدس . و خطرناکترینشان اتفاقاً کتب دینی و آسمانی هستند . زیرا از طریق تاریخ و آموزه هایی که از آن باقی مانده اند جز جبر حاصل نمی آید و جبری مهلکتر از جبر مشیت آسمانی نیست که اساس شرک دینی است .

۲۱۷ـ ولی باید دانست که با نخواندنشان نمی توان از جبرهایشان نجات یافت زیرا تاریخ در نفس ماست و حتی جسم ما تجسم تاریخ است . بلکه باید خواند و تسبیح و تنزیه و توبه و عبرت نمود . همانطور که با نفس نکشیدن نمی توان از هوای نفس رها شد . این نکته را بدان و درآن بمان تا در تاریخ جا نمانی !

۲۱۸ـ و اینک بپردازیم به ساده ترین معنای تاریخ که همان گذشتن و گذشته شدن یا عبور است این همان جریان تاریخی شدن امور است . گذشتن یعنی تمام شدن ، مردن و نابود شدن . این معنایی از تاریخ است که زمانیت امور را تبدیل به عدم پرستی می کند . این همان واقعه شی شدگی انسان است زیرا آدمی هرگز نمی خواهد چیزی را از دست بدهد و لذا چیزهای گذشته را چون بت می پرستد و این عدم زدگی تاریخ در بشر است . این همان جریان خسران زمانیت در نفس انسان می باشد . این همان جریان ثقیل شدن روان است تا آن حد که موجب سقوط انسان در درک اسفل السافلین می شود مثل شی ای که بر روی آب آنقدر سنگین می شود که غرق می گردد . این غرقاب رفتن و سقوط حاصل تاریخی شدن امور در نفس انسان است . این همان معنای هلاکت و فلاکت بمعنای حقیقی کلمه است . این همان سقوط در تاریخ و زمانیت که گاه برای پیشگیری از این ثقل و سقوط به تخدیر و خود فراموشی روی می کنیم تا شاهد سقوط خود نباشیم و در حال مدهوشی کامل ساقط شویم ، در خواب!

۲۱۹ـ فقط و فقط از طریق تبدیل وقایع گذشته به نور معرفت است که می توان نه تنها از سقوط نجات یافت بلکه عروج هم کرد سوار بر بالهای نور عرفان .

۲۲۰ـ فقط از طریق عرفانی کردن امور می توان آنها را از گذشتن و تاریخی شدن و مردن و نابودی نجات داد و حی و حاضر در حال و اکنونیت نمود . این همان خروج از تاریکی به سوی نور روشنایی است و امر

---

[1] « حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ *عَلِّي أَعْمَلُ صالِحاً فيما تَرَكْتُ كَلاَّ إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» المومنون، ۹۹-۱۰۰.

[2] « لَقَدْ كانَ في قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ » يوسف، ۱۱۱. و« إِنَّ في ذلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشى» النازعات، ۲۶.

هدایت . این همان زنده کردن و زنده شدن به نوردین و معرفت است به زعم قرآن کریم[1] ! این همان خروج از گذشته و حضور در حال است و به اکنون آوردن تاریخ . این همان زنده کردن تاریخ است . این همان خلقت جدید و زایش نوین عرفانی است . این کتاب برای اهل ایمان نیز همین کار را انجام می دهد و فرد را از خسران عصر و احساس از دست رفتگی و بر باد رفتگی می رهاند و سیئات را تبدیل به حسنات می کند . زیرا هیچ بدی همچون نابودی نیست .

۲۲۱- این همان متوقف ساختن جریان زمان است در روان انسان . این همان از کار انداختن کارخانه نابودی در نفس است . زیرا عرفانی کردن امور همان الهی نمودن امور است یعنی جاودانه ساختن امور ! و براستی هر که خود را نشناخت نابود شد[2] ! این نابودی همان تاریخی شدن وجود است یعنی به محاق عدم افتادن وجود است . این همان دوزخی شدن است . و براستی که دوزخی جز بی معرفتی نیست[3] .

۲۲۲- در موضوعات مربوط به قلمرو علم و معرفت بشری ، موضوعی اساسی تر و مهمتر از زمان نیست و ما حدود سی سال است که دراین موضوع شبانه روز مشغول تفکر هستیم و هرچه داریم از همین امر است .

۲۲۳- کل انرژی حیاتی انسان در دنیا مستهلک و در تضاد بین وجود و عدم است و نبرد انسان با نابودی خویشتن! و نبردی جاهلانه تر ازاین نیست چرا که عدم اصلاً وجود ندارد و آنچه که عدم فهمیده می شود عین وجود است . و ما در عمرمان این حقیقت را نمایاندیم یعنی عدم را معدوم کردیم به نور معرفت و نه با مشت و لگد . و بزبان ساده یعنی تاریخ را نابود کردیم یعنی انسان را از اسارت شیطانی به نام زمان و تاریخ رهانیدیم !

۲۲۴- فقط اموری که در انسان به نور معرفت فهم و هضم و حل و جذب جان و روح نمی شوند به گذشته و تاریخ ملحق می شوند یعنی نابود می شوند . و در محور این امور خود وجود انسان است که اگر فهم نشود نابود می شود . پس مرگ و نیستی ای جز بی معرفتی و جهل نیست .

۲۲۵- اینست که می گوئیم وجود نور معرفت است و لا غیر ! یعنی عرفانی کردن زندگی یعنی جاوید سازی زندگی و فائق آمدن بر تاریخ و نابودی . یعنی حی و حاضر کردن تاریخ یعنی به وجود آوردن نابودی . سپس معرفت نفس همان قدرت کن فیکون الهی در انسان است .
۲۲۶- پس فهمیدن به نور عرفان ، بوجود آمدن و خلق خویشتن است در لحظه به لحظه و عمل به عمل در روزمرگی .و بعکس یعنی نفهمیدن لحظات و رفتارها و اعمال روزمره نه تنها مترادف جاوید نگشتن است بلکه مترادف با لحظه به لحظه نابود شدن است .

۲۲۷- باید دانست که آدمی در زندگی دنیایش در هر لحظه و رفتاری مشغول خلق شدن است و چون شاهد بر خلقت خویش است بایستی لحظه به لحظه این خلقت را فهم کند و شهادت دهد تا هستی انسانی یابد و گرنه از حیوانات فراتر نمی رود و بلکه وحشی ترین و مریض ترین حیوانات می شود .

۲۲۸- انسان مفعول است زیرا مخلوق است « شما و اعمالتان را آفرید »[4] قرآن – و این اصل اول معرفت نفس است . زیرا کسی که خودش را فاعل میداند در واقع خودش را قبلاً آفریده شده می پندارد و هستی اش را امری پیشاپیش تمام شده می داند و اینست راز تاریخی شدن انسان و خسران زمان . پس این نابودی بشر حاصل بی معرفتی اش در حق خویشتن است . این نکته را فهم کن و در همه حال بخود متذکر شو و ملکه ذهنت کن تا دچار خسران زمان و ابتلای به تاریخ نشوی ، یعنی دچار نابودی نشوی !

---

[1] « أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْكافِرِينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ» الانعام، ۱۲۲.

[2] « هلك من لم يعرف قدره» غرر الحک و درر الكلم؛ ص ۲۳۳.

[3] « لا مصيبة اشد من الجهل» غرر الحكم و درر الكلم، ص ۷۳.

[4] «وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ» الصافات، ۹۶.

۲۲۹- یعنی اگر این آیه مذکور را باور و فهم نکنی بجای اینکه در هر لحظه و عملی شاهد آفریده و زنده و زنده تر شدن خودت باشی ، با هر نفسی به تاریخ ملحق می شوی و می میری . آیا این حقیقت را می بینی ؟ ببین و دیگر چشمت را بر خود مبند !

۲۳۰- « ما انسان را در حال خلقش برخودش شاهد گرفتیم »[1] قرآن – این همان واقعه زندگی تو در دنیاست . یعنی دم به دم در حال دمیده شدن روحی از نفس خدا . و خداوند با دو دستانش که از آستین توبیرون است مشغول آفریدن تو در آب و گل است . تو در حال سپری کردن عمر نیستی تو در حال مردن نیستی تو در حال بوجود آمدنی ! این راببین و فراموش مکن . این خداست که سخن می گوید و براه راست راه می نماید . باور کن !

۲۳۱- چون آدمی خلقتش در آب و گل تمام شد و به اندازه کافی از جانب خدا روح و ریحان یافت (نفس کشید) و خلقتش کامل شد آنگاه از این کارگاه خلقت ترخیص می شود تا حیات جاودانه اش را شروع کند . ولی تومی پنداری که داری می میری و این کمال و ترخیص را مرگ می خوانی و نابودی . آیا نه اینست ؟ ببین و فهم کن تا از اسارت عدم برهی . این خداست که سخن می گوید باور کن تا از خسران عصر و دیو تاریخ نجات یابی .

۲۳۲- رساله « توحید عملی » از اینجانب را به دقت بخوان تا این نکته را ذره ذره هضم و جذب کنی و از ظلمتی که نامش تاریخ است برهی !

۲۳۳- آیا اینک می بینی که چگونه آدمی دچار یک مدهوشی و حواس پرتی مالیخولیایی شده است و نام این مالیخولیایش را تاریخ و عمر می نامد .

۲۳۴- یکی از خوانندگان آثار مانوشته بود که : چه طور است که از آغاز تاریخ تاکنون آنهمه پیامبر و امام و عارف و فیلسوف و دانشمند و مفسر قرآن آمده و رفته و این حقایق و اسرار را نفهمیده و فقط شما به تازگی این چیزها را کشف کرده ای ؟ یعنی همه تاکنون احمق بوده اند و فقط شما هستی که می فهمی ؟ !!

۲۳۵- آیا نظر شما در رابطه با حرف این خواننده عزیز چیست ؟ آیا شما هم یکی از این نوع خواننده ها نیستی ؟ اگر هستی که خدا تو را بیامرزد ولی اگر نیستی بدان که برای نخستین بار با حقیقت روبرو شده ای و رحمت مطلقه خداوند را می بینی پس با خودت عداوت مکن . و از کافران مباش تا از اشقیاء و اشیایی نباشی که نه مرده اند و نه زنده .

۲۳۶- و ماهم حرف تازه ای نزده ایم یعنی همان حرف انبیاء و عرفا را زده ایم منتهی به زبان امروز ولی بسیاری فقط عاشق حرفهایی هستند که نمی فهمند یعنی عاشق جهل خویشتن هستند . تو از این جماعت مباش! و بدان که انبیاء و اولیای الهی و عارفان هم جمله همین حرف را می زدند ولی چون تو نفهمیدی پنداشتی که آنها هم نفهمیدند و احمق بودند همچون تو !

۲۳۷- ما به زبان انسان مدرن سخن گفته ایم که مدهوش ترین و شی شده ترین انسان تاریخ است . و لذا با زبانی سخن گفته ایم که آنهایی هم که وجود ندارند فهم کنند و بوجود آیند . ما پیام آور اهالی درک اسفل السافلین هستیم . پس با خود عداوت مکن و چشم بگشا و بوجود آ !

۲۳۸-یکی هم می گفت که این چیزهایی که می گوئی از کجاست و مراجع تو چیستند ؟ من از نزد عقل و معرفت و تجربه خودم حرف می زنم و خودم مرجع خویشتن هستم . تو هم اگر عقل و وجدانت را مرجع خود کنی حرفهایم را تصدیق خواهی کرد و خواهی دید که مرجعی بر حق تر و برتر از عقل آدمی نیست . پس عاقل باش و از قبرستان تاریخ کتابها بیرون آ بخصوص از قبرستان جهنمی که نامش اینترنت است .

---

[1] «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَني آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلينَ » الاعراف، ۱۷۲.

۲۳۹- آیا به نظر شما عقل بهتر است یا کتاب ؟ شما بهترید یا کاغذ ؟ کدامیک عاقلترید ؟ شما یا کتابهایتان ! تا عقل و تفکر خلاق نداشته باشی حتی قرآن هم تو را گمراه می کند . بفهم !

۲۴۰- دو نوع تاریخ داریم : تاریخی که در کتاب است و تاریخی که در وجود فرد فرد انسانهاست و به غیر از این دو تاریخی نیست . یعنی تاریخی در خارج از وجود انسان و کتاب ، موجود نیست . ولی تاریخی که در کتاب است امر را بر تو مشتبه می سازد یعنی می گوید آنچه من می گویم واقعیت بیرونی داشته است . و این تاریخ ظلمانی و خسرانی و شیطانی است . به تاریخ مغز و دل و جان و روان خویشتن رجوع کن که اینست تاریخ نورانی و یزدانی و ربانی .

۲۴۱- گذشتگان ما نه پشت سرمان هستند و نه پیش رویمان . بلکه در ما هستند و ما خود چیزی جز گذشتگان خود نیستیم که زندگی می کنیم . به بیان دیگر آنهایند که در ما زیست می کنند ما را اشغال کرده اند و تا حقشان را ادا نکنیم دست از سر و دل و جان و تن ما بر نمی دارند تا بتوانیم خودمان زندگی کنیم . و اما حق گذشتگان ما در ما چیست ؟ این تناسخ و حلول نیست حشر است . هیچکس تنها نیست . مقام تنهایی و تفرید و تجرید نفس همان توحید است و وجود فی نفسه و جاوید و زنده و ابدی است . و اما حق آنها بر ما چیست ؟ تا این حق را ادا نکنیم به حق وجود خود نمی رسیم . بعلاوه آیندگان ماهم روی دیگر تاریخ وجود ماهستند یعنی فرزندان ما ! حالا باید دید که حق والدین و فرزندان ما بر ما چیست ؟ تا این دو حق ادا نشود از حسرت دیروز و نگرانی فردا رها نمی شویم یعنی از ابتلای به عدم نجات نمی یابیم زیرا دیروز و فردا هر دو وجود ندارند و بلکه دو صورت از عدم وجود نما هستند ، عدم برزخی ! و تا از این دو صورت عدم پاک نشویم مقیم در حال نمی شویم که عرصه حیات و هستی است و حضور خداوند .

۲۴۲- سنت ابراهیمی به ما می آموزد که نبرد بر علیه نژاد از پس و پیش (پدر و فرزند) نبرد با ابلیس و کفر نفس است . و انسان به امّ وجودش نمی رسد الا از طریق نژاد زدائی که همان تاریخ زدائی است .

۲۴۳- بدان که ام وجود همان امامت است و امامت همان وجود فی نفسه است یعنی وجود حقیقی و الهی . و ابراهیم ع با نبرد بر علیه نژادش در خویشتن بود که از وجود عاریه ای و تاریخی و نژادی رها شد و به وجود نزادی رسید .

۲۴۴- لم یلد و لم یولد شدن همان راه و روش و لم یکن له کفواً احد شدن است یعنی بی تا شدن . زیرا آدم از نژادش شباهت می برد یعنی از گذشتگانش . و سپس به آیندگانش شباهت می بخشد . و انسان تا لم یلد و لم یولد نشود یعنی تا از تاریخ پاک نشود خداوند را در خود نمی یابد یعنی وجود نمی یابد . این را نیک فهم کن و در آن بمان تا در ظلمت تاریخ جانمانی .

۲۴۵- نه ارث ببر و نه ارث بگذار : اینست آن حق تاریخ بر گردن ما که اگر ادایش نکنیم تا ابد وبال گردن ماست و گردنمان را می شکند .

۲۴۶- این سنت انبیای الهی است که نه ارث می برند و نه ارث می گذارند و لذا پیروان انبیای الهی هم باید از این سنت اطاعت کنند . و اینست که این مردان مسیر تاریخ را دگرگون ساخته اند و آخرینشان تاریخ را ختم نمود و پیامبر آخرالزمان شد .

۲۴۷- پس مسلمان حقیقی انسان خروج کرده از تاریخ است و بر زمان است و لذا مؤمن نیست کسی که امام نداشته باشد یعنی کسی که بر زمان و پیشوای زمان باشد و نه پیرو زمان !

۲۴۸- و اینگونه است که آدمی از اسارت تاریخ و خسران عصر و ظلمت عدم نجات می یابد . و این بدعت نیست بلکه امامت است و حیات الهی تحت الشعاع نور امام که ابراهیم ع بنایش نهاد .

۲۴۹- پس درب خروج از ظلمت تاریخ را به تو نمایاندم . و این همان تسبیح و تنزیه و تزکیه نفس از تاریخ است و تاریخ بنیاد شرک وجود است زیرا عدم است که در وجود فرد شریک می شود و وجودش را باطل می سازد و او را به اسارت اشیاء در می آورد . و اینست داستان شی شدگی انسان !

۲۵۰- آیا نمی دانی که همه جنگها ، نبرد برای ارث و میراث است ؟ آیا ندیده ای تباه شدگان ارث را. اینان جاماندگان تاریخند که برآستانه وجود در عدم جا مانده اند . این را فهم کن فهم کردنی لحظه به لحظه !

۲۵۱- یکی از مهمترین و بلکه اساسی ترین لطمه ای که تاریخ زدگی و تاریخی گری بر وجود انسان وارد می کند اینست که شهامت و قدرت تفکر و اندیشه خلاق را نابود می سازد و ذهن را تبدیل به یک میمون مقلد و طوطی الکن می سازد که به هنگام فهمیدن چون بید می لرزد مبادا که از جانب اهالی تاریخ و تاریخ پرستان طرد و لعن شود و مرتد گردد . این فاجعه در جامعه ایرانی تحت سیطره جاهلیت عربی و اسلام اشرافی قریشی در طی هزار سال مغز ایرانی را در هراس از اندیشیدن خلاق فلج کرده است که در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی به غایت خود رسیده و ایرانیان را در عرصه معرفت دینی دچار مرگ مغزی نموده است . یکی از علل بغرنج و شاعرانه و تمثیلی نوشتن علما و عرفای ایرانی همین هراس بوده است یعنی ترس از معارف و باورهای شی شده و بت پرستانه برخاسته از اسلام تاریخی آنهم از نوع عربی و خاصه قریشی منجر به مهجوریت قرآن و عرفان اسلامی و حکمت علوی شده و لذا اسلام را در تاریخ معاصر به مرگ فکری و فقهی کشانیده است تا آنجا که حوزه های دینی ما برای استمرار بقای خود علوم انسانی اروپایی را وارد تعلیمات خود ساخته و عملاً دست به خود کشی زده اند . اندیشه ای که در خود عقیم شود برای نجاتش به دشمنان خود متوسل می شود . غایت نژادپرستی و اشرافیت تاریخی به اجنبی پرستی می رسد . و این راز نفوذ استعمار در جهان اسلام است و آنچه که غرب زدگی نامیده می شود که حاصل عرب زدگی است . وباید درک کرد که نژاد پرستی و ناسیونالیزم حادترین صورت تاریخیگری و ابتلای به ظلمت تاریخ است . و اینست که انقلابات ضد استعماری عاقبت خود به دست بوسی استعمارگران می رود و این عذاب تاریخ زدگی است که تحت عنوان استقلال تقدیس می شود . تاریخ زدگی بخصوص در قلمرو اندیشه و فرهنگ که منجر به اشد استبداد و خفقان و سانسور در جامعه می شود اساس وابستگی به اجنبی و خیانت به ملت و استعمار پذیری است . و این علت العلل سیطره استعمار بر کشورهای جهان سوم و ملل اسلامی است . پس بفهم که استعمار معلول استبداد فکری و عقیدتی است و استبداد فکری هم شعبه ای مهلک از تاریخ زدگی و ارتجاع فکری می باشد . و از این بابت هیچ مکتبی همچون مذاهب الهی بدنام نشده اند .

۲۵۲- دین بمعنای راه خدا راه تاریخ نیست راه گذشته پرستی و سنت پرستی و بت پرستی کهن نیست و بلکه حاصل اقامت در اکنونیت حیات و هستی است زیرا خداوند مقیم در دل انسان است و دل قلمرو حال است نه گذشته و آینده . رسول خدا می فرماید: هرگاه دچار شک و شبهه شدی به فتوای دل خویش عمل کن و سخن مردمان را بخودشان واگذار[1] زیرا اساس بسیاری از شک و شبهات و تفرقه ها و عداوتهای مذهبی و عقیدتی همانا قول پرستی در قبال عقل پرستی است یعنی تاریخ زدگی عقیدتی و قیل و قال !

۲۵۳- بدان و بفهم که تاریخ زدگی بزرگترین خصم عقل است و بدان که خدا و رسولش عقل را نور دین و پیش شرط آن می داند . پس علوم عقلی مقدم بر علوم نقلی و تاریخی است .

۲۵۴- در قرآن کریم در دهها آیه شاهدیم که خداوند صاحبان عقل و خرد و معرفت را اهل قرآن و کشف حقایق آن می خواند یعنی اهل ذکر . زیرا اساس ذکر، تفکر است .

۲۵۵- قرآن بر خلاف تصور بسیاری یک کتاب تاریخی نیست یعنی قصص در قرآن اصالتی ندارند و لذا هیچ یک از داستانهای قرآنی به ترتیب وقوع تاریخی و کامل نقل نشده است و بیانی اسرار آمیز دارد و فقط اشاراتی نمادین به برخی وقایع گذشته دارد و هدفش داستان سرائی و نقل حوادث قدیم نیست . و اتفاقاً بایستی قرآن را یک اثر ضد تاریخی و ضد سنت گرایی دانست همانطور که از ویژگی کافران اینست که می گویند « ما پیرو سنت پدران خود هستیم ! »[2] پس تاریخ گرایی و سنت پرستی مذهب کفر و جنگ با دین است . این را بدان و فراموش مکن ! و به یاد دار که ملایان مذاهب هستند که همواره دینشان حاصل پیروی از سنت پدرانشان است و لذا قاتلان پیامبران هستند .

---

[1] «ما انکر قلبک فدعه» نهج الفصاحه، ص ۶۹۶. و« استفت قلبک و دع ما افتاک المفتون» فرهنگ ماثورات متون عرفاني، ص ۴۷.

[2] « قالُوا إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ *وَ كَذلِكَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ في قَرْيَةٍ مِنْ نَذيرٍ إِلاَّ قالَ مُتْرَفُوها إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ » الزخرف، ۲۲-۲۳. و«وَ إِذا قيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ» البقره، ۱۷۰.

۲۵۶- سنت انبیای الهی سنت بت شکنی بوده است یعنی ابطال ارزشهای شی شده بت پرستانه . و این یعنی نبرد با شرک که عین نبرد با تاریخیگری است .

۲۵۷- شرک و شی شدگی (بت) حاصل عادات و سنن و رسوم و عقایدی است که به مرور زمان (تاریخ) از روح و معنا تهی شده و شریک وجود انسان گشته اند و انسان این شرکا را شریک امر خدا می سازد . این نکته را بفهم !

۲۵۸- یعنی شرکی جز جریان تاریخی شدن امور نیست . یعنی مذاهب تاریخی مذاهب شرک هستند !

۲۵۹- منظور از مذاهب تاریخی مذاهبی نیست که در دوران کهن پدید آمده اند بلکه مذاهبی است که به مرور زمان از حقایق اصلی دین تهی شده اند و فقط صورت ظاهری از امور تبدیل به بت گشته اند و شرک را مهیا نموه اند .

۲۶۰- یعنی دین خدا و راه هدایت را نمی توان از طریق تاریخ و سنت ها و اقوال کشف و فهم نمود . این دین عاریه ای است که مذهب شرک است . دین هدایت بخش از طریق تفکر و معرفت نفس و تحقیق رخ می نماید . و اینست که علی ع می فرماید : وای بر شما از ایمان عاریه ای[1] ! ایمان عاریه ای همان ایمان به ارث رسیده از تاریخ است .

۲۶۱- فرق نمی کند که سنت پدران صورت مذهبی داشته باشد ، اسلامی یا مسیحی و یهودی باشد و یا هندو و بودائی و یا بکلی شریعت را منکر باشد . همه اینها کفر است از نظر قرآن – همانطور که باز طبق کلام خدا مؤمنان که اهل هدایت هستند می توانند از هر یک از مذاهب الهی باشند و برادران محسوب می شوند[2] . پس مسئله ایمان از منظر قرآنی هیچ ربطی به وجه تاریخی و نژادی مذاهب و اسم و رسم آن ندارد . همانطور که کفر در هر مذهب و قومی دارای یک طرز فکر واحد است و آنهم پیروی تاریخ است یعنی سنت پدران . حال این سنت چه اسلامی باشد و چه بودائی فرقی ندارد و کفر است . این را بدان و فهم کن که قرآن کتاب تاریخ نیست و ضد تاریخ است .

۲۶۲- پس معلوم است که منظور از سنت رسول که یک ثقل دین اسلام است تقلید از آداب و اطوار صوری حضرت نیست بلکه مکتب و بینش و راه و روش اوست مثل فخر کردن بر فقر خود (اصالت فقر) ، گذشت و ایثار و عفو و محبت به همگان ، نژاد ستیزی ، پاکی و نظافت و نظم و زیبا زیستی و از همه مهمتر رحمت بر عالمیان است و نه فقط بر اعراب ! و عطوفت خارق العاده او نسبت به زنان و حقوقی که برای نخستین بار برای زنان در تاریخ پدید آورد که به آنان حق انتخاب همسر و طلاق داد و حق استقلال اقتصادی و حق دریافت حقوق از همسر در قبال خانه داری و پرورش فرزندان . و حق تحصیل علم و دخالت در مدیریت اجتماعی . اینها به معنای سنت رسول است که تماماً ضد تاریخی و ضد سنت پدران است . و عالیترین سنت محمدی همانا معراج اوست و لقاءالله در حیات دنیا .

۲۶۳- پس منظور از سنت رسول ، لباس و ریش و آداب رفتاری او نیست . آنچه که مسلمانان را تبدیل به فرقه های متخاصم نموده پیروی از این نوع سنت صوری و بت پرستانه و مشرکانه است . این سنت عربی است و نه محمدی . سنت محمد ، سنت خداست یعنی سنت نزادی است نه نژادی .

---

[1] «فمن الایمان مایکون ثابتاً مستقراً فی القلوب و منه ما یکون عواری بین القلوب و الصدور» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۸۷.

[2] «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ الَّذینَ هادُوا وَ النَّصاری وَ الصَّابِئینَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ» البقره، ۶۲. و«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ» الحجرات، ۱۰.

۲۶۴- پیروی از سنت رسول ، تقلید نیست همانطور که علی ع می فرماید :« از من تقلید مکنید که کافر می شوید»[1] . پس می بینیم که تقلید هم مثل پیروی از سنت پدران ،از کفر است و بـه کفر مـی انجامـد . و اصلاً پیروی از سنت پدران همان تقلید است . و این دو از ارکان تاریخیگری و ضلالت است .

۲۶۵- حتی تقوا که محور و هدف شریعت است چیزی جز نبرد با تاریخیگری در همه وجوه وجود نیست زیرا بقول امام صادق ع «تقوا همان عادت شکنی است»[2] و عادات همان رفتارها و اعتقادات تاریخی و مزمن هستند .

۲۶۶- و اتفاقاً یکی از مهلکترین عادات همانا عادات عبادی هستند یعنی شی شدگی عبادی که همان مزمن و تاریخی شدن عبادات است که زمینه سهویت و ریا در عبادت است همانطور که خداوند در کتابش این نوع نماز را نشانه تکذیب دین می داند و بر پیروان این نماز ، فریاد می زند و واویلا می گوید : فویل للمصلین[3] !

۲۶۷- عبادت و خاصه نماز در اسلام نقب زدن در صراط المستقیم ارتباط با خداست از طریق دل که کانون حضور و اکنونیت وجود است . حال اگر این امر که امری در نبرد با تاریخیت و عادت و سهویت است خود مشمول حال زمانیت و تاریخیگری شود و بدین دلیل اصالت و هویت یابد تبدیل به اشد ضلالت می شود و اینست راز واویلای خدا بر نمازگزاران سهوی و ریائی .

۲۶۸- در نماز آنچه که بین بنده و خداوند حائل و حجاب می شود زمان است و امور مزمن . زیرا فاصله بین انسان و خدا یک فاصله مکانی نیست زیرا همانطور که در قرآن آمده است خدا در همه سو[4] و همه جا با انسان است[5] و از رگ گردن به او نزدیکتر است[6] . پس این یک فاصله و حجاب زمانی است یعنی فاصله انسان از اکنونیت و حال است و آنچه که حضور قلبی در نماز خوانده می شود حضور در حال است یعنی انسان بایستی از گذشته خود را به حال برساند تا با خدایش دیدار کند . یعنی انسان در گذشته جا مانده است و کل جهاد انسان در عبادت چیزی جز جهاد بر علیه این زمانیت و تاریخیگری نفس نیست . نماز جهادی جهت جبران عقب ماندگی تاریخی نفس است جهادی برای خروج از اسارت زمان . معراج محمدی عروجی در مکان و زمان نیست بلکه خروجی از زمان است بر زمان شدن ، امام زمان شدن !

۲۶۹- و اصلاً همه مجاهدتهای خالصانه و عارفانه و عادلانه انسان جهاد بر علیه زمانیت و تاریخیگری نفس است جهاد بر علیه عقب ماندگی و ارتجاع در زمان . تقرب الی الله که بایستی نیت هر عملی توحیدی و خالصانه و الهی باشد همان تقرب الی الحال است و ورود بر قلمرو اکنون جاوید !

۲۷۰- آنچه که در نماز بین بنده و خالق حجاب و حائل می شود همان شی شده گی های نفس است که بصورت اشیاء و آدمها به میان می آیند و حواس فرد را پرت می کنند . این همان بت ها هستند که از حافظه و خاطره نماز گزار به میدان رابطه می آیند و مانع رابطه می شوند و فرد را به عقب باز می گردانند در زمان . زیرا در حال جز خدا نیست .

۲۷۱- در حقیقت این حافظه انسان است که حائل بین بنده و خداست و حافظه همان زمانیت و تاریخیگری نفس است . حافظه ای که در کنترل و احاطه آدمی نیست و بلکه اراده و شعور و اختیار انسان در اسارت و احاطه آن است . زیرا اگر در اراده و احاطه انسان می بود می توانست در نمازش حضور قلبی داشته باشد و خدایش را دیدار نماید . زیرا طبق قرآن کریم خداوند بر صراط المستقیم در انتظار دیدار با انسان است[7] و

---

[1] «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْكُو إِلَيْكَ أَخِي عَاصِمَ بْنَ زِيَادٍ قَالَ وَ مَا لَهُ قَالَ لَبِسَ الْعَبَاءَةَ وَ تَخَلَّى عَنِ الدُّنْيَا قَالَ عَلَيَّ بِهِ فَلَمَّا جَاءَ قَالَ يَا عُدَيَّ نَفْسِهِ لَقَدِ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ أَ مَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَ وَلَدَكَ أَ تَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَ جُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ قَالَ وَيْحَكَ إِنِّي لَسْتُ كَأَنْت» نهج البلاغه ص۳۲۴.

[2] «افضل العباده غلبة العاده» غرر الحکم و درر الکلم، ۱۹۹. و«الفضیلة غلبة العادة » همان،۳۲۲.

[3] الماعون، ۴.

[4] «وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَلِيمٌ» البقره،۱۱۵.

[5] «وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» الحدید، ۴.

[6] «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» ق، ۱۶.

[7] «ان ربی علی صراط مستقیم» هود، ۵۶.

صراط المستقیم که کوتاهترین راه و زمان است همان «حال» است که حاصل عرفان نفس می باشد «براستی که صراط المستقیم همان معرفت نفس است»[1] علی ع –

۲۷۲- علم حضور یا لدنی در نزد اولیاء و عرفای واصل بمعنای مقام حال و احاطه آنها بر حافظه خود و منزه بودنشان از زمانیت و تاریخیگری است که دمادم در حضور خداوند هستند و از نزد او علم و معرفت آنی می یابند و این علم حضوری یا شهودی است که در نقطه مقابل علوم اکتسابی و تاریخی و حفظی قرار دارد .

۲۷۳- آدمی در هیچ تجربه ای چون نماز شاهد بر شی شده گی و بت های نفس خود نیست و ابتلایش به تاریخ و زمان گذشته . که برخی به همین دلیل مأیوس شده و ترک نماز می کنند که این درست نیست بلکه بایستی بواسطه معرفت نفس و تزکیه مستمر با این حجاب مبارزه کرد و این یک جهاد کبیر است همانطور که قرآن می فرماید : ای مؤمنان یاری جوئید به صبر در نماز که امری کبیر است و حاصل نمی آید الا بر خاشعین[2] !

۲۷۴- پس نماز میدان جهادی کبیر بر علیه زمانیت و تاریخیگری نفس است و شی شده گی روان . و بیرون راندن این بت ها و ظلمت و ثقل زمان از جان . ولی خشوع چیست که جز بواسطه آن نمی توان در این جهاد پیروز شد . زیرا اگر این پیروزی تدریجی حاصل نشود خود نماز هم در نفس آدمی تبدیل به یک شی و بت بمراتب مهلکتر و ظلمانی تر می شود و از انسان یک دیو مقدس می سازد .

۲۷۵- نماز بایستی عرصه خانه تکانی نفس باشد از غیر خدا تا غبار تاریخ و کهنه گی برود و دل نو شود و زنده گردد . و خشوع به معنای فروتنی وترس و لرز قلبی و خاکسار شدن است . و این همان خانه تکانی دل است . و بی تردید چنین واقعه قلبی جز به قدرت معرفت و خودآگاهی عرفانی ممکن نیست وگرنه همان نماز ریائی می شود .

۲۷۶- صلوة یعنی ورود در لغت . ورود بر دل که خانه خداست . پس نماز حضور در محضر حق است در خانه دل . و لذا نمازی که تن و جان را به لرزه (خشوع) و رعشه نیندازد هنوز موفقیتی حاصل نشده است و باید تلاش کرد و تمنا و طلب کرد و بواسطه معرفت این طلب را عمق بخشید . زیرا کل این واقعه یک رویداد معرفتی و روحانی است .

۲۷۷- آنچه که عادات و زمان را در نفس می شکند یاد خداست و لذا می فرماید که : نماز را برای یاد من بر پا دارید[3] ! و یاد او مسلماً در ذهن نمی آید بلکه در دل است و یادی قلبی است و آدمی تا روی به دل می کند ظلمت زمان و گذشته و اشیای مزمن حائل می شوند زیرا دل را محاصره و مصادره کرده اند و انسان باید از میان این ظلمت بگذرد ، ظلمت زمان و دهر !

۲۷۸- « خداوند حائل است بین انسان و قلبش »[4] قرآن - پس این حائل و ظلمت زمان و دهر هم خود خداست که رسول اکرم ص می فرماید « دهر را لعن نکنید که خود خداست»[5].

۲۷۹- در روایت دیگری صراط المستقیم همان امام است[6] که برزمان است و مقیم حال . و اینست راز غیبت او . زیرا آنکه مقیم در حال شد و مقامش حال شد از حجاب ظلمانی تاریخ و ماده و مکان خارج است و

---

[1] « من لم یعرف نفسه بعد عن سبیل النجاة و خبط فی الظلال و الجهالات» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۳.

[2] «وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها لَکَبیرَةٌ إِلاَّ عَلَی الْخاشِعینَ» البقره، ۴۵.

[3] « إِنَّني أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدْني وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْري» طه، ۱۴.

[4] «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» الانفال، ۲۴.

[5] « قال رسول الله ص لا تسبوا الدهر فإن الدهر هو الله» شعیری، تاج الدین، جامع الاخبار، ص ۱۶۰.

[6] « أنا الصراط المستقیم و أنا الحجة لله علی خلقه أجمعین »محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبة النعمانی،ص۱۶۵.و

و« قَالَ ع نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطَى بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي وَ إِلَيْهَا يَرْجِعُ الْغَالِي» نهج البلاغه، ص ۴۸۸.

و«.سوره حمد آیه ۶ : اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (ما را به راه راست هدایت فرما) از مفضل بن عمر نقل شده که از امام صادق (ع) درباره صراط پرسیدم : فرمود : صراط مستقیم راه به سوی معرفت خداست و آن دو صراط است یک صراط در دنیا و یکی در آخرت ، اما صراط در دنیا امام واجب الاطاعه است ، کسی که او را بشناسد و از راهنمایی او

مظهر هیکل نوری است . و لذا ظهورش هم مقید به زمان نیست زیرا او در زمان نیست بر زمان است و هرکه اورا طلب کند دیدار کند . و اینست که ظهور جهانی او که ظهور در زمان است ظهوری قهری است و عادلانه و نه عاشقانه و عارفانه .

۲۸۰- و اینست که اهل صلوة خالصانه با امام دیدار می کنند و این دیدار است که صلوة را معراج مؤمن می سازد و اینست راز این سخن رسول ص که بی امام را صلوة نیست[۱]! نماز هست ولی صلوة بمعنای ورود و حضور، نیست .

۲۸۱- هر که خلقت انسانی و روحانی اش کامل شد و به روز هفتم خلقت تکوینی رسید روی در روی خداوند و مقیم اکنون است و اکثریت آدمها در روزهای پنجم و ششم هستند و برخی حتی در روز سوم و چهارم هستند و حتی روز اول و دوم . اینست راز کسانی که از حیوانات پست ترند به لحاظ معنا و هویت و روح . و برخی از نباتات هم عقب ترند . و برخی از جمادات هم عقب ترند . اینست راز عقب ماندگی در تاریخ ! یعنی سیرت ما هنوز همچون صورت ما انسانی (الهی) نیست . یعنی سیرت ما از صورت ما عقب تر است . پس باید این حقیقت را بدانیم تا طالب آدمیت شویم و آماده دمیده شدن روح الهی . تا به روز شویم و موحد شویم و صورت و سیرت مایکی شود . یعنی صادق شویم .

۲۸۲- آدمی می پندارد که از طریق تقلید از آداب و اطوار انسانهای کامل ،کامل می شود واین همان داستان شغالی است که در پوست شیر رفته بود و دریده شد . آدمی از طریق تقلید دچار غفلت مضاعف و مالیخولیا می شود و امر بر او مشتبه می شود . و این خطرناکترین نوع شرک است که به نفاق می انجامد و عاقبت به کفر آشکار که همان دریده شدن پوست شیر است . اینست که علی ع تقلید را موجب کفر می داند .

۲۸۳- تقلید تلاشی مذبوحانه برای جبران عقب ماندگی در تاریخ است . و آنقدر که تقلید دینی خطرناک است تقلید دنیوی نیست .

۲۸۴- اینکه گفته اند تقلید در فروع دین جایز و بلکه واجب است سخنی نا فهمیده و گنگ است . گوئی که فروع دین جنبه حاشیه ای و جزئی دین است در حالیکه میوه و حاصل معنوی دین است ومقصود دین است و اجر دین است . مگر می شود به تقلید نماز گزارد و زکات داد و امر به معروف کرد ؟ بلکه آنچه که جایز است تقلید در جزئیات اجرائی این فروع است آنهم پس از اینکه فرد ایمان آورده و خود طالب و مشتاق آن شده باشد . یعنی به تقلید اقامه صلوة کردن و حج نمودن و امثالهم نه جایز که مکروه و بلکه حرام است زیرا موجب نفاق است که اشد کفر است . ولی آنکه شوق حج یافت طبعاً شعائر و جزئیاتش را از اهلش تقلید می کند و این جایز است نه اینکه به تقلید از مردم به حج رفتن به سبب همرنگ جماعت شدن و یا تفریح و غیره !

۲۸۵- و بلکه تقلید در اصول عملی دین است که واجب است و خلاق و تربیت کننده و بیدار کننده است مثل تقلید در صداقت ، در انفاق ، در عفت ، در ادب ، در حیا ، در سخاوت و عفو و امثالهم . و آنکه در این امور تقلید کند به اصول نظری و ایمانی دین می رسد و لذا تقلید در علوم نظری حرام است . و درست به همین دلیل آزادی عقیده و بیان از اصول و ارکان اجتماعی – سیاسی دین است زیرا در غیر اینصورت تقلید از اصول نظری و باطنی پیش می آید و جامعه بسوی نفاق و جنون می رود .

۲۸۶- همانطور که اصول نظری و باطنی دین محصول اصول عملی آن هستند فروع نظری و باطنی دین که همان حکمت و عرفان و کرامت و جلال و جمال حق است محصول فروع عملی دین است . پس درک می کنیم که کمال فروع نظری دین به معنای حقیقی کلمه همانا دیدار تجلی حق است . پس اموری تقلیدی نیستند

پیروی کند در آخرت از صراطی که پل دوزخ است عبور خواهد کرد و کسی که او را در دنیا نشناسد در آخرت پایش لغزیده و در آتش دوزخ هلاک میشود». معانی الاخبار صفحه۳۲ .

و«مفضل بن عمر گوید : ثابت الثمالی برای من حدیث کرد که امام سجاد (ع) فرمود : میان خدا و حجت او هیچ گونه حجابی نیست و خدا از او مستوری ندارد ، مائیم درهای (وجود) خداوند ، مائیم صراط مستقیم ، مائیم مخزن علم او ، مائیم تفسیر کننده وحی او ، مائیم ارکان توحید و محل سر او. معانی الاخبار صفحه ۳۵.

[۱] «کل من دان الله عز و جل بعبادة یجهد فیها نفسه و لا امام له من الله فعمله غیر مقبول و هو ضالّ متحیّر». کلینی، الکافی، ج۱، ص ۱۸۳.

بلکه از اعماق ذات می جوشند هر چند که شاهد چنین تقلید های مالیخولیائی در برخی فرقه های درویشی هستیم همانطور که شاهد تقلید عبادی در میان اهل شرع و مساجد هستیم . و این دو نفاق مهلک در شریعت و طریقت است : تقلید نماز و تقلید ذکر و کرامت .

۲۸۷- و در اینجا قابل ذکر است که کرامت حاصل دیدار تجلی حق است در درجات همانطور که در قرآن می خوانیم که : اوست صاحب جلال و کرامات[1] . یعنی تجلی و کرامت همواره توأمانند . ولی این امر درباره کسانی که دارای امام هدایت و پیر طریقت بر حقی هستند نیز به درجاتی از کرامت مصداق دارد که از کرامت پیر در مرید است چرا که پیر آئینه جمال حق است برای مرید .

۲۸۸- تاریخ تا زمانی ظلمانی و خسرانی است که تحت الشعاع نور معرفت در نیامده باشد . بزبان ساده وقتی که اهل معرفت زندگی گذشته اش را از بدو تولد تاکنون سراسر قلمرو اراده و فعل و خلقت خدا می بیند و می فهمد گذشته اش را نورانی و الهی کرده است و بمیزانی که این معرفت به قلمرو اکنون می رسد به عرصه حضور جمالی حق می رسد و لقاءالله . و این یعنی ذکری که فرد را بتدریج با اسماء و صفات الهی آشنا می سازد و لذا هر واقعه و عملی منجر به یاد و ذکر یکی از اسمای الهی می شود چرا که فاعل و اراده ای جز خدا نمی بیند .

۲۸۹- یعنی معرفت نفس زمینه ظهور اسمای الهی بر دل و زبان مؤمن می شود و در غیر اینصورت ذکر اسمای الهی تبدیل به ورد می شود همانطور که تسبیح حق هم تبدیل به بازی با تسبیح های مصنوعی در دست بیکارگان می گردد .

۲۹۰- تنها تاریخ حقیقی و مستند و عینی و حسی ، تاریخ گذشته زندگی فردی هر کسی در عمر پشت سر اوست و این تاریخ گنجینه ذکر و معرفت و نور و هدایت است برای اهل ایمان و عرفان . و تحت الشعاع نور حاصل از این تاریخ فردی است که تاریخ کل بشریت و بلکه تاریخ هستی به عرصه ظهور و شهود می رسد و بلکه تاریخ آینده بشری .

۲۹۱- هر انسانی در رجوع به زندگی گذشته خویش شاهد دریائی از معجزه و کرامت الهی خواهد شد و این اساس خداشناسی حقیقی و توحیدی است . و چه بسا آدمی بارها خداوند را در تجلیاتی دیدار کرده و از یاد برده است زیرا اصلاً باور نکرده است .

۲۹۲- رد پای خداوند را بایستی از گذشته خود سراغ گرفت و آنرا تعقیب نمود تا به حال رسید . و حال عرصه دیدار است . و بدینگونه است که تاریخ از تای خود ساقط شده و به رخ می رسد . و این تبدیل مرگ به زندگی جاوید است و خلق وجود از عدم . این معنای آیه مشهور است که : خداوند همه بدیهای شما را تبدیل به نیکی می کند[2] . و بدترین چیزها در زندگی همان نابود شده گی عمر بر باد رفته است که تبدیل به جاودانگی می شود در اکنون .

۲۹۳- پس تاریخ هم می تواند قلمرو ظلمت و فرمانروائی شیطان باشد و هم عرصه نور و خلقت خویشتن بدست خدا . تفاوت فقط در امر معرفت و جهل است . شیطان و دوزخی جز جهل نیست . و بهشت و حقی جز نور معرفت . « بهشت اجر طالبان علم است»[3] حدیث نبوی –

۲۹۴- استبداد و توتالیتر فکری از هر نوع و مکتب یا مذهبی یکی از ویژگیهای برجسته انسانهای تاریخ زده و تاریخ پرست است . همه این نوع انسانها مزمن و فسیل هستند و بوی کهنگی می دهند چه پیرو ماتریالیزم تاریخی باشند و یا مذاهب تاریخی و یا علوم تاریخی و یا اشرافیت تاریخی . اینان از ذهنیت و اندیشه و علم جز حافظه استاتیک و مرده و منقول را نمی شناسند و دشمن خلاقیت و نوآوری فکری هستند . در نظر اینان خدا و حقیقت امری قدیم و سپری شده است ولذا نابخشودنی ترین نظریات، اندیشه وحدت وجود و تجلی حق و لقاءالله در حیات دنیاست . در نظر اینان قداست امری قدیم است و هر چیزی که قدیم تر باشد مقدس تر است و لذا مرده ها مقدس تر از زنده هایند و عدم مقدس تر از وجود است و قداست خداوند

---

[1] «تَبارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ» الرحمن، ۷۸.
[2] « إِلاَّ مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحيماً» الفرقان، ۷۰.
[3] « لكلّ شيء طريق و طريق الجنّة العلم» نهج الفصاحه، ص ۶۳۲.

هم بدلیل نبودن اوست و خدا مقدس تر از آنست که اصلاً باشد . در نظر اینان حق یا در گذشته است و یا در آینده ای نامعلوم . در آنچه که هست از نظر اینان هیچ حقی نیست . همه اینان پیرو مکتب «بایستی» هستند و دشمن هستی ! و اینست راز هویت استبدادی و جابرانه شان ! اینان بطرز بس محترمانه و مکارانه ای عدم پرست هستند .

۲۹۵- پس فلسفه تاریخ از منظر قرآن و اسلام و دین خدا با تأویل و تأخیر هرمنوتیکی کلمه تاریخ آغاز می شود و آن « تارخ » است که دو بخش دارد که بخش اول « از هبوط آدم تا خاتم است» و آن فلسفه « تا » است که ذکر بمعنای معرفت نفس عرفانی است . و بخش دوم آن « رخ » است که از ظهور پیامبر خاتم آغاز شده و ادامه دارد که آن شهود و معراج عرفانی است . بخش اول آن نبوی است و بخش دومش ولوی (امامت) . و امامت نیز دو وجه دارد : امامت تائی و رخی ! یا امامت انتظاری و امامت عرفانی ! یا امامت قهری و امامت رحمانی !

۲۹۶- و کل پدیده های جهان هستی نیز تاریخی است یعنی تارخی ! و لذا دو وجه دارد : تائی و رخی ! تأخیری و حضوری : کثرت و وحدت ! بایستی و هستی ! : غیبی و شهودی ! حسی و قلبی ! ناری و نوری ! فیزیکی و متافیزیکی ! گذشته و حال ! ظلمانی و نوری ! تا و بی تا ! مخلوق و خالق ! لااله و الله ! قعودی و قیامی ! هوئی و الهی و ...

۲۹۷- برای فهم معنا و فلسفه پایان و معاد تاریخ بایستی مبدأ و منشأ آنرا فهم نمود . مبدأ تاریخ تمدن بشری همانا نخستین گردهمایی نخستین مردی بود که عاشق یک زن شد و با هم عهد زندگی دائمی بستند و در زیر یک سقف زیستند و تشکیل خانواده دادند و معنایی به نام زن و شوهرو فرزند پدید آمد که این نخستین هسته تمدن بمعنای تجمع متعهدانه افراد بشری می باشد . پس عشق جنسی و تعهد جنسی اساس گردهمایی و مدنیت است . و اصلاً خلقت تشریعی حوا از بطن چپ آدم همان تعلق قلبی مرد به زن است که زایش و خلقت عرفانی و روحانی زن از مرد محسوب می شود و زن را همسر مرد می سازد . پس عشق متعهدانه جنسی معنای باطنی تمدن بشری و تاریخ تمدن است : عشق به جنس مخالف که اساس تعهد جنسی بین زن و مرد است ولی این تعهد عاشقانه به سرعت تبدیل به نبردی نامرئی و روانی جهت تملک و تعبّد متقابل بین این دو می گردد و هریک می خواهد که خدای طرف متقابل باشد و همچون خدا پرستیده و اطاعت شود . و این تجلی تشریعی هبوط آدم و حوا از بهشت است از هبوط تکوینی . که این هبوط و خروج از بهشت عشق متقابل منجر به عداوت و جنگ بی پایان در دعوی خدائی هریک نسبت به دیگری می شود و این رابطه به لحاظ روحی نابود می شود و فرزندان رابطه تبدیل به معشوق مشترک زن و مرد شده و راز استمرار خانواده در تاریخ محسوب می شوند . که نبردی دیگر برای تملک فرزندان بین والدین رخ می نماید . در کل این مراحل رابطه زن و مرد در خانواده آخرین حربه اقتدار مرد نان آوری است و آخرین حربه اقتدار زن هم سکس است ، نیاز مرد به سکس زن و نیاز زن هم به رزق مرد . ولی در عصر مدرنیزم و تکنولوژیزم که عصر برابر سازیها و بخصوص برابری زن و مرد است این دو حربه هم از دست زن و شوهر گرفته شد و آخرین زنجیر ارتباط و نیاز متقابل هم از میان رفت . یعنی زن با به بازاررفتن و کار کردن به استقلال اقتصادی رسید و مرد را خلع سلاح نمود و می رفت که این نبرد یک طرفه به خدائیت زن و زن سالاری ختم شود که مرد هم تعهد جنسی زن را نابود کرد و از زنان موجود در بازار کار کام خود را گرفت و بدینگونه زنجیر تعهد جنسی و معیشتی در خانواده که آخرین حلقه بقای آن بود نابود شد. زیرا عشق هم که قبلاً نابود شده بود و بدینگونه پایان تاریخ آغاز شد یعنی آخر الزمان . زیرا تاریخ تمدن با تشکیل خانواده و استمرارش آغاز شده بود که با انحلال خانواده هم روی به پایان می رود.

۲۹۸- بهر حال پس از مرگ عشق ، قوانین اخلاقی خانواده که ذاتاً احکام شریعت ها بوده چند هزار سالی توانست خانواده را حفظ نماید ولی عصر برابری زن و مرد در تاریخ جدید که دوران حاکمیت تکنولوژی و الوهیت شیطانی آن است خط بطلان بر احکام شرع و اخلاق کشید و تقوا را در خانواده از میان بر داشت و آنرا نابود کرد . تکنولوژی زن و مرد هر دو را از سلطه یکدیگر رها نمود و به سلطه خود کشید در اینجا زن دچار استثمار مضاعف شد که هم استثمار کاری و جسمی بود و هم استثمار جنسی . و زن تبدیل به برده ای قشنگ و عروسکی مفت و مجانی برای مردان شد و بدین ترتیب آزادی زن مترادف با نابودی او گردید.

۲۹۹- این برابری زن و مرد نهایتاً هر دو را از هویت جنسی هم ساقط نمود و عقیم ساخت و هردو را به سوی همجنس گرایی کشانید که عرصه نابودی ادامه نسل بشر بر روی زمین است . و این معنای پایان تاریخ تمدن است که مترادف با پایان تاریخ نوع بشری بعنوان یک حیوان دو پا هم می باشد . زیرا انسان

پس از تجربه مدنیت دیگر نمی تواند به حیوانیت ماقبل از تاریخ تمدن خود باز گردد و بلکه به اشکال گوناگون دست به خود کشی و خودبراندازی می زند . و هم زمان با این خود کشی بشری، تکنولوژی که علت العلل این نابودی است اصلاً عنصر حیات را از روی زمین بر می اندازد و زمین و آسمان را فاسد وزهرآگین می سازد و این پایان تاریخ عمر حیات بر روی زمین نیز می باشد که پاره شدن لایه اوزون و تشعشعات اتمی به تنهایی نابود کننده حیات در جهان است .

۳۰۰- و این فلسفه علمی تاریخ تمدن بشری بر روی زمین است که فلسفه ای بغایت تراژیک است تراژیکتر از این ممکن نیست .

۳۰۱- ولی خداوند امام زمانش را بهمراه اندکی از مؤمنانش برای این پایان تراژیک تاریخ ذخیره و پیش بینی نموده است که : اگر فقط یک روز از عمر بشربرروی زمین باقی مانده باشد خداوند امامش را به حاکمیت جهانی می رساند تا یک تمدن الهی و عرفانی و عاشقانه و عادلانه را به عرصه نمایش بگذارد[1] پس از آنکه اکثریت مردمان در شهرها به دست خود و تکنولوژی نابود می شوند. اقلیتی لیاقت تجربه یک تمدن روحانی را خواهند یافت که روایات کثیری در اسلام در این باب وجود دارد[2].

۳۰۲- امام زمان همان رخ بی تای تارخ است که رخ می نماید و بالاخره بشریت برای مدتی هر چند نه طولانی (طبق روایات از پنج سال تا هفتاد سال)[3] تمدنی فوق تاریخی و تمام رخ را تجربه خواهد کرد که به زبانی احیای دوباره آن حیات بهشتی آدم حوائی است که بواسطه هزاران سال زجر و تلاش و جهاد و معرفت حاصل می آید که هم بهشت غریزه است و هم بهشت معرفت و عشق و اخلاق و در آغوش طبیعت ناب از نزد خدا روزی می برند بی هیچ ستم و صنعت و اضطرابی .

۳۰۳- اینک از یک سو شاهد بحرانهای پیاپی اقتصادی در تمدن غرب هستیم و از سوئی شاهد شورش خونین ملل اسلامی بر علیه دولتهای مستبد و منافق خود هستیم و از سوئی دیگر شاهد انواع بلایای طبیعی پی در پی در سراسر جهان می باشیم همچون آتشفشانها و زلزله ها و سونامی ها و خشکسالی ها . و از سوئی دیگر هم شاهد بروز انواع مفاسد و تباهی حاصل از صنایع مدرن در طبیعت می باشیم و از سوئی هم شاهد ظهور انواع امراض لا علاج جسمی و روانی حاصل از زندگی صنعتی در شهرها هستیم واز سوئی دیگر هم شاهد پیدایش انواع جنون و جنایات و تبهکاریهای اخلاقی در سراسر جهان می باشیم . و از سوئی دیگر هم جنگهای فرقه ای و ملی و امپریالیستی و تروریستی و مرزی و سیاسی وعلمی و فنی روز به روز در حال توسعه است . و همه این نشانه ها طبق روایات دینی دال بر پایان تاریخ و دمدمه ظهور ناجی موعود می باشد ودر آن تردیدی نیست . و این احساس جهانی ظهور در کل بشریت کمابیش دیده می شود.

۳۰۴- طبق روایات دینی مربوط به زمینه ظهور ناجی موعود ، بشریت دو دسته می شوند که اکثریت قریب به اتفاق حامی دجال و خر او هستند[4] که طبق نشانه هایی که از دجال و خرش در روایات آمده است این دجال و خرش چیزی جز تکنولوژی و صنایع مدرن و تسلیحات امحای جمعی و صاحبان جهانی آن نیستند[5] . و اقلیتی بسیار کوچک هم که از شهرها گریخته و در ارتفاعات و روستاها و بلکه غارها به سبک اصحاب

---

[1] « لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً » شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج۴، ص ۱۷۷.

[2] امیرالمؤمنین(ع) فرمود:«مهدی(ع) قیام نخواهد کرد تا این که یک سوم مردم کشته شوند و یک سوم بمیرند و یک سوم باقی بمانند» عقد الدرر، ص ۶۵. و«امام صادق(ع) فرمود: « این امر - ظهور حضرت مهدي(ع) - صورت نخواهد گرفت تا این که دو سوم مردم از میان بروند، سؤال شد: اگر دو سوم از میان بروند چه کسي باقي مي ماند؟ حضرت فرمود: آیا خوشحال نیستید که شما یک سوم باقیمانده باشید». بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۳.

[3] «لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ إِلَّا فِي وَتْرٍ مِنَ السِّنِينَ سَنَةِ إِحْدَى أَوْ ثَلَاثٍ أَوْ خَمْسٍ أَوْ سَبْعٍ أَوْ تِسْعٍ» مجلسی، بحار الانوار،ج۵۲، ص۲۹۱.و «یخرج من عترتی یملک سبعا لو تسعا فیملا الارض قسطا و عدلا»احمد حنبل، مسند احمد، ج ۳، ص ۲۸. و «سبع سنین یکون سبعین سنة من سنیکم هذه»منتخب الاثر، ص ۱۹۵.

[4] « إنه يخرج على حمار عرض ما بين أذنيه ميل يخرج و معه جنة و نار و جبل من خبز و نهر من ماء أكثر أتباعه اليهود و النساء و الأعراب يدخل آفاق الأرض كلها إلا مكة و لابتيها و المدينة و لابتيها » شیخ صدوق، کمال الدین، ج۲، ص۵۲۸.

[5] « قال رسول الله ﷺ: تحته حمار أقمر، وهو مطموس العين مكسور الظفر والنظر، ويخرج منه الحيّات(وقيل: الحباب) وهو محدودب الظهر، قد صور كلّ سلاح في يديه حتّى الرمح والقوس، يخوض البحار إلى الكعب. وهو قصير القامة كهل، مكتوب بين عينيه :كافر» إلزام الناصب ص ۲۰۲. و یوم الخلاص ص ۷۱۳.

کهف زندگی می کنند[1] در انتظار ظهور و قیام ناجی موعودند و از یاران او می باشند که اینان مؤمنان اهل معرفت در سراسر جهان هستند زیرا همه مذاهب در انتظار چنین موعودی تحت عنوان متفاوتی هستند مثل سوشیانت ، یهوه ، بودا ، مسیح و مهدی .

۳۰۵- شرک در روابط زن و مرد که مهلکترین شرکهاست موجب ابطال و فرو پاشی همه حقوق و تعهدات زناشویی در خانواه می شود . رزاقیت مرد از چشم زن و محبوبیت زن از چشم مرد دو شرک بنیادی در زنا شویی است که هر دو را به ظلم می کشاند و عداوت . و عاقبت هریک دیگری را دیو و شیطان خود می یابد . در حالیکه در یک رابطه خالصانه و توحیدی که با تقوا و انجام تعهدات بی منت باشد هریک مظهر جمال پروردگار برای دیگریست یعنی جمال هو رخ می دهد و رابطه من - توئی مبدل به هوئی می شود . و در اینجا هیچ کس مال دیگری نیست ولی این ذهنیت و توقع مشرکانه که هریک طرف مقابل را مظهر و عامل خوشبختی خود می داند ، حداقل عاطفه و انصاف را نابود می کند و ظالمانه ترین روابط بشری در خانواده ها رخ می دهد و بجای اینکه از هوی رابطه حق رخ نماید ، دیو و دد و شیطان آشکار می شود و بیرحمی و شقاوت والدین بحدی می رسد که فرزندان را بعنوان حربه ای بر علیه یکدیگر به مسلخ تباهی و فساد و اعتیاد می کشانند و آنان را تبدیل به آیه عذاب ابدی خود می کنند و همه از خانه می گریزند . زیرا مرد ارضای جنسی خود در بازار را بسیار به صرفه تر و بی منت تر از خانه می یابد و زن هم خود فروشی در بازار را پردر آمدتر و بی منت ترو آزادی بخش تراز خانه می یابد و این پایان تاریخ و آخر زمان مهلت رسیدن به رخ وجود و عشق و ابدیت است زیرا بجای رخ پروردگار ، رخ شیطان آشکار می شود و اهالی خانه را از خانه بیرون می راند .

۳۰۶- « چون سه نفر راز دل در میان نهند چهارمی آنها خداست»[2] قرآن کریم – اگرزن و شوهر و فرزند (سه نفر) با هم صادق و همدل باشند و راز دلها و نیازهایشان را بی واسطه باهم به میان آورند این خانه ، خانه خدا می شود و در غیر اینصورت خانه شیطان است و قلمرو عذاب الناری که عشق نامیده می شود به جنون .

۳۰۷- مردی که خود را رزاق خانه میداند و با هزار منت نان به خانه می آورد و از اهالی خانه توقع پرستیده شدن دارد و زنی که برای نیاز جنسی شوهر ، او را برده و بنده خود می خواهد و میل به پرستیده شدن دارد . فحشا و روسپی گری و تن فروشی پیشاپیش بین زن و شوهر رخ نموده است و رختخواب اتاق تجارت جنسی شده است . و البته این تجارتی بس کمر شکن و زجر آور و پر هزینه است و لذا هر دو به تدریج سر از خیابان در می آورند .فحشای خیابان کالای تولیدی خانه است و محصول شرک رابطه زنا شویی است که تبدیل به برابری زن و مرد در خیابان می شود و هر دو کالایی مساوی در بازار آزاد.

۳۰۸- زنای با همسر بمراتب ظالمانه تر و پلیدتر از زنای با غیر است . و عجب نیست که فرزندان این دوران همچون حرام زاده ها نسبت به والدین شقی و بی مهر و بلکه عدو هستند و والدین هم با آنان چنین می باشند . این حاصل نان بامنت از جانب مرد و تمکین با منت و تجارت از جانب زن است . این روسپی گری پنهان و محترمانه است که خداوند از سر غیرتش آنرا ختم می کند و همه را در خیابان پوچ و رسوا می سازد و خانه را بر سر صاحبانش خراب می کند با بمب و زلزله و سونامی و سیل اگرنه با طلاق . که طلاق در این حالت بسیار خدا پسندانه تر است .

---

[1] «یاتی علی الناس زمان یکون خیر مال المسلم غنماً یتبع بها شعف الجبال و مواقع القطر یفر بدینه من الفتن» ابن عربی، احکام القرآن ، ج۳، ص ۱۱۴.
و« قال المفضل بن عمر قال لی جعفر بن محمد علیه السلام یا مفضل اتدری اینما وقعت دار الزوراء قلت الله و حجته اعلم فقال اعلم یا مفضل ان فی حوالی الری جبلا اسود تبنی فی ذیله بلده تسمی بطهران و هی دارالزوراء التی تکون قصورها کقصور الجنه و نسوانها کالحور العین و اعلم یا مفضل انهن یتلبسن بلباس الکفار و یتزین بزی الجبابره و یرکبن السروج و لا یتمکن لازواجهن و لا تفی مکاسب الازواج لهن فیطلبن الطلاق منهم و یکتفی الرجال بالرجال و النساء بالنساء و تشبه الرجال بانساء و النساء بالرجال فانک ان ترد حفظ دینک فلا تسکن فی هذه البلده و لا تتخذها مسکنا لانها محل الفتنه و فر منها الی قله الجبال و من الجحر الی الجحر کالثعلب باشباله» منتخب التواریخ، ص۸۷۵.
و« اصحاب الکهف، اعوان المهدی» سیوطی، جلال الدین، الدر المنثو فی تفسیر الماثور، ج۴، ص ۲۱۵.

[2] « ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ» المجادلة ،۷.

۳۰۹- درخانه ای که محبت و انس و وفا و صداقت و حق شناسی نباشد همه در قحطی وجود به سر می برند و احساس نابودی دارند . چنین خانه ای روز به روز هزینه هایش بیشتر می شود و مصرفش و اشرافیت و اسرافش و هزینه روسپی گری محترمانه اش . اینست تورم تا سرحد انفجار ! اینست ربا (فزونی طلبی) تا سر حد جنایت . و اینست راز تکنولوژی پرستی و مصرف پرستی روز افزون !

۳۱۰- در خانه ای که محبت و معرفت و عدالت و حق شناسی نباشد نه شکم سیر می شود و نه زیر شکم و نه آرزوهای دنیوی پایانی دارد و نه قناعت معنایی . در چنین خانه ای وجود روی دست اعضایش باد می کند و اضافه می آید و باید از شرش راحت شد اینست معنای زمانیت و خسران زمان و تاریخ زدگی ! و تکنولوژی به داد چنین آدمی می رسد و هستی اش را از او می رباید و زمانش را صاحب می شود و کل عمرش را پیشاپیش از او می خرد با اقساط و بیمه و بازنشستگی و خر حمالی و دویدن با سرعتی فزاینده بگونه ای که زمان را نابود می سازد بهمراه هستی انسان : تکنولوژی ماشین زمان است و زمان خوار !

۳۱۱- زمان و تاریخ معلول وجود اضافی و زاید است . و انسانی که مقیم در خویشتن نیست وجودش مقابل رویش تبدیل به اضافی ترین شی می شود . تاریخ و زمانیت همان عمری است که روی دست آدمی باد کرده است که تکنولوژی تحویلش می گیرد و در درک اسفل السافلین تبدیل به یک مومیائی می سازد . اینست معنای انسان مدرن و صنعتی و برابر در حضور تکنولوژی ! در محضر جناب تکنولوژی همه با هم برابرند و همتا ! و اینست ابتلای به تای تاریخ که فراق ابدیست !

۳۱۲- آنکه خواست مثل دیگری شود بدام تکنولوژی افتاد و برابر شد و هیچ و پوچ ! و آنکه دراین پوچی جهانخوار شد تا شاید لحظه ای وجود یابد .این معنا را فهم کن تا شاید نجات یابی !

۳۱۳- آدمی یا در مسیر عمرش گام به گام و لحظه به لحظه به سوی خود می رود و به خود می رسد و گذشته اش را یعنی عمرش را به خود می رساند و به حال و اکنونیت وجود می رسد یعنی به خانه وجود و دل می رسد یعنی به خدا می رسد و وجود می یابد و موجود می گردد و یا به مرور زمان در طول زندگیش مستمراً از خود دور و دور تر می شود تا گم می گردد و معدوم و تاریخی و حسرتی و مال باخته و خسرانی !

۳۱۴- آنکه به خود رسید ومقیم دل شد که خانه خدا و مقام خلافت الهی انسان است با رخ هستی دیدار می کند در جمال هایی کثیر تا اینکه به رخ خدائی خود می رسد که حال جاوید است .

۳۱۵- دین به معنای راه همان تاریخ و طول عمر است . راهی که از عدم به سوی وجود می آید و با خدای خود دیدار می کند از مقام خود . و این راه طی شده در خود به اقیانوس حیات و هستی می رسد . و یا در مسیری معکوس از خود دور شده و در آفاق عدم گم می شود و آنچه که از تجربه زندگی برایش می ماند حسرت و خسران و هیچی و پوچی و عدم است یعنی تاریخ که سراسر اندوه و عذاب و حرص و ناکامی و باختگی و بر باد رفتگی است .

۳۱۶- انسان در مسیراز عدم تا وجود (تارخ) یا با انسانها زندگی می کند و یا با اشیاء یا در عشق به انسانها به خود می رسد و خدایش که خدای عشق است . و یا در اشیا جا می ماند . و لذا پس از مرگش بر سر تصاحب این اشیا خونها به پا می شود .

۳۱۷- انسان در مسیر عمر یا از اشیای زندگیش می گذرد و به خود می رسد و خدائی می شود و یا در اشیا جا می ماند و از خود می گذرد و شی می شود ، اشیای یادگاری ! و این اشیا به زباله دان تاریخ می ریزند .

۳۱۸- کسی که به خود رسید همه را دوست دارد و کسی که خود را گم کرد چشم دیدن هیچ کس را ندارد و از عالم و آدمیان نفرت دارد بخصوص کسانی را که به خود نزدیکترشده اند و مخصوصاً کسانی که خود شده اند .

۳۱۹- تفاوت آدمها ناشی از راهی است که به سوی خود طی کرده و یا از خود دور شده اند : مؤمنان و کافران و مقدار راهی که به سوی رخ طی نموده و یا از رخ دور شده اند .

۳۲۰- همه آدمها در سر آغاز جوانی پشت درب خانه دل قرار دارند . عده ای تلاش می کنند که این درب را بگشایند و بر آن وارد شده و به سوی ذات حرکت می کنند تا به ذات می پیوندند و وجود می یابند . اینان تاریخ را طی نموده و به اکنون رسیده اند و لذا همیشه جدید و نو هستند . ولی اکثر آدمها به تدریج به دل خود پشت نموده و از خود دور می شوند و خود را در تاریخ جا می گذارند و گم می شوند . در تاریکی اشیاء و مایملک مادی و عاطفی خود مثل فرزندان . و آنانکه در مایملک بشری گم می شوند با آن انسانها به عداوت و جنون و جنایت می رسند مثل احساس بسیاری از والدین نسبت به فرزندان خود در کهولت .

۳۲۱- انسان همچون روحی یا بر خانه وجود خود یعنی دل خود وارد شده و به خود هستی می بخشد و یا در دیگر چیزها و یا آدمها گم می شود و بدن حیوانی اش هم به تسخیر اجنه و شیاطین در می آید و مرتکب جرم جنایت می شود .

۳۲۲- انسان بمیزانی که به خانه وجود یعنی دلش نزدیک است عاشق است. و معامله ای که با این عشق و معشوق می کند سرنوشت او را معلوم می کند . اگر عشق را به فسق و تجارت و مالکیت کشاند معشوق به او خیانت می کند و دلش را به لجن و آتش می کشد و او را از دلش فراری می دهد . و اگر وفا کرد و عهد خود را ادا نمود امکان ورود به دل را می یابد و رهرو ذات می شود و هستی می یابد و خلقش کامل می گردد .

۳۲۳- تاریخ شدگی آن زمان و عمری است که انسان بدور از خانه وجودش گذرانیده است . ولی آنکه به خانه وجود رسید زمان بهدر رفته دوران فراقش به آنی جبران می شود .

۳۲۴- عمر و تاریخ جاده ای دو طرفه به سوی دوست است که در مبدأ و معاد و اول و آخرش دوست در انتظار است که : اوست اول و آخر ! آنکه این راه را به هریک از این دو سو طی کند به او می رسد . وای بر کسی که در این جاده سرگردان است و بدام اشیاء و افراد شیطان صفت افتاده و ساقط و هلاک شده است . انسان یا سالک و رونده است و یا هالک و سرگردان است و بدور اشیاء می چرخد .

۳۲۵- به یک لحاظ کل روح و ارکان و احوال زندگی فردی هر کسی بر محور روابطش با آدمها در حال و گذشته استوار است و ماهیت می یابد و منهای آدمهای زندگی تقریباً هیچ احساس خوب یا بدی برای انسان باقی نمی ماند . این آدمهای زندگی در درجه اول والدین و اعضای فامیل و خاندان هستند و سپس دوستان از دوران کودکی تا به امروز. معامله آدمی با هریک از آدمهای زندگی اساس سرنوشت را می سازد . هر رابطه ای یا مولد محبت است و یا کینه و عداوت . هر رابطه ای چه ادامه یابد و یا مدتها قبل تمام شده بهر حال تا پایان عمر و بلکه تا قیامت در نفس آدمی فعال و خلاق است و تولیداتی بلاوقفه در جان و روان آدمی می ریزد که یا محبت و دعا است و یا نفرت و نفرین .

۳۲۶- نقش خلاق و سرنوشت ساز انسانها در زندگی هر فردی بدین دلیل است که قلب آدمی فقط در رابطه با انسانهای دیگر است که زنده و فعال می شود و لذا سمت وجود و خدا را به فرد می نمایاند و هر آنچه که در رابطه رخ دهد آثارش برای همیشه بر دل آدمی باقی می ماند و استمرار می یابد و سرنوشت فرد را تحت تأثیر قرار می دهد . حال اگر این رابطه خدائی و عارفانه و صادقانه باشد آثارش در دل آدمی مثبت و خلاق و تکامل بخش و هدایت کننده به سوی ذات است و اگر شیطانی باشد موجب دوری از دل و گمراهی و عذاب و نخوت و عداوت می شود که مخرب است .

۳۲۷- در قاموس قرآن ، سنت مترادف تاریخ است و آن دو نوع است : سنت الله و سنت پدران ! سنت الله یعنی تاریخ خدا در کائنات و بر روی زمین و دربشر . ولی سنت پدران همان چیزی است که تحت عنوان تاریخ در نزد بشر است که مورخین آنرا می نویسند .

۳۲۸- البته سنت الله و سنت پدران امر واحدی هستند منتهی با دو نوع نگرش و فهم و استنباط . نگاه و حکمت الهی در تاریخ و نگاه و فلسفه بشری در تاریخ . دو نوع نگرش و فهم از سرگذشت بشر در جهان .

۳۲۹- قرآن کریم به لحاظی همان سنت الله است یعنی تاریخی که خداوند نوشته و به پیامبرش وحی نموده است .

۳۳۰- ولی همین تاریخ خدا با دو نوع نگرش و فهم کاملاً متفاوت روبروست : مؤمنانه و کافرانه متذکرانه و عبرت گیرانه یا جاهلانه و کور کورانه !

۳۳۱- قرآن ، تاریخ کل کائنات از ازل تا ابد است که هم سر گذشت فیزیکی جهان را شامل است و هم سر گذشت متا فیزیکی و اخروی آن را . هم تاریخ ظاهر عالم وجود است و هم باطن آن . هم تاریخ دنیاست و هم حیات اخروی . تاریخ انس و جن و حیوان و نبات و جماد و فرشته و شیطان از آغاز هستی تا پایان آن در قرآن است .

۳۳۲- قرآن تاریخی است که مورخش خود خداست که همانطور که خود خداوند در کتابش می فرماید فقط مؤمنان به واسطه آن هدایت می شوند و کافران گمراه و منافقان هم رسوا می شوند[1] . تاریخ راه تکامل و هدایت به سوی خداوند یعنی دین است . و فقط مؤمنان می توانند این راه را در قرآن بیابند و بر آن وارد شده و رهروآن باشند و به سوی خدا بروند و وجود یابند « هرکه هدایت شد بر خودش هدایت شده است »[2] قرآن – یعنی خداوند را در خود یافته اند . یعنی هدایتت به سوی خود و به سوی خدا ، سمت واحدی است و امر واحدی !

۳۳۳- از آنجا که غایت تاریخ جهان به لقاءالله می رسد پس کل معنای تاریخ در قرآن همان تارخ است .

۳۳۴- قرآن هم شرح راه تارخ است و نشان دادن سریعترین راه رسیدن به رخ یعنی صراط المستقیم که همان معرفت نفس است .

۳۳۵- می گویند که در کجای قرآن سخن از معرفت نفس است . قرآن کتاب ذکر است یعنی به یاد آوردن . و همه حوادث و آیات به ترجیع بند ذکر و امر به ذکر ختم می شود که بمعنای به یاد آوردن و عبرت گرفتن است . یعنی به یاد آوردن آن واقعه در خود و خود در آن واقعه . و این یعنی معرفت نفس . زیرا معرفت نفس به یاد آوردن خود در جهان و تاریخ است و جهان در خود و نه تجزیه و تحلیل فلسفی و روانشناختی اعمال و احوال خویشتن .

۳۳۶- به قول قرآن انسان بر نفس خود بیناست[3] و باید در خود بنگرد و همه وقایع تاریخی و جهانی را به یاد آورد زیرا کل جهان و تاریخ در انسان است و انسان در جای جای تاریخ جهان حضور داشته و دارد . این معنای جهان به مثابه انسان کبیر و انسان به مثابه جهان صغیر است . و انسان در هر کجا و هرگاه که نباشد بدان معناست که در آن گم شده و به نسیان دچار است واین خسران عصر است . انسان وقتی خود را در گذشته زندگی خود و تاریخ جهان به یاد می آورد می یابد و به اکنون و حال می رساند و اینست هدایت و رهایی از خسران و نسیان . و اینست معرفت نفس !

۳۳۷- جاماندگی انسان در تاریخ موجب پریشانی و گمشدگی انسان در حال است و تقوا و تفکر در خویشتن تنها راه نجات از این جامانگی است . و کل قرآن امر به تقوا و تفکر در نفس است و لاغیر .

۳۳۸- و خود قرآن بزرگترین به یاد آورنده (ذکر) است به شرط آنکه انسان بفهمد که چه می خواند و برای چه می خواند و به قصد ثواب اخروی نباشد که طوطی وار بخواند و حواله به آخرت کند .

۳۳۹- آخرت همان تاریخ گمشده است که وجهی از آن در پشت سر و بخش دیگری در پیش روی ماست و پس از مرگ . قرآن این غیب را به شهود می آورد . اصلاً معنای کشف و شهود عرفانی جز این نیست .

---

[1] وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لا يَزيدُ الظَّالِمينَ إِلاَّ خَساراً» الاسراء، ۸۲. و«قُلْ هُوَ لِلَّذينَ آمَنُوا هُدىً وَ شِفاءٌ وَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ في‏ آذانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى» فصلت، ۴۴. و«كَذلِكَ سَلَكْناهُ في‏ قُلُوبِ الْمُجْرِمينَ *لا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذابَ الْأَليمَ» الشعرا، ۲۰۰-۲۰۱. و «وَ أَمَّا الَّذينَ في‏ قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُونَ» التوبه، ۱۲۵. و« يَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما في‏ قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِؤُا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُونَ» التوبه، ٦٤.

[2] « مَنِ اهْتَدى‏ فَإِنَّما يَهْتَدي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها» الاسراء، ۱۵ .

[3] «بَلِ الْإِنْسانُ عَلى‏ نَفْسِهِ بَصيرَةٌ» القيامة،۱۴.

۳۴۰- خود قرآن درب ورود به آخرت و غیب است ولی مؤمنان پاک شده را به خود راه می دهد مطهرون را[1]. یعنی آنانکه از ابتلای به غیر خدا مبرا شده اند از ابتلای به ناس و خناس و اجنه و شیاطین و شی زدگی و تکنولوژی زدگی پاک شده اند و به خود نزدیک گشته اند از طریق تقوا و خویشتن داری و تفکر در خویشتن !

۳۴۱- انسان ذاتاً درد خود شناسی دارد زیرا ذاتاً می داند که گنج نهان و گمشده ای است که باید عیان شود ولی اندکند کسانی که دست بکار کاوش در خویشتن می شوند و دیگران دربدر به دریوزگی این و آن هستند تا دیگران آنها را درک و کشف کنند و بدین طریق بدام می افتند و بازیچه می شوند و تحت سلطه صاحبان زر و زور و تزویر و زار در می آیند .

۳۴۲- ولی عصر آخرالزمان سراسر در فتنه و فریبی روز افزون است و آدمها برای لقمه ای نان بدام شیاطین می افتند چرا که فطرت الهی خود را به کلی فراموش کرده اند و در رزق خود از حیوانات هم پست تر شده اند و تن بهر ذلتی می دهند .

۳۴۳- آنچه انسان را تبدیل به تاریخ می کند روزمرگی جاهلانه و کور کورانه است بی آنکه بداند که از کجا آمده و در کجاست و به کجا می رود و چکاره است . تاریخ در قاموس قرآن « عصر » نامیده می شود که یک معنایش هنگامه گرگ و میش و وقت غروب است که همه چیز خاکستری است و حدود درک نمی شود و همه امور در حال افول و غرق شدن در تاریکی است و این حاکمیت اشباح است . درست مثل ادراک ما از گذشته زندگی و تاریخ ! و این الحاق حال به گذشته است در صورتی که آدمی هیچ احاطه و خود آگاهی بر زندگی روز مره اش نداشته باشد .

۳۴۴- انسان اهل معرفت مستمراً با احاطه و نظرش و ذکرش ، گذشته را به حریم روشنایی حال می آورد و نقد می سازد و انسان جاهل درست به عکس عمل می کند یعنی حال زندگی اش را به ظلمت تاریخ می سپارد و به سوی آینده ای موهوم در فرار است تا اینکه در جائی به چاهی افتد و باز ایستد .

۳۴۵- امر دین به آدمی اینست که : باز ایستید و بر گردید ازخود به کجا می گریزید ! و این امر رجعت به خویشتن است و ذکر و بازیافت زندگانی که در ماست و ما می پنداریم که پشت سر ماست و لذا از آن می گریزیم در حالیکه از خود می گریزیم .

۳۴۶- در حدیثی از رسول خدا آمده است که : « در حالیکه آدمی در این اندیشه است که از کجا آمده و به کجا می رود مشمول رحمت خداست»[2]. زیرا انسان از رحمت نمی گریزد و در آن قرار می گیرد و همین اندیشه از کجا به کجا همان واقعه قرار در خویش و منشأ رحمت است آن شعر معروف مولانا هم به اقتباس از این حدیث است که : از کجا آمده ام و آمدنم بهر چه بود به کجا می روم آخر ننمایی وطنم و ...

۳۴۷- پس معرفت نفس که براساس «از کجا به کجا » بنا شده است منشأ رحمت خداست زیرا فرار انسان از خودش همان قهر خدا به انسان است . و رویکرد انسان بخودش عین نظر لطف خدا به انسان است .

۳۴۸- احساس قحطی زندگی و حرص و نگرانی انسان از رزق فردایش اساس فلاکت و تاریخ زدگی اوست که حالش را دمادم به ظلمت تاریخ می فرستد زیرا او فقط نظر به فردا دارد و از حال غافل است در حالیکه رزقش روزی اوست که هر روز در حال به او می رسد و نه در فردا . و لذا او از رزق خدادادہ خود غافل است و این غفلت اساس نسیان و خسران عصر است . « وشیطان شما را از فقر فردا می ترساند و به دنبال خودش می کشاند »[3] قرآن –

---

[1] «لا يَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ» الواقعه، ۷۹.

[2] « رحم الله امرأً اعدَّ لنفسه، و استعدَّ لرمسه، و علم من أين و في اين و إلى اين» تمهيد القواعد، ص۱۳۹.

[3] « لشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليمٌ » البقره، ۲۶۸.

۳۴۹- کافر کسی است که حال را کفران می کند و قدرش را نمی داند زیرا بـه هراس رزق فردا مبتلا است . یعنی همواره رزق فردایش را امروز می خورد در حالیکه رزق فردایش نیامده است پس او چه می خورد جز عدم . و این است قحطی زدگی و حرص این نوع اندیشه فردا .

۳۵۰- بـه آخر الزمـان رسیدن ، یعنـی رسیدن بـه اکنونیت جـان کـه حضور خداست و خلقت کامل انسـان و همنشین شدن با حضرت ایشان . و این شرایط حدود چهارده قرن است که مهیا شده است .

۳۵۱- به آخر الزمان رسیدن یعنی باز ایستادن حرکت زمان در انسان و اقامت در حـال . و لذا انسان فراری از خویش دست بـه تخدیر و خود – فراموشی مـی زنـد بـه روشـهای گونـاگون . و اینست راز اختراع انـواع داروهای روان گردان و مخدرات قدرتمند تر و مدهوش کننده تر و تکنولـوژی سریعتر و بازیهـای جنـون آور تکنولوژیکی . و گریز انسان در اشیاء صنعتی . زیرا انسـان دیگـر در ذهـن خـودش نمـی توانـد بـه گذشـته یـا آینده بگریزد و لذا مجبور است که از خودش بگریزد در دیگران و یا خود را کور و کر و مـدهوش سـازد بـه تخدیر شیمیایی .

۳۵۲- به آخر الزمان رسیدن یعنی به خود رسیدن . به کمال خلقت خود رسیدن . یعنی به محضر خدا رسیدن . و این امری واقع است امروزه . و انسان راه فراری از خود ندارد الا به خود کشی هـای گونـاگون و خـود – فراموشی های رنگارنگ و پناه بردن به اشیاء .

۳۵۳- پس آخرالزمان مربوط به گردش نجوم نمی شود و گردش افلاک مولد زمـان در انسـان نیسـت و بلکـه درست به عکس این انسان غافل از خویشتن که بر حق وجودش مقیم نیست کـه یـک پـایش در گذشـته و پـای دگرش در آینده است ذرات و افلاک را به گردش وا می دارد چرا که بـه قـول قـرآن همـه کائنـات مسـخر وجـود انسان است[1] و چون انسان مقیم بر حق خود نیست افلاک هم سر گرداننـد و ایـن سـرگردانی هـم بـه معنـای واقعی کلمه همـان گردش دورانـی ذرات و کرات است . و بعلاوه هر انسـانی یـک جایگـاه و مقـام آسـمانی و ملکـوتی هـم دارد و ایـن درسـت اسـت کـه هـر سـتاره ای در آسـمان متعلـق بـه یـک انسـان اسـت و برخـی از ستارگان جایگاه عمومی طبقات انسانی هستند .

۳۵۴- چون کل بشریت حق آخر الزمانی وجودش را دریابد و مقیم در حال خویشتن شود و خـود شـود قیامـت کائنات هم فرا می رسد که عرصه الساعه به تعبیر قرآن است کـه همـان مقـام حـال و اکنونیـت جهـان اسـت کـه سر گردانی و گردش دورانی ذرات و کرات به پایان می رسد و جهان رخ می نمایـد و تـا بـه پایـان خـود بـه رخ می انجامد و این واقعه لقاءالله و قیامت کبرا است . این راز بـزرگ را دریـاب تـا بـه راز زمـان جهـانی و زمـان انسان برسی و بدانی که جهان و زمانش معلـول انسـان اسـت و بـه قـول مولـوی چـرخ در گـردش اسـیر هـوش ماست .

۳۵۵- ماه جایگاه ملکوتی اولیای الهی در حیات دنیاست همـانطور کـه خورشید مظهر حقیقت محمدی و آل محمد است و زحل جایگاه عارفان و علمای اهل قلم حق است . ما این حقایق را به عینه دیده ایم نـزول مـاه و زحـل را در خویشتن و صعود خود را در آنان . اینکه مولوی خود را «غلام قمر» می خواند از این منظر است .

۳۵۶- و اما آن وجود خورشید محمدی چون در جایگاه حیات دنیوی خـود قـرار گیـرد و ظهـور نمایـد کـل کائنـات را بر جایش می نشاند و سیمائی از جنات نعیم رخ می نماید و جامعه توحیدی امام زمانی درک می شود و بـه تبع آن کل بشریت مقیم حال می گردد و اینست آخر الزمان جهانی .

۳۵۷- تا دل آدمی از غیر پاک نشود هیچ جائی برای استقرار خود فرد در دلش نیست زیرا دل عرش خداست و آن تختی که انسان بعنوان جانشین خدا باید بر آن جلوس کند و صاحب وجود خویش شود و خویش شود .

[1] « وَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ جَميعاً مِنْهُ إِنَّ في‏ ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» الجاثية، ١٣. و «أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ» لقمان ، ٢٠. و « وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ في‏ ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» النحل، ١٢.

۳۵۸- تا انسان خودش نباشد هیچ کس و هیچ چیز را هم بر جای وجودی اش نمی یابد و نمی بیند و با جهانی مالیخولیایی سر و کار دارد . دیگران مقیم در تو هستند و تو مقیم در دیگران . و همه غاصب وجود یکدیگر و تشنه به خون همدیگرند . و این را عشق می نامند !

۳۵۹- جا ماندن در تاریخ همان ابتلای به دیگران است جا ماندن در دیگران . دیگرانی که هنوز به روز هفتم خلقت نرسیده اند و خلقت انسانی نیافته اند و لذا در انسانهای دیگر پناه می گیرند تا هویت انسانی بیابند : در والدین و همسر و فرزندان و دوستان و همکاران و شرکاء . و لذا همه یکدیگر را متهم به خیانت می کنند و دروغ و ریای در وعده ها . زیرا همه وعده ها الهی است و انسان هنوز الهی نشده تا به وعده اش بتواند وفا کند .

۳۶۰- فقط انسان کامل و مقیم در خویشتن است که محل وفای به وعده های خدا به بندگان است یعنی مقام امامت و ولایت وجودی!

۳۶۱- هر که خودش باشد انسان است و کامل است و الهی .

۳۶۲- پس جاماندن در زمان همان جاماندن در مکان است در مکان وجودی سائر موجودات بخصوص آدمها .

۳۶۳- وقتی انسان می خواهد به خود بیندیشد خود به خود به دیگران می اندیشد و این بدان معناست که دیگران وجودش را تسخیر کرده اند و او در دیگران زیست می کند .

۳۶۴- فقط به یاری یک انسان کامل است که می توانی راه خانه وجودت را بیابی و بر خود وارد شوی و مقیم در خود شوی و خود باشی . زیرا او درب وجود است و لذا او را « باب » می نامند و لذا هرکه بر او وارد شود بر خود وارد شده است .

۳۶۵- ولی اگر به هرکسی جز انسان کامل وارد شوی آنکس را در خانه وجودش نمی یابی و بلکه یک فرد دیگر را و یا جن و شیطانی را می یابی که در او نشسته است و لذا او را خائن می نامی . این نکته را نیز فهم کن تا معنای خیانت و جفا را فهم کنی .

۳۶۶- همه ولگردیها و در بدریها و سرقت شدنها و ظلم ها و خسرانها و وجود دزدیها برای آنست که انسان از تنهایی در خویشتن می هراسد و این هراس از در خود بودن و خود بودن را عشق می نامد و عاقبت از بابت این عشق دروغین به خون عالم و آدم تشنه می شود .

۳۶۷- آنکه در خویش است و خویش است برای دیگران است . این عارفی است که خود را وقف بیداری و نجات دیگران می کند بی هیچ ادعایی . ولی آنکه در دیگران است و بی خویش است فقط برای خویش است و دعوی عشق می کند تا دیگران را برده هوای نفس خود بی خودش کند .

۳۶۸- از این منظر تاریخ سراسر دعوی دروغین عشق است جهل به بردگی کشانیدن دیگران در خدمت خود از خود بیگانه . و لذا تاریخ جز ناکامی و رسوائی تراژدی این عشق کذائی نیست : عشق به محبوب ، عشق به وطن ، عشق به خلق و ... که جمله به استثمار محبوب و وطن و خلق انجامیده است . و این تاریخ ناکام دیگران را وسیله به خود رسیدن نموده است . دیگران را هزینه وجود یابی خود کردن : تاریخ هستی در دیگران برای خویشتن ! و این تاریخ عمومی بشر است .

۳۶۹- و اما به موازات این تاریخ عشق کذایی یک جریان ضد تاریخ وجود دارد که نامرئی و غیبی است و آن سرگذشت هستی در خویش و برای دیگران است که سر گذشت انبیاء و اولیاء و عرفاست که بانیان عدالت وجودند .

۳۷۰- زیرا تاریخ راه و زمان رسیدن به خود و هستی یافتن است . انگشت شماری به نور تقوا و معرفت به هستی خود می رسند و مابقی مردم فقط در اطاعت و ارادت به این انگشت شماران امکان هستی یابی دارند که اکثراً از این امر اکراه دارند و هلاک می شوند در خسران تاریخ !

۳۷۱- تاریخ برای اهل معرفت سراسر عبرت و عبور و جهش است برای جاهلان سراسر تقلید و تکرار و استمرار تاریخ است که این تاریخ شرک انسان است ، شرک وجودی انسانها با یکدیگر که سراسر ظلم است ظلمی تحت عنوان عشق !

۳۷۲- تاریخ ستم و آدمخواری بشر یک تاریخ دورانی و تکراری است به قول نیچه یک ارتجاع جاوید و باطل است ، یک حماقت و جنون مستمر ورجعت کننده و نه به پیش رونده . در این تاریخ هیچ پیشرفت حقیقی و معنوی نیست جز پیشرفت فنی . و اینست که این تاریخ مرتباً دچار شورش و طغیان و انقلابات آنی و کور است که در هر طغیانی باز به ظلم پیچیده تری می گراید . در جریان این تاریخ فقط انهدام معنویت و نهایتاً حیوانیت و بقای حیوانی بشر است که به پیش می رود و بشر به نابودی نسل خود نزدیکتر می شود که به یمن پیشرفت تکنو لوژیکی می باشد . این پیشرفت به قیمت نابودی بشر بر روی زمین رخ می دهد و بشر به پای این پیشرفت قربانی می شود .

۳۷۳- همه تاریخ گرایان چه مذهبی و چه لا مذهب در مسیر تاریخ مستمراً احمق تر و دیوانه تر و وحشی تر می شوند و رهبری جوامع تاریخی بشر هر عصری بدست دیوانگانی خطرناکتر می افتد . و امروزه بسیاری از رهبران ملتها آشکارا بیماران خطرناک روانی هستند مثل کلینتون ، بوش ، قذافی ، و امثالهم . و بخصوص در عصر دموکراسی های لیبرالی ، رهبران ملتها براستی نمایندگان جهل و جنون و مالیخولیای مردم هستند و لذا این دموکراسی ها پایان تاریخ را سریعتر می کنند .

۳۷۴- دموکراسی و تکنولوژی و بخصوص دهکده جهانی حاصل از ارتباطات جهانی بواسطه ماهواره و اینترنت ، شرک بین آحاد و اقوام بشری را به اوج سرعت تمامیت خود می رسانند و همین امر روند سرعت جنون و جنایت را به طور تصاعدی افزایش می دهد و بدین ترتیب تاریخ شرک بشر را بر سر خودش می شکند و تاریخ بدست خودش نابود می شود و فقط انسانهای غیر تاریخی در غارها و ارتفاعات باقی می مانند که اساس تمدنی فوق تاریخی را بنا نهند در محضر رخ بی تای هستی و این سر آغاز تاریخی بی تاست که نه « تا » دارد و نه همتا . تمدنی که دیگر عرصه « شدن» نیست بلکه عرصه« بودن» است . این تمدنی است که به طور کامل از تاریخ عبرت گرفته است یعنی از آن عبورکرده است : تمدنی بر تاریخ !

۳۷۵- باید درک کرد که در تاریخ ، تکاملی ممکن نیست الا در براندازی آن بدست خودش و پیروانش . کمال تاریخ در فقدان آن است و در فرارفتن از آن و خروج از آن . و آن خروج از تاریخ مذهب و علم و ادب و هنر و فن و سیاست و عشق و ستم و مالکیت و ریاست است . و این همان هشدار علی ع برای خروج از دنیا و خروج از اسلام که : هشدارکه رشته های بقای دنیا بریده شد ...[1] و شما ای مؤمنان بدانید که هر چیزی را غایتی است و اسلام را هم غایتی است و شما با ادای حقوق اسلام از آن برای خدا خروج کنید[2] .

۳۷۶- آنچه را که انسانهای دوره قبل از این در پایان عمر صد ساله شان می یافتند و آن بطالت عمر بر باد رفته شان بود که در ادامه تاریخ از وجودشان سر بر آورده بود انسان مدرن در همان آغاز جوانی می یابد و در آغاز زندگی به پایانش می رسد و این به یمن حیات تکنولوژیکی است . و این معنای دیگری از آخر الزمان است . و چه بسا مواجه با نسلی هستیم که از شکم مادرش که به دنیا می آید با تمامیت هستی اش به پایان رسیده است . و این همان احساسی است که کودکان را در رحم مادران سقط می کنند و هیچ کس میلی به بچه دار شدن ندارد وبلکه خودش با خود کشی دست و پنجه نرم می کند و مانده که چگونه زندگی اش را از سر خود باز کند . و گرایش جهانی به خود تخدیری و خود – فراموشی به همین معناست معنای پایان تاریخ و خود – براندازی تاریخ !

۳۷۷- انسان تاریخی کسی است که در غیر خودش به جستجوی خود است . و لذا تاریخ تمدن بشری دارای ذاتی از خود بیگانه است که غایت آن از خود بیگانگی همان خود کشی است و عجبا که این خود کشی ها و

---

[1] « أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَّتْ حَذَّاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ اصْطَبَّهَا صَابُّهَا أَلَا وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَت...»نهج البلاغه، ص ۸۳.

[2] « ان للاسلام غاية فانتهوا الى غايته و اخرجوا الى الله مما افترض عليكم من حقوقه» غرر الحكم و دررالكلم، ج۱، ص ۸۶.

خود فراموشی ها و خود تخدیری ها جمله حمل بر عشق و ایثار می شود و اینست که این تاریخ حامل ظلمی تقدیس شده است و مفتخر .

۳۷۸- این به پایان رسیدگی تاریخ در بشر و بشر در تاریخ درهمه موضوعات حیات مادی و معنوی بشر در مسیر تاریخ خود نمایی می کند : به پایان رسیدگی بشر مدرن با مدرنیزم با تکنولوژی، با مذهب با قداست با هنر ، با عشق ، با خانواده ، همسر و فرزند ، با دوستان و با تمامیت فردی خودش و با همه آرمانها و آرزوهایش . و فقط یک معنا و ارزش است که باقی مانده است و آن چه محال می آید دوست داشتن و دوست داشته شدن بی مزد و منت و بی هیچ دلیل و علت !

۳۷۹- به پایان رسیدگی محبت و دوست داشتن بی مزد و منت و علت ، علت العلل همه انواع به پایان رسیدگیهاست .

۳۸۰- زیرا انسانی که خود را دوست ندارد حتی نمی تواند دوست داشته شدن خود رابه واسطه دیگری بی مزد ومنت و علت ، درک و تحمل نماید . زیرا خودش هم حتی نزدیکترین کسان خود را بی مزد و علت و منتی دوست ندارد و می داند که ندارد . و لذا اصلاً محبت و دوست داشتن خالص را باور ندارد و اگر هم از جانب یک انسان موحدی دریافت کند به آن به هزار سوء ظن می نگرد و انکار و متهمش می کند و اتفاقاً از نگاه این انسان موحد است که تمامیت پوچی و عدم خود را می بیند و لذا با آن شدیداً عداوت می کند .

۳۸۱- آنکه در خود نیست و هویتی از نزد ذاتش ندارد و احساس وجودی خود به خودی در خود ندارد چه چیزی را می تواند دوست داشته باشد و لذا اگر مورد محبتی حقیقی قرار گیرد امکان باورش را ندارد زیرا با خود می گوید : او چه چیزی را دوست دارد ؟ برای چه مرا دوست دارد منظورش چیست ؟

۳۸۲- همانطور که وجود انسان بی علت و بی مزد و منت به او داده شده است . دوست داشتن این وجود هم اگر حقیقی باشد بی علت و بی مزد و منت است . ولی کسی که از وجود خود بیگانه است و در غیر گم شده است نمی تواند بی علتی و بی چون و چرائی امری را درک و باور کند .

۳۸۳- تاریخ ، تاریخ علیت است و لذا مهمترین و معتبرترین پدیده آن در نزد بشر همان ریاضیات است که اساس مدنیت و مدرنیزم است و تکنولوژی !

۳۸۴- انسانی که وجود بی علت و منت خود را نمی خواهد درک و قبول نماید مبتلا به علیت و تاریخیت و از خود بیگانه و کفر با خود شده است و ریاضیات را خدای خود ساخته است که از متن آن تکنولوژی سر بر آورده و پرستنده اش را با هزار علت و منت به بردگی و نابودی می برد .

۳۸۵- انسانی که بی چون و چرائی و بی علتی و بی منتی وجود خود را نمی پذیرد و محبت و دوست داشتن را هم نمی تواند بپذیرد زیرا وجود انسان محصول محبت و عشق و ایثار خدا به بنده است .

۳۸۶- ریاضیات و ریاضی پرستی که همان تساوی پرستی (=) است بزرگترین ذلت و خفت و کفر و عداوتی است که بر سر بشر آمده است . سقراط حکیم ریاضیات را بزرگترین دشمن حکمت و معرفت و فضیلت انسانی می دانست و لذا او را بانی انحطاط نامیدند و کشتند . علی ع هم می فرماید « هر چه که قابل شمارش و حساب است محکوم به نابودی است» و تاریخ تمدن مدرن تماماً پدیده ای ریاضیاتی است .

۳۸۷- امروزه شاهدیم که با یک زلزله در ضد زلزله ترین کشور جهان و در حسابی کردن و ریاضی ترین ملل جهان یعنی ژاپن موجب انفجارات پیاپی در رآکتورهای اتمی شده و از آنجا کل کره زمین در حال آلوده شدن به تشعشعات رادیو اکتیو است . و باید دانست که یک رآکتور اتمی مجسمه ریاضیات محض است که مشغول نابود سازی پرستندگان آن است .

۳۸۸- علوم و فنون اتمی و فراورده های آن واضح ترین معنای خود براندازی تاریخی بشر است. آنچه که علت و معنای غایت پیشرفت بشر در تاریخ است تاریخ را به غایت و آخر می رساند و از تاریخ ، بشر را حذف می کند . واین ریاضیات است که بشریت را نابود می سازد : شمارشگری ! و این تعین سوره تکاثر در قرآن است که وای بر شمارشگران !

۳۸۹- انسان تاریخی از تاریخ عبرت نمی گیرد ولی خود تاریخ از ذات الهی خودش عبرت می گیرد و بر سر خود و پرستندگانش می شکند و پایان می یابد و این عبرت تاریخ از تاریخ است که پیروانش را تنبیه می کند زیرا نهایتاً ابلیس در دوزخ می گوید : اوف برتو ای فرزند آدم که خدایت را رها نمودی و مرا پیروی کردی[1] ! این شکستن دوزخ بر سر پیروان آن است .

۳۹۰- بمب اتم وبه گند کشیده شدن زمین و آسمان حاصل پیروی از سنت پدران (تاریخ) است . این آن نکته ای کلیدی در فهم تاریخ تمدن بشر است .

۳۹۱- وقتی امروزه شاهدیم که حتی نظامهای به اصطلاح اسلامی به قیمت فقر و فلاکت ملل خود ، در رسیدن به فناوری و بمب اتمی سر از پا نمی شناسند درک می کنیم که اسلام تاریخی و مسیحیت تاریخی و بت پرستی تاریخی و لا مذهبی تاریخی همه از یک جنس هستند و محصول خسران عصر و نسیان و کفرند . و اتفاقاً کفر مذهبی بمراتب مهلکتر از کفر لا مذهب است . هر چه که از تاریخ می آید نسیانی و ظلمانی و خسرانی و شیطانی است هم مذهبش هم علمش و هنرش و هم انقلابش و هم عرفانش .

۳۹۲- انسان غافل از حال که بدام آرمانهای فردا می افتد جبراً پیرو سنت پدران می شود . و گرنه هر انسانی در آغاز جوانی در جستجوی فردای آرمانی اش تا مدتها به سنت پدران فحش میدهد ولی به تدریج راهی جز پیروی از آن نمی یابد . و اینست راز ابتلای به جبر تاریخ !

۳۹۳- انسان مقیم در حال ، متوکل به خداوند است و دمادم از کرامات الهی که از وجودش می جوشد بر خوردار است و اینست که مخلصین مقیم در جنات نعیم هستند[2] ! قرآن

۳۹۴- انسان پس از هبوط آدم از بهشت ازلی به خود وانهاده نشد و بلکه خداوند فرمود که : فرزندان آدم را صاحب کرامت نمودم[3] . ولی افسوس که بنی آدم کرامت الهی وجودش را به زرق و برق فریبنده دنیا فروخت و ضرر کرد چه ضرر کردنی !

۳۹۵- بر اساس برخورداری از کرامت الهی لازم نیست که انسان پیامبر و امام و امام زاده و برهمن باشد فقط کافیست که به خدایش اعتماد کند و به وجود خداداده خود تکیه کند و از غیر بپرهیزد و تسلیم تبلیغات و غوغای دنیا نشود و شعارهای پیشرفت و توسعه و تکامل تاریخی و امثالهم را باور نکند و به بازار نرود تا برده نشود . کافیست که ایمان آورد و به صلح با خود بپردازد و حق وجودش را باور کند و بر آن صبور بماند تا از خسران عصر مصون باشد[4] . سوره عصر -

۳۹۶- برای رسیدن به جنات نعیم خداوند وحیات کریمانه حق در حیات دنیا نیاز به یک ایدئولوژی و مدینه فاضله جدیدی نیست فقط کافیست که انسان از کوری و تاریکی زمانه خارج شود و به قرة العین برسد به قول قرآن : و آنچه که مؤمنان بواسطه نور چشمان (قرة العین) بر خوردارند[5] .

۳۹۷- اصل ایمان و خدا باوری در خویشتن اساس نجات است و این ایمان بر خلاف ادعای ملا صدرا نیازمند عمری تحصیل فلسفه و تفسیر اسفار اربعه نیست .

۳۹۸- اگر نجات همان صراط المستقیم است همان ایمان و خدا باوری است که آسانترین کارها ست . و تاریخ معلول بی ایمانی و شرک است .

---

[1] «وَ قالَ الشَّيْطانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ ما كانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاَّ أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لي فَلا تَلُومُوني وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ ما أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمينَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ» ابراهيم،۲۲.

[2] « الا عباد الله المخلصين اولئک لهم رزق معلوم فواکه و هم مکرمون فی جنات النعیم» الصافات، ۴۰-۴۳.

[3] «وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَني آدَمَ » الاسراء، ۷۰.

[4] « وَ الْعَصْرِ* اِنَّ الْانسَانَ لَفِی خُسْر* إِلَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْاْ بِالْحَقّ وَ تَوَاصَوْاْ بِالصَّبرْ» العصر، ۱-۳.

[5] «فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ » السجده، ۱۷.

۳۹۹- تاریخ تمدن بشری احمق است زیرا بر پا کنندگانش احمق بودند چون بجای آنکه به دور خداوند جمع شوند به دور ابزار و آهن و بتون و نفت و بمب جمع شدند و جهنم آفریدند و هنوز هم به خود نیامده و عبرت نمی گیرند و برای حفظ این آتش خود را می سوزانند و هیزم جهنم می شوند که : هیزم جهنم سنگ است و مردمان[۱] ! قرآن –

۴۰۰- وخداوند در کتابش می فرماید : که « از بندگانم فقط عالمان از من می ترسند »[۲] پس درک می کنیم که حامیان و بانیان و پیروان این تمدن را علمی نیست زیرا از خدا ترس ندارند زیرا تقوایی ندارند و در اوج غرور به پیش می تازند و منتقدان خود را نابود می کنند .

۴۰۱- یک حدیث نبوی می فرماید که خداوند در نزد گمان بندگانش نسبت به او قرار دارد[۳] . پس آدمی هر تصور و توقعی که از خدا داشته باشد خدایش با وی همانگونه معامله می کند . هر چند که در همه حال رحمتش پیشی می گیرد . و این تمدن تکنولوژیستی به بدترین وجهی درباره خداوند حکم کرده است وبه همان حکم مبتلا ست و حکمی بدتر از این نیست که آدمی بنده و برده مصنوع دست خود باشد . زیرا انسان صنعت پرست گمان دارد که به غیر از این رزق دوزخی رزق دیگری در نزد خدا نیست که به انسان دهد مثل توجیهی که درباره قداست فناوری اتمی وجود دارد .

۴۰۲- روزی دخترم به من گفت « بابا ، صبر تو خدا راهم از رو برده است » - و من از این سخن او خدای را شکر کردم زیرا دانستم که بر ژن و نژاد خود فائق آمده ام و فرزندانم نتوانستند بواسطه عاطفه شان بر اراده الهی من فائق آیند . د رحالیکه در محبت من نسبت به خودشان تردیدی ندارند و از محبت آنها هم نسبت به من هیچ کم نشده که مستمراً افزون می شود و این پیروزی بنده بر تاریخ است زیرا من نیمی از عمرم را با والدین و اجداد خود در خود جنگیدم تا پیرو سنت پدران نباشم و نیمه دیگرش را با فرزندانم در دلم در نبرد بوده ام . و این براندازی تاریخ است در قلبم . و من در این راه پیرو پدرم ابراهیم خلیل بوده ام و او مرا در این راه بسیار یاری نمود .

۴۰۳- بی عاطفگی و بوالهوسی و بی مسئولیتی خود در قبال خانواده را معادل این نبرد بر علیه تاریخ مپندارید که این قصاص آخرالزمانی حق است در قبال عمری نژاد پرستی .

۴۰۴- آنانکه می گویند که دست خدا بسته است و اگر فناوری اتمی نداشته باشیم در تاریکی و قحطی انرژی می مانیم آشکارا کافرند ، احمق هم هستند و حقه باز !

۴۰۵- تاریخ تمدن بشری ، تاریخ حماقت بشر است . بنگرید به افتخارات این تمدن در عصر شکوفایی عقل و خرد گرایی !؟ فن آوری اتمی و اینترنت در رأس این افتخارات قرار دارند که هردو نابود کننده بشرند . یکی نابود کننده جسم و جان بشر است و دیگری هم نابود کننده عقل و روانش . و هر دو نابود کننده چیزی هستند که برایش به وجود آمده اند یعنی صلح و ارتباطات !

۴۰۶- زشت ترین و مهلکترین وجه این تمدن مدرن ، وجه به اصطلاح اسلامی آن است بخصوص در کشورهایی که انقلاب کرده و دارای نظامی اسلامی شده اند . اینان در عرصه مدرنیزم دچار اشد نفاق شده اند و بی هویتی . بدین لحاظ کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا دارای هویت فرهنگی صادقانه تری است و لذا به بیداری فطرت دینی و نجات نزدیکتر است . منظورم مردمان عامی در این کشورهاست .

۴۰۷- آنانکه تکنولوژی را تفسیر دینی و اسلامی می کنند و تقدیس می نمایند فاسد ترین و ظالمانه ترین و مشرکانه ترین بخش تاریخ مدرن جهان هستند و لذا دچار اشد تباهی و خسران می شوند .

۴۰۸- ولی همین بقای مادی و منحط و ویرانگر مدرن باقی است به وجود انگشت شماران تنهایان عالم تفرید و توحید که اکثراً گمنامند . اینان به مثابه میخهای تمدن بشری بر روی زمین هستند.(اوتاد- میخها)

---

[۱] « فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرينَ» البقره،۲۴.

[۲] «إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ » الفاطر، ۲۸.

[۳] «عَنْهُ (ص) أَنَّهُ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي فَلْيَظُنَّ مَا شَاءَ » محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۲.

۴۰۹- می دانیم که وجود عالم بر تفرید و توحید و وحدانیت استوار است یعنی هر چیزی بـه این دلیل وجـود دارد که موجودی منحصر به فرد و یگانه است و این قـانون عـالم هستی بـر ذرات و کـرات و کائنـات است و انسان نیز چنین است . ولی آدمی این قانون تفرید را بر نمی تابد و عموماً از آن فراری است و لذا کل جامعه بشریت تبدیل به یک توده بی اراده شده که بر محور تکنولوژی می چرخد و وجودش را بر قداست و حقانیت مطلقـه تکنولـوژی تسبیح و تقدیس مـی کنـد . و لـذا بـدون وجـود اولیـای الهـی کـه بـر حـول وجـود خداونـد در گردشند این تمدن نـابود شده بود این معنا را بایستی درک نمود که چگونـه است .

۴۱۰- و اما از منظر توحید وحدت وجود کل تـاریخ نیز مظهر اراده و فعل پروردگـار است و تمـام علـوم و فنون ظلمانی نیز القای او در بشر است همانطور که فرمود : « پاکی و ناپاکی را در نفس بشر القـاء نمـود»[1]. پس کفر و شرک و نفـاق هم از اوست و بشر خلیفـه اوست و لـذا محل و مجرای اراده و فعل اوست . پس خسران و عذاب آدمی از چه روست ؟

۴۱۱- باید دانست که خداوند اراده خود را در مؤمنانش بواسطه انبیای الهی و ملائک مقرب القـاء مـی کنـد و در کافران هم بواسطه شیاطین . و باید به یاد آوریم که در قرآن کریم ابلیس هم بـه نـوعی فرستاده خـدا بـرای بشر است و تحت اراده او و عمل می کند .« شیطان بـه امـر خـدا بـه هـر انسان کذّاب و گناهکـاری نزدیـک مـی شود تـا او را بفریبد و رسوا نمایـد »[2] - قرآن - بنـابراین تـاریخ خسرانی بشر تحت فرمانـدهی شیطان قـرار دارد.

۴۱۲- شریعت انبیای الهی آن میزان و نسخه ای است که آدمی بایستی از روی آن درک کند و تشـخیص دهـد که در قبال انواع امیال و افکار درونی خود چه کند . از کدامیک پیروی کند و از کدامش تقوا پیشه نماید . هر چند که همه امیـال نفس آدمی نـهاده الهی در بشر است که مجموعـه ای از اعمـال نیـک و بـد را بـه همـراه مـی آورد ولی انسان بایستی در قبال این امیال نفسانی طبق احکام دین خدا مسئول باشد و این مسـئولیت پـذیری در قبال اراده خدا در بشر است و بدینگونـه است که انسان مقام خلافت اللهی خود را پذیرا می شود و صـاحب اراده الهی می گردد .

۴۱۳- بردگی و تسخیر شدگی اراده بشری توسط تکنولـوژی حاصل انکـار و عداوت بـا دین خدا و فضـایل اخلاقی و فطری است . زیرا انسان لامذهب دچار بی اراده گی شده و در خطر تسخیر عوامل بیرونی قـرار مـی گیرد کـه تکنولـوژی و کالاهـای صنعتی از شدیدترین نفوذ در اراده بشری بـر خوردارنـد تـا جـایی کـه رسـوخ اینترنت در روان و اراده بشری از اعتیاد هروئین هم شدیدتر ست به طوریکه ترک این اعتیاد منجر بـه مـرگ سریع می شود . زیرا قدرت اراده انسان حاصل نبرد و احاطـه او بـر نفس خویشـتن است و ایـن همـان مکتـب تقواست .

۴۱۴- خداوند نور وجود است و اطاعت از دین او اطاعت از این نـور است و دین داری عین وجـود یـابی و صاحب اراده وجودی شدن است و مصون ماندن از تهاجم عدم و تسخیر شدن بواسطه غیر .

۴۱۵- در آدمی دو کـانون اراده وجود دارد یکـی اراده غریـزی و دیگـری اراده عقلانـی است . اراده غریـزی همان نیازهـای حیوانی بشر است و بـر خاسته از انـواع غرایـز حیـاتی و کـاذب است . ولـی اراده عقلانـی بـر خاسته از شـعور و معرفـت و علـم است . عصـر مـدرنیزم عمومـاً عرصـه غلبـه اراده غریـزی بشـر بـر اراده عقلانی بشر است . و از آنجـا کـه تکنولـوژی مهـد اصـلی ارضـای کـاذب عمـده غرایـز بشـر است در ایـن دوره شاهد سلطه تکنولوژی بر اراده بشر هستیم .

۴۱۶- امروزه تکنولوژی شناسی عین شیطان شناسی است : تکنولـوژی هـیچ یـک از نیازهـای حیـاتی انسـان را ارضـا ء نـکرد بلکـه این نیازها را به طرزی مکارانـه تبدیل و تحریف نمود مـثلاً آبهـای جهـان را آلـوده نمـود و بـا کولا و الـکل نشئـگی بشر را پاسخ گفت . خاک را بـه فساد کشید و زهر آگین کـرد و نـان و میـوه و گوشـت

[1] «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» الشمس، ۸.
[2] «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطينُ*تَنَزَّلُ عَلى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثيمٍ *يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كاذِبُونَ» الشعراء، ۲۲۱-۲۲۳.

هورمونی و شیمیایی و ژنتیک تحویل بشر داد تا شکمش را سیر کند والی آخر . در واقع پستان مادر طبیعت را از دهان انسان بیرون کشید و پستانک تحویلش داد . و لذا بشر هرچه بیشتر مصرف می کند قحطی زده تر و حریص تر و دیوانه می شود و اینست راز جهانخواری بشر مدرن ! براستی علوم و فنون مدرن جمله معلمی جز ابلیس ندارد .

۴۱۷- تکنولوژی و فراورده هایش در بشر ایجاد امیال و صفاتی می کند که جملگی شیطانی هستند : رشد فزاینده حرص و حسد و شهوت و بخل و احساس قحطی و نابودی و هراس و سلطه و حقارت و عداوت و زیاده خواهی و پلیدی و بی مهری و خشونت و مکر و به فساد کشیدن تن و روان آدمی و بلکه زمین و آسمانها . براستی تکنولوژی ماشین دوزخ است و همه فرآورده های مادی و معنوی آن جهنمی است .

۴۱۸- تکنولوژی همانطور که انسان را از طبیعتی که از آن سر بر آورده بود بیگانه ساخت او را از فطرت الهی خویش هم بیگانه نمود زیرا این دو امری واحد است. تکنولوژی فقط طبیعت را به فساد نکشید بلکه فطرت انسان را هم تباه کرد .

۴۱۹- سخن بر سر رجعت به عصر حجرنیست تکنولوژی عذاب است چون دوزخ است و مگر کسی که به عذاب الهی دچار شده قادر است که از آن بگریزد . حق تکنولوژی ، حق دوزخ است . امروزه اکثریت قریب به اتفاق مردمی که در شهرهای بزرگ صنعتی زندگی می کنند این دوزخ را درک می کنند و آرزوئی جز خروج از آن و زیستن در آغوش طبیعت و روستا ندارند ولی بندرت کسی شهامت و توان این خروج را پیدا می کند الا کسی که به راستی از کفر و نفاق خود توبه کرده باشد و راه و روش و اعمالش را اصلاح نموده باشد . ما این حقیقت را بارها در افراد بسیاری شاهد بوده ایم .

۴۲۰- تکنولوژی در طول تاریخ پا به پای کفر و ظلم و مکرو مفاسد نفس بشر رشد کرده است . تکنولوژی تجسم نفس اماره بشر مدرن است .

۴۲۱- می دانیم که امروزه تعطیل کردن و از میان برداشتن یک رآکتور اتمی بسیار پر هزینه تر از بر پا کردن آن است . این مصداق ماهیت کل تکنولوژی مدرن است و بدان معناست که بشر کمترین اراده و احاطه ای بر آن ندارد و بلکه مرید آنست . و فقط کسی می تواند از سلطه و ارادت و اسارت تکنولوژی نجات یابد که به راستی به خود آمده و توبه کرده باشد و به ایمان و معرفتی خالصانه رسیده باشد تا خدا او را از این دوزخ زمینی خارج کند و راه خروجش را به او بنماید .

۴۲۲- آنکه می گوید تکنولوژی خوب است اگر در دست آدم خوب باشد براستی جاهل است و از شناخت جهان مدرن وانسان مدرن سخت غافل و کور می باشد و فاقد حداقل معرفت دینی است .

۴۲۳- همه پرستندگان تکنولوژی ماهیتی واحد دارند یعنی کافرند چه مسلمان و یهود باشند چه کمو نیست و لیبرال و چه شهری و چه روستایی و چه عامی و دانشمند . تجربه انقلابات عصر جدید این حقیقت را به اثبات رسانیده است که برعریکه قدرت همه تکنولوژیست و تکنو سالارند و همه اصول اعتقادی را فدای این امر می کنند و انقلاب را سر می برند و انقلابیون مؤمن را به بند می کشند و آنچه که می ماند مصلحت است مصلحت بر عریکه قدرت ماندن .

۴۲۴- انقلابات اصیل عصر جدید جمله دارای ذاتی ضد استعماری بوده اند . و هیچ کس این معنا را در نیافت که اصلاً استعمار یعنی چه ؟ و لذا همه ضد استعمار بودن را ضد غرب بودن پنداشتند و این منشاء همه انحرافات پس از پیروزی انقلاب بوده است .

۴۲۵- « استعمار » در لغت به معنای نمایش آبادی و عمرانی است . همانطور که این اصطلاح از مصدر «عمر» بمعنای عمران می باشد . حال چرا این پدیده ای مربوط به دوران انقلابات صنعتی است ؟ پر واضح است زیرا این آبادی و عمران تماماً بواسطه صنعت بوده است و جریان صنعتی کردن جبری کشورهای مستعمره . و کل جریان سلطه تحت پوشش و بواسطه صنعت انجام می شد و لذا مردمان بومی کل روح و اراده خود را اسیر استعمارگران می دیدند و نمی پنداشتند که این اسارت به قدرت صنعت و تکنولوژی است

لذا استعمارگران را بیرون کردند و خود در صنعتی شدن به تقلید و مسابقه با اربابان سابق خود پرداختند و لذا به زودی محتاج آنان شدند و این بار خود به دست بوسی آنان رفتند و با سلام و صلوات آنها را وارد کشور کردند . مثل هندوستان که بزرگترین نمونه این امر است . و لذا شاهد بودیم که ضد غرب ترین ملل و انقلابات پس از اندک مدتی غرب پرست ترین ملتها شدند و در حالیکه هنوز نیمی از مردمشان گرسنه بودند مبادرت به ساختن بمب اتم نمودند . اینست حقیقت استعمار ! نمایش آبادی و عمران و پیشرفت و زرق برق!

۴۲۶- هندوستان و پاکستان در دوران قبل از صنعت و استقلال پدیده ای به نام گرسنگی نداشتند ولی امروز که یکی از قطبهای صنعتی جهان هستند و دارای بمب اتم می باشند روزانه میلیونها نفر از فرط گرسنگی و بی خانمانی کنار خیابان می میرند و می پوسند . اینست استعمار !

۴۲۷- اینست که تقریباً همه کشورها پس از انقلاب ضد استعماری و استقلال خود به سرعت ضد انقلاب می شوند و غرب پرست و نادم از انقلاب و استقلال . و متأسفانه هنوز هم نمی فهمند که مشکل از کجاست ! فقط احساس می کنند که روحشان به اسارت و فلاکت پیچیده تری مبتلا گشته است و نمی دانند که به چه کسی باید فحش بدهند و لذا زان پس شاهد طغیانها و شورش های ضد انقلابی هستیم که اصولاً جریانات کور و جاهلانه ای هستند زیرا علت درد را فهم نمی کنند و می پندارند که کمبود دموکراسی و حقوق بشر دارند و لذا دوباره به سراغ اربابان سابق خود می روند که پرچم داران دفاع از آزادی و دموکراسی و حقوق بشر در جهان هستند .

۴۲۸- مسئله اینست که جوامع سنتی دچار خفقان صنعت و تکنو سالاری شده اند و به ناگاه همه ارزش ها و احساسات کهن خود را در حال نابودی می بینند و می پندارند که تقصیر حکام آنهاست و کمبود آزادی و حقوق بشر دارند . و لذا این انقلاب ضد انقلاب پایانی ندارد تا انهدام تکنو سالاری و صنعت پرستی و استعمار بمعنای حقیقی کلمه ! روح حاکم بر انقلابات اخیر در کشورهای اسلامی دارای همین معناست .

۴۲۹- نهضتهای اسلام گرایی و بنیاد گرایی اسلامی نیز حاصل تضاد ارزش های سنتی و ارزش های صنعتی است . این نبرد بین فرهنگ سنت و فرهنگ صنعت است و مابقی دعواها جاهلانه و کور کورانه است . تجربه طالبان درس بسیار بزرگی به کل جهان اسلام داد ولی متأسفانه بندرت کسی این درس را آموخت و فهم کرد .

۴۳۰- مسئله اینست که آب شریعت و دین تاریخی در جوی صنعت و تکنو سالاری نمی رود . این تضاد حاکم بر همه نظامهای اسلامی در جهان مدرن است . از جمله کشور ایران و افغانستان و پاکستان و مابقی کشورهای اسلامی که اینک مشغول طغیان هستند بر علیه چیزی که نمی دانند چیست . مسلمانان می پندارند که این خفقان روح حاصل استبداد حکام است ولی درک نمی کنند که این استبداد معلول تضاد بین سنت و صنعت است و هر فرد و حزب و مذهبی که بر سر کار می آید وضع بدتر هم می شود و استبداد شقی تری پدید می آید تا بتواند سنت و صنعت را به زور همسو و جریانی واحد سازد ولی تلاشی مذبوحانه است و جز نفاق فرهنگی و شقاق سیاسی حاصلی ندارد که برای حفظ نظام نیازمند استبداد روز افزونی می باشد و خفقانی فزاینده و سانسوری بیش از پیش . این نکته را دریاب تا بدانی که چه خبر است . برای فهم بهتر این مسأله به رساله « معمای پسامدرنیزم » از اینجانب رجوع کنید .

۴۳۱- هر چیزی که به غایت خود می رسد بر سر خود می شکند و خود را نفی می کند . راز سنت و صنعت هم بدینگونه است . رابطه این دو یکی از دیالکتیکی ترین پدیده های عصر ماست صنعت هم غایت و کمال سنت است . این را بفهم تا معمای تضاد سنت و صنعت را بگشایی .

۴۳۲- تا سنت را فهم نکنی صنعت را فهم نکرده ای و بالعکس . مدرنیزم که در نقطه مقابل سنت به کار می رود پدیده ای صد درصد صنعتی و تکنو لوژیکی است . مدرنیزم به زبان ساده یعنی بت پرستی ! مد پرستی ! صورت پرستی ! تجسم پرستی ! مدرنیزم عین فرمالیزم صنعتی است .

۴۳۳- و اما سنت چیست ؟ سنت همان فرمالیزم و مدرنیزم عرصه ماقبل از تکنولوژی و حاکمیت مطلقه آن است و ربطی به مذهب و معارف توحیدی ندارد هر چند به آن هم آمیخته و رنگ و لعاب دینی هم دارد .

۴۳۴- سنت ها ، آداب مجسم فرهنگ قبل از استعمار صنعتی است . و مدرنیزم هم سنت فرهنگ صنعتی است

۴۳۵- سنت ها ، فرمالیزم و صورت پرستی اعتقادات و احساسات زندگانی است که در تهاجم صنعت به اوج خود رسیده و منفجر می شود و از آنجا که این سنتهای بت شده و مجسم دارای باطنی روحی و معرفتی و معنوی نیستند در اوج گیری صنعتی خود مثل بادکنکی منفجر می شوند بی آنکه جایگزین یابند . و لذا نبرد بین سنت و مدرنیزم نبردی کورکورانه و احمقانه است و لذا هیچکس در مقابل مدرنیزم تاب نیاورده است الا اینکه منافق شده است .

۴۳۶- سنت پرستی چه ملی و چه مذهبی چیزی جز بت پرستی های ماقبل از ماشین نیست که این بت های کهن در قالب ماشینیزم به اوج رسیده و فرو می پاشند و این عین حق است . زیرا آنچه که می شکند معنا نیست بلکه فرم است . ایمان نیست بلکه شعائر و نمادهاست آنهم نمادهای بی محتوا و بت شده . این شی شدگی فرهنگی و دینی است که می شکند و بر حق می شکند زیرا بساط شرک و نفاق تاریخی را از میان بر می دارد تا آدمها یا رومی روم شوند یا زنگی زنگ . یا مؤمنی عارف شوند و یا کافری بی ریا . و این حق آخر الزمانی سنت ها و آئین ها و شریعت هاست که در روایات دینی پیشگویی هم شده است[1] .

۴۳۷- و اینست که در آخر الزمان یعنی حاکمیت دجال تکنولوژی تنها ایمان و دین و معنویت و اخلاق و فرهنگی که می ماند عرفان است و ما بقی کفر بی ریا و رسوائی کامل .

۴۳۸- بنا براین جنگ با مدرنیزم برای دفاع از سنت ها ، جنگی کور کورانه و مذبوحانه و محکوم به شکست است همچون جنگ طالبان .

۴۳۹- امروزه جریانات موسوم به بنیاد گرایی اسلامی و عملیات انتحاری معلول نبردی کورکورانه بر علیه مدرنیزم است برای دفاع از حریم شریعتی که هیچ باطن و روح و معنایی در خود ندارد و لذا فقدان صورت بیرونی شعائر برای این نوع شریعت و پیروانش به مثابه نابودی است . و اینست که اینان به این آسانی می توانند خود را بکشند تا به گمانشان دین باقی بماند . این خود کشی دین بی روح است و مذهب بی معرفت و عبادت بدون عرفان و شریعت بدون طریقت و آداب فاقد حقیقت . این فرمالیزم کهن است که در مقابل فرمالیزم مدرن دست به خود کشی می زند . این خود کشی شرک و نفاق است . این نبرد بین فرمالیزم سنتی و فرمالیزم صنعتی است .

۴۴۰- با اندکی تأمل درباره تسبیح کامپیوتری و مهر الکترونیکی ضد شکیات نماز می توان به غایت این جنون تراژیک پی برد و بیدار شد .

۴۴۱- امر به « تقیه » در اسلام آخرالزمان که از ارکان شیعه محسوب می شود بیانگر دین و اسلام باطنی و عرفانی است و فقط بدینگونه می توان از تهاجم بیرحمانه مدرنیزم ایمان را به سلامت به در برد و خود کشی نکرد و دیوانه یا کافر هم نشد و به جان دیگران هم نیفتاد و نیازمند به استبداد و خفقان اسلامی هم نشد و همچون « می شیما » هم هارا گیری نکرد .

۴۴۲- جهان اسلام باید این پنبه را از گوش بدر کند و بشنود که غرب زدگی و شرق زدگی چیزی جز تکنولوژی زدگی نیست . بیائیم دست از این خود فریبی و نفاق برداریم تا بتوانیم باقی مانده دین خود را نجات دهیم و بیهوده نعره زنده باد و مرده باد سر ندهیم که بور خواهیم شد . در آخر الزمان جز عرفان دینی نیست . « باقی مانده خدا برای شما کافیست اگر مؤمنانید »[2] قرآن – این بقیة الله (باقی مانده خدا) یعنی امام زمان جز از راه معرفت نفس (عرفان) یافته و شناخته نمی شود . که آخرین پیامبر خدا فرمود : «براستی که زین پس فقط رهروان وادی معرفت نفس به حقایق دین من نائل می آیند» و بزرگترین حقیقت

---

[1] «وَ يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَنٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ فَحِينَئِذٍ يَأْذَنُ اللَّهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ فَيُظْهِرُ الْإِسْلَامَ وَ يُجَدِّدُ الدِّينَ» مجلسی، بحار الانوار، ج۳٦، ص ۲۸۳. و «یا عليّ، یأتي على الناس زمان المقرّ بالحقّ فيه ناج قالوا: يا رسول الله فأين العمل؟ قال: لا عمل يومئذ» تحرير المواعظ العددية ، ص٤٣٢.
[2] «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» هود، ۸۶.

دین محمد ص همان مهدی موعود عج است . و نیز علی ع فرمود : هرکه خود را شناخت ربش را شناخت[1] و صراط المستقیم همان خود شناسی است[2] و ما دربهای آن هستیم[3] .

۴۴۳- تاریخ همان سنت است که به لحاظ لغت هم چنین است . و آخر زمان پایان سنت هم هست . و ظرفهای سنت می شکند تا محتوایش آشکار شود و آنانکه محتوایی ندارند به جنون و جنایت دچار می شوند و یا به کلی کافرمی گردند . و چنین حکومت هایی دست به اشد استبداد شرعی می زنند و بدینگونه این روند را تسریع می سازند علیرغم میلشان .

۴۴۴- آخر زمان زمینه قیامت است و قیامت هم طبق تعریف قرآن: « آن روزی است که نهان آدمها عیان می شود و شقی آنکسی است که این آشکاری را کتمان و نهان سازد و خوشبخت کسی است که آنچه را که عیان شده تصدیق می کند و به درگاه خدا پناه برده و توبه می نماید»[4]. پس تلاشی مذبوحانه برای استمرار ریائی سنت و نبرد با مدرنیزم موجب شقاوت می شود طبق قول خدا . و شاهدیم که امروزه در جهان اسلام این نبرد مذبوحانه منجر به چه جنون و جنایات و شقاوتهایی شده است . در حقیقت این نبرد شقیانه عین نبرد با آخر زمان و قیامت است یعنی جنگ با خدا . آیا نه اینست !

۴۴۵- فی المثل در قرن بیستم شاهد بودیم که چگونه چند تا از مبلغان و سخنگویان مذهب بودا و هندو در تمدن غرب بی هیچ ادعا و سرو صدای بظاهر مذهبی و مقدس مآبانه دهها میلیون تن از مردم مسیحی در مغرب زمین و بلکه جهان اسلام را به تمرین و تعلیم آئین یوگا و مدیتیشن کشانیدند که نماز مذهب هندو می باشد و در حقیقت آنها را به این مذهب آوردند و هیچ کس هم نفهمید و سرو صدائی هم بر نخاست و از این آئین خواص معنوی وروانی بسیار پدید آمد که حداقل آن آرامش و تمرکز روحی بود و بسیاری هم از امراض عصبی و روانی نجات یافتند و حتی بسیاری از کشیش ها به آن مبادرت نمودند و هیچ تعصبی هم نشان ندادند . این یک نمونه از احیای عرفانی یک سنت کهن هندو در جهان مدرن است . و از این طریق مذهب هندو در جهان غرب رونقی عظیم یافت و حتی شاهد این امر در کشور خودمان هستیم و این در حالی است که روحانیون ما اینهمه درباره خواص اخروی نماز تبلیغ می کنند و هیچ اتفاقی نمی افتد زیرا خودشان هم چه بسا از نمازشان خیر و برکت معنوی نمی یابند که بخواهند به دیگران انتقال دهند . واین نمونه ای از انقراض یک سنت طوطی وار و میان تهی در میان مسلمانان است . و تازه اکثر کسانی هم که نماز می خوانند حتی حداقل آرامش عصبی هم نمی یابند در حالیکه نماز در اسلام برای مقصودی بسیار برتر از آرامش و تمرکز است و آن لقاءالله و معراج است که البته بر اساس حداقل تمرکز و آرامش و یقین استوار است و این تمرکز روحی همان تسبیح وجود از غیر خداست که بواسطه یوگا و مدیتیشن هم ممکن می شود اگر اندک تأمل و معرفت و جدیتی در کار باشد و هدف از نماز فقط ثواب پس از مرگ نباشد و رشوه به خدا ، می بینیم که فروپاشی سنن دینی و اخلاقی حاصل بی محتوایی و بی معرفتی و خرافه موجود در آن است . حال اگر ما سخن از نماز و دعای فارسی و عارفانه به میان آوریم متهم به ارتداد و توطئه و بر اندازی و جاسوسی اجنبی و وهابی گری و امثالهم می شویم . اینست راز فرو پاشی سنن اسلامی در عصر مدرنیزم . آنوقت به ما می گویند که سخن از فواید معنوی دین در دنیا ، شرک و التقا ط است . ولی برای حفظ قرآن و تبلیغ قرض الحسنه سکه طلا و جوایز چند میلیونی دادن ، شرک نیست عجبا !

---

[1] «من عرف نفسه عرف ربه » غرر الحکم و درر الکلم ، ص۲۳۲.

[2] «من لم یعرف نفسه بعد عن سبیل النجاة و خبط فی الظلال و الجهالات» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۳.

[3] «نحن أبواب الله و نحن الصراط المستقیم» معانی الاخبار، ص ۳۵.
و « أنا الصراط المستقیم و أنا الحجة لله علی خلقه أجمعین »محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبة النعمانی،ص۱۶۵.
و« قَالَ ع نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطَى بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي وَ إِلَيْهَا يَرْجِعُ الْغَالِي» نهج البلاغه، ص ۴۸۸.
و«.سوره حمد آیه ۶ : اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (ما را به راه راست هدایت فرما) از مفضل بن عمر نقل شده که از امام صادق (ع) درباره صراط پرسیدم : فرمود : صراط مستقیم راه به سوی معرفت خداست و آن دو صراط است یک صراط در دنیا و یکی در آخرت ، اما صراط در دنیا امام واجب الاطاعه است ، کسی که او را بشناسد و از راهنمایی او پیروی کند در آخرت از صراطی که پل دوزخ است عبور خواهد کرد و کسی که او را در دنیا نشناسد در آخرت پایش لغزیده و در آتش دوزخ هلاک میشود». معانی الاخبار صفحه۳۲

[4] « يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» الطارق،۹.

۴۴۶- جنگ بین سنت و مدرنیته جنگ بین دو نوع فرمالیزم و بت پرستی قدیم وجدید است جنگ بین بت های عصر شبانی و دهقانی است و بت های عصر تجاری و صنعتی . و این جنگ بین دین و بی دینی نیست . جنگ بت هاست که جنگی بر حق است زیرا بنیاد شرک و نفاق کهن را بر می اندازد و کفر و ایمان را قطبی می سازد و این حقی بزرگ است که به پیروزی دین می انجامد مثل جنگ بین آمریکا و طالبان .

۴۴۷- به طور کلی تاریخ در سمت پیروزی حقیقت و معرفت به غایت می رسد که دروغ و مکر و جهل و ستم بشری را رسوانموده و بر سرش می شکند بخصوص نوع مذهبی اش را یعنی شرک و نفاق را .

۴۴۸- آخرالزمان قلمرو پیروزی و آشکاری باطن های نهان امور است . آخرالزمان همان قیامت تاریخ است یا آخرت تاریخ ! و همه حوادث آخرالزمانی ماهیتی « الساعه » دارند یعنی آنی و ناگهانی و فوق علیتی رخ می نمایند . به بیان دیگر آخرالزمان عرصه ظهور و پیروزی بی علتی و رسوائی علیت است و انحلال ریاضیات و انهدام و ابطال علوم و فنون و نظریه های مبتنی بر قانون علیت و ریاضیات . واین حق علت بی علتی است یعنی حق عشق و بدعت و قدرت خلاقیت خدا در انسان و ظهور بی تایی انسان و انسان کامل !

۴۴۹- آخرالزمان قلمرو ظهور فردیت انسان و انسان مفرّد و مجرد و موحد است . و آن ظهور حقیقت محمدی ص است که کانونش مهدی موعود می باشد .

۴۵۰- انسان در رابطه با پروردگارش هم به واسطه بی تائی و تفاوتش از خالق به او نزدیک می شود و نه به واسطه شباهتش . که شباهت به خدا عین شرک و حجاب است و لذا به بایزید بسطامی فرمود « به واسطه آنچه که در من نیست بمن نزدیک شو » و بایزید پرسید: « پروردگار همه چیز در توست » و خداوند فرمود : بواسطه ذلت و فقر به من نزدیک می شوی . همچنین علی ع می فرماید که « خدای را از این رو شناختم که نشناختم». و اینست راز فناجوئی عارفان . زیرا فنا در خدا نیست و خدا وجود مطلق است . پس انسان بواسطه جهلش خدا را می شناسد و بواسطه ذلتش به خدا نزدیک می شود و به واسطه فنایش از او بقا می یابد و وجودش را درک می کند . و این همان حقیقت تسبیح و توحید است و عبودیت !

۴۵۱- و آخر الزمان عرصه انهدام شرکها و شباهتها و علتها ومی دانم ها و عظمت ها ست . و لذا عرصه ظهور بی تایی حق است که تای تاریخ را بر می دارد و رخ آشکار می شود .

۴۵۲- رسول خدا ص مي فرماید که خداوند در حیرت تو به او حضور دارد و بر تو تجلی می کند و حیرت همان فنای ادراک است[1] . زیرا انسان نیست که او را درک می کند بلکه اوست که انسان را درک می کند و چون انسان را درک کند انسان غرق در حیرت می شود . حیرت ، حق الیقین است و نه وادی تردید !

۴۵۳- و اینست که ابطال همه فراورده های تاریخی بشر عرصه ظهور حق و یقین می گردد مخصوصاً فراورده های عقلی و دینی . و لذا در قبال ظهور حق آخر الزمانی بیشترین مقاومت و انکار از جانب اهالی مذهب تاریخی است . آنان این ظهور را بدعت می خوانند و لذا انکارش می نمایند .

۴۵۴- امام صادق ع می فرماید که هرکس که علم بدأ (بدعت) را در نیابد کافر می شود[2] . زیرا ظهور حق در انسان که همان قلمرو ولایت وجودی و امامت است سراسر بدعت است . نه بدعت در احکام شرع بلکه بدعت در ظهور حق از انسان ! و این بدعت است که همه شرکها و مذاهب مشرکانه را رسوا و باطل می سازد و داعیانش به نبرد با این بدعت بر می خیزند به نام دفاع از دین ! یعنی دفاع از راه خدا . و این راه پرستی اینک بر علیه خداپرستی و ظهور حق قیام می کند . این همان تاپرستی تارخ است یعنی تاریخ پرستی.

---

[1] « ربّ زدني تحيّرا» عبد الرحمن جامی، نقد النصوص فی شرح الفصوص، ص۲۶.

[2] « قال سمعت أبا عبد الله ع يقول ما تنبأ نبي قط حتى يقر لله عز و جل بخمس بالبداء و المشية و السجود و العبودية و الطاعة » شیخ صدوق، التوحید، ص۳۳۳. و « مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِثْلِ الْبَدَاءِ » کلینی، الکافی، ج۱، ص ۱۴۶.

۴۵۵- دو گروه از مردم بـه معارف توحیدی و عرفـانی گرایش دارنـد کـه جملـه حقـایق آخرالزمـانی است : کافران بی ریا و مخلصین در دین . و مشرکان و پیروان کـافر این معارف و حقایق را حربـه ای مـی کننـد بـر علیه مخلصین و عارفان و انکار عرفان ووحدت وجود .

۴۵۶- در آخرالزمان کافران بی ریا و مخلصین و عارفان در یک جناح قرار مـی گیرنـد و مشرکین و منـافقین هم در جناح مقابل . و این بزرگترین واقعه عقیدتی در تاریخ جهان است که همـه اقوام و مذاهب راشامل مـی شود .

۴۵۷- طبق حدیث نبوی ، خداوند گناهان کبیره کافران بی ریا را با یـک توبـه تمامـاً مـی بخشد و آنـان را اهل بهشت قرار می دهد ولی حتی گناهان صغیره مشرکین را نمی بخشد[1] و این صف آرایـی بـدیع در آخـر الزمـان مصداق این حدیث مذکور است .

۴۵۸- یکی از اتهامات اخیر بنده در دادگاه این بود کـه چرا اکثر اطرافیـان بنده کسانی هستند کـه تـا دیروز جمله آدمهایی کافر و لا مذهب بوده اند و این یک توطئه است و التقاط !؟

۴۵۹- ویژگی مشترک یک عارف واصل و یـک کافر کامل همان خود پرستی آنهاست بـه تمام و کمـال . منتهـی کافر تماماً مرید هوای نفس خویش است و عـارف هم مرید خدای ذات خویشتن . و اینست کـه همـواره این کافران خود را با عارفان اشتباه می گیرند و خود را هم عارف می پندارند .

۴۶۰- ولی اکثریت مردم بخصوص در جوامع مذهبی و اسلامی و جهـان سومی مشرک هستند یعنـی مبـتلای به شراکت بین خود و خدایند . و خداوند هم این امر را ظلم عظیم خوانده است[2] و گناهی نابخشودنی[3] کـه جز با عذاب پاک نمی شود . و آخرالزمان عرصه ابطال پیاپی این شرک است .

۴۶۱- بزرگترین خیر و خدمت تکنولوژی به دین و معنویت اینست که ذات کفر بشر را عیـان و بـرون افکنـی می سازد و این قیامت نفس اماره است و لذا انسان با تمامیت کفرش روبروست و امکـان توبـه ای خالصـانه مهیا می شود برای تصدیق کنندگان . و منکران به اشد شقاوت مبتلا می شوند . بـه هر حـال شرک و نفـاق برمی افتد و این رویاروئی تمامیت کفر و ایمان است و زمینه ظهور امام زمان و مقابله اش با دجّال که همان پرستندگان و صاحبان جهانی تکنولوژی هستند . این مقابله امام با بمب نوترونی است !

۴۶۲- و این رویاروئی کمال نار و کمال نور است ، جمال نار و جمال نور ، زیرا بمب نـوترونی مظهر ظهـور و برون افکنی ذات نـاری جهان است و امام هم مظهر ذات نوری هستی : ظهور از خـویش و ظـهور از غیر . ظهور هستی در خـویش و ظهـور هستی در غیر خـویش ! و ایـن آخـر جهـان همـان تأویـل جهـان است یعنـی اولش !

۴۶۳- تاریخ مجال ریخته شدن ظرف ریخت وجود انسان است در منظر معرفت و باور بشری .

۴۶۴- تاریخ لحظه ای است که بی نهایت کند شده است تا انسان بتواند شاهد بر خلقت خویشتن به دست خدا باشد . پس تاریخ محل تحقق این آیه است که : انسان را بر خلقتش شاهد قرار داده ایم[4] .

۴۶۵- پس تاریخ معنـای شهادت انسان است بر خلق خویشتن ! پس مصداق این آیه است کـه : و کـان شـاهداً مشهوداً[5] !

---

[1] « من مات لم یشرک بالله عز وجل شیئاً دخل الجنة ... و ان زنی و ان سرق » شیخ صدوق، التوحید، ص ۲۵. و« من مات لا یشرك بالله شیئا أحسن أو أساء دخل الجنة » همان ص ۳۰.

[2] « إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ » لقمان، ۱۳.

[3] « إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرى إِثْماً عَظيماً » النساء، ۴۸.

[4] «واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیامة انا کنّا عن هذا غافلین»الاعراف، ۱۷۲.

[5] «وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ» البروج، ۳.

۴۶۶- از آنجا که موجودی که هنوز خلقتش کامل نشده نمی تواند شاهد بر جریان آفرینش خود باشد پس این « شاهد » جز خدا نیست . پس مقام معرفت نفس و عارف و عرفان تماماً مقام حق است و اینست که خود شناسی به خدا شناسی می انجامد . یعنی انسان فقط در مقام خلافت الهی خویش می تواند خود رابشناسد . یعنی انسان حتی قبل از آفریده شدنش هم خلیفه خدا بوده است . و این مقام در جریان معرفت نفس حاصل می شود و اینست که گویند « صوفی غیر مخلوق است »[1] و صوفی ، عارف کامل را گویند که جمال الهی خویش را دیدار کرده باشد و ما این مقام را درک کرده ایم .

۴۶۷- پس تاریخ ، تاریخ عرفان است و عارف کل تاریخ است و شاهد و شهید آن . واینست که محمد ص خود را زمان می خواند[2] .

۴۶۸- تاریخ مجال درک و دریافت و شدن لحظه به عنوان ذات زمان و ابدیت است الساعه !

۴۶۹- هر که تاریخ را به یک آن دید و آنی دید از خسران و جبر تاریخ رها شده است . و این « آن » همان وجود انسان است از منظر عرفان ! و لذا هرکه خود را شناخت عین زمان شد چون محمد ص. و مهد مکان شد چون بو تراب ، پدر خاک[3] !

۴۷۰- هرکه رخش را عیان دید پیر دهر است به عمر زمان . و می میرد بارها و بارها . ولی اگر با مرگش از دنیا نرفت رسول تاریخ و دهر و کائنات است یعنی وارث آدم است و پیر کامل و ساقی وجود !

۴۷۱- فاصله ، حرکت ، سرعت و زمان ، دروغ ترین مفاهیم حواس و اندیشه بشرند ولی دروغی مقدس . این را فهم کن که سر الاسرار توحید و عرفان است . به همین دلیل است که اول و آخر یکی است و این یکی اوست به قول خودش در کتابش[4] !

۴۷۲- فاصله بین زمین تا آسمان هفتم و فاصله بین ازل تا ابد فاصله های مکانی و زمانی نیستند بلکه فاصله های عرفانی هستند و حجابهای جهل و غفلت و نسیان بشرند .

۴۷۳- همه فاصله ها فاصله بین انسان تا خداست فاصله بین خود و خود آ. و خدا ذات خود است و طی این فاصله مستلزم یک نظر است همانطور که خداوند زمین و هفت آسمان را از ازل تا ابدیت هستی به کمتر از نظری آفرید[5] .

۴۷۴- و لذا به همین دلیل می فرماید که : ای مؤمنان مگوئید که خواسته های ما را اجابت نما بلکه بگوئید که خدایا بر ما نظر کن[6] !

۴۷۵- و نظر خداوند بر انسان اجابت رویکرد انسان و نظرش به خدا و وجه الله است و با این نظر است که چشم انسان بینا شده و دیگر فاصله نیست . پس فاصله ها چه مکانی و چه زمانی جمله معلول کوری انسان است این ظلمت است . همانطور که آدمی در شبی ظلمانی کسی را که در یک قدمی او ایستاده نمی بیند و می پندارد که او آنسوی جهان است و یا اصلاً وجود ندارد .

---

[1] « الصوفی غیر مخلوق» کشف المحجوب، ص ۱۳۹؛ چهل مجلس، ص ۱۳۴، فرهنگ ماثورات متون عرفانی، ص ۳۰۱.

[2] «عن النبي ص: انا و الساعه كهاتين؛ پیامبر اسلام ص فرمود:من و ساعت یکی هستیم؛ (در حالی که دو انگشت خود رابه هم چسبانده بود). آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص۱۰۲ و: «بعثت انا و الساعه كهاتين ويشيرباصبعيه فيمدها» صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب قول النبی ص بعثت انا و الساعه کهاتین ، (۳۴۷/۱۱ باب شرح الباری) و « بعثت انا و الساعه كهاتين و يشير باصبعيه فما فضل احدهما على الاخر» جامع ترمذی، باب ماجاء فی قول النبی ص بعثت انا و الساعه کهاتین (٤٥٩/٦-٤٦٠).

و: «من دهرم» محمد بقايي، تصوف در تصور اقبال، ص ۸۵، به نقل ازعلامه اقبال لاهوري.

[3] « إنما أنت أبو تراب» بحار الانوار، ج۳۵، ص ۶۶.

[4] «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ » الحديد، ۳.

[5] «وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما أَمْرُ السَّاعَةِ إِلاَّ كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ» النحل، ۷۷. و«وَ ما أَمْرُنا إِلاَّ واحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ» القمر، ۵۰.

[6] « يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَقُولُوا راعِنا وَ قُولُوا انْظُرْنا وَ اسْمَعُوا وَ لِلْكافِرينَ عَذابٌ أَليمٌ » البقره، ۱۰۴.

۴۷۶- پس بیهوده نیست که در فرهنگ قرآنی ، قیامت ، الساعه (اکنون) نامیده شده است . و این خط بطلان بر معنای زمانیت و تاریخ و فاصله و مکانیت است . یعنی مکان و زمان و تاریخ ، حق کوری و جهل انسان است . زیرا قیامت به معنای هنگام پایان جهان است که دورترین زمان ممکنه از اکنون است . ولی خداوند آنرا هم اکنون (الساعه) می خواند[۱] .

۴۷۷- براستی که زمان چشم زخم ابلیس است به انسان آنهم به بینایی انسان . حاصل هم نگاه و چشم به چشم شدن انسان و ابلیس است . واین زخم چشم انسان از ابلیس درمان نمی شود الا با چشم به چشم شدن انسان و خدا . و اینست راز آیه که : خدایا بر ما نظر فرما[۲] ! این عالیترین و کاملترین دعای انسان است جهت رهایی از خسران و هلاکت که تماماً از زمان است (عصر) که حاصل زخم و کوری چشم انسان است در هم چشمی با ابلیس .

۴۷۸- زمانیت و تاریخ ، زخمی است بر جاودانگی انسان و اخراجش از مقام « حال » که مقام حضرت حق است در جنت حضور !

۴۷۹- پس مقام حال ، مقام لقاءالله و قیامت است و لذا محمد ص پیامبر آخر الزمان است . و دین او راه و رسم فائق آمدن بر تاریخ و جبر زمان و خسران عصر است و لذا او رحمت بر عالمیان است و دینش هم کمال ادیان ! و کمتر از این دین محمد ص نیست .

۴۸۰- پس معمای فضای چهار بعدی یا Spacetime معمای وجود محمد – علی است در تجلی روح انسان. و معمای زمان قهقرایی و رجعت در زمان راز عرفان اسلامی است . و بیهوده نیست که به قول امام صادق ع ذکر شیعیان بایستی « یا محمد یا علی »[۳] باشد و این معنا را دریاب. تا بدانی و باور کنی که همه علوم بنیادین و حقیقی در آخرالزمان علومی محمدی و علوی هستند . تا باور کنی این ادعای علی ع را که «اگر همه حجابها برداشته شود به یقین من افزوده نشود[۴] و من راههای آسمان را از جاده های زمین بهتر می شناسم[۵] و من علم را بنیاد نهاده ام و فرزندم مهدی آنرا کامل خواهد کرد». این حقیقت را نیک فهم کن که درب همه حقایق است .

۴۸۱- تاریخ ، مجال وجود یافتن از عدم است یعنی یکی دیدن هستی و نیستی . پس هدف تاریخ ، توحید است .

۴۸۲- طبق کلام خداوند در کتابش ، ایمان اساس مبارزه با خسران و جبر زمان است (سوره عصر)[۶] از این منظر ایمان به چه معنایی است ؟

۴۸۳- مگر نه اینست که نجات از خسران زمان هم بی زمانی است یعنی اقامت در حال . و قلمرو حال هم دل انسان است و مقیم دل شدن همان مؤمن و ایمن شدن است . ایمنی از بر باد رفتگی در گذار زمان .

۴۸۴- پس ایمان همان اهل دل شدن است زیرا خداوند هم « مؤمن » و مقیم دل انسان است و انسان اهل ایمان همنشین خداست و لذا از خطر و ضرر نابودی در زمان ایمن است .

---

[۱] «یَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللهِ وَ ما يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيباً» الاحزاب، ۶۳. و«وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما أَمْرُ السَّاعَةِ إِلاَّ كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» النحل، ۷۷.

[۲] « يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقُولُوا راعِنا وَ قُولُوا انْظُرْنا وَ اسْمَعُوا وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ أَلِيمٌ » البقره، ۱۰۴. و «وَ لَوْ أَنَّهُمْ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اسْمَعْ وَ انْظُرْنا لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَقْوَمَ ...» النساء ۴۶.

[۳] « يا محمد يا علي يا علي يا محمد اكفياني فإنكما كافيان و انصراني فإنكما ناصران» ابراهيم بن على كفعمى، البلد الامين، ص۱۵۲.

[۴] « لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا » غررالحكم و درر الكلم، ۱۲۰.

[۵] «يَا أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي سَلُونِي عَنْ طُرُقِ السَّمَاوَاتِ فَإِنِّي أَعْرَفُ بِهَا مِنْ طُرُقِ الْأَرْضِ» بحار الانوار، ج۳۹، ص ۱۰۸.

[۶] «والعصر ان الانسان لفى خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصو بالحق وتواصوابالصبر» العصر، ۱-۳.

۴۸۵- همانطور که ذهن آدمی قلمرو دریافت زمانیت است دل هم قلمرو دریافت اکنون و جاودانگی است . و امور قلبی امور حبّی هستند و لذا ایمان از جنس حبّ است منتهی حبّ به خدا و رسول و اولیای او وخاصه حب یک مرد خدا که زنده باشد در دنیا .

۴۸۶- پس بر خلاف ادعای ملاصدرا ، ایمان حاصل فلسفه نیست که فلسفه یک فعالیت کاملاً ذهنی است و اتفاقاً فلاسفه زمانگرا ترین و تاریخ زده ترین انسانهایند و لذا اکثر امامان کفر در تاریخ بشر از فلاسفه بودند . و باید به یاد آوریم که عمرعاص ایدئولوگ دستگاه اموی یک فیلسوف بزرگ بود . و لذا همه شاهان جبار در تاریخ گروهی از این نوع فلاسفه را در دربار می پروراندند که کفرشان را تبیین نمایند .

۴۸۷- اگر گفته شده که « بی امام کافر است »[1] از این روست که ایمان حاصل محبت یک مرد خداست البته امامی زنده و حاضر و نه تاریخی . زیرا امام انسانی فرا تاریخ و بر تاریخ است و این حقیقت معنای امام زمان است: پیشوای زمان ! زیرا مابقی مردم پیشوایشان زمان است و این خسران عصر است که عین کفر است .

۴۸۸- پس کفر همان زمان پرستی و تاریخ زدگی است که قرآن آن را پیروی از سنت پدران نامیده است[2] . که این سنت اگر دینی باشد به اشد کفر یعنی به نفاق می انجامد همانطور که طبق قول قرآن ، نفاق اشد کفر است.

۴۸۹- ایمان یا حاصل محبت ناشی از دیدار با تجلی جمال حق است یا دیدار با کسی که این تجلی را دیدار کرده است زیرا آنکه او را دیده باشد از دیدار جمالش نقش پذیرفته است : همانطور که علی ع می فرماید : هرکه مرا ببیند خداوند را دیده است[3] .

۴۹۰- پس ایمان از جنس عشق لقای محبوب عالم است در درجات لقاء . پس مؤمن یعنی عاشق بمعنای حقیقی کلمه . زیرا هرکه چنین جمالی را دیدار کرده باشد او را در همه بنی آدم دیدار می کند چرا که جمله آدمیان از نقش صورت او صورت پذیرفته اند .

۴۹۱- جمال حق جمال جاودانگی و اکنونیت وجود در کمال ظهور است ولذا این دیدار موجب نابودیِ زمانیت و تاریخ در نفس بشر می شود که قلمرو ابتلای بشر به هراس نابودی است . یعنی جاودانگی است که نابودی را نابود می کند و اینست ذات ایمان !

۴۹۲- و جمال حق با چشم دل دیدار می شود و لذا دل است که کانون عشق و ایمان و جاودانگی است .

۴۹۳- جمال وجود است که ریشه عدم را در آدم بر می کند و اینست معنای ایمان درحد کمالش ! زیرا کفر بشر حاصل هراس از نابودی است و همین کفر زمینه رسوخ تاریخ در نفس بشر است که انسان از هراس نابودی به تاریخ پناه می برد یعنی به عینیت نابودی ! و اینست راز نژاد پرستی بشر !

۴۹۴- پس یکی از علائم ایمان محبت به عالم و آدمیان است زیرا کل جهان را محضر حق و محل ظهور جلال و جمال او در موجوداتش و خاصه انسانها می بیند به عینه و نه به فلسفه ! و اینست که محمد ص مظهر

---

[1] «عن النبی (ص) من مات و لیس فی عنقه بیعة امامٍ مات میتة جاهلیة». شیخ مفید، الفصول المختارة، ص ۲٤٥. و«من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عز و جل ظاهر عادل اصبح ضالّا تائها و ان مات علی هذه الحالة مات میتة کفر و نفاق». کلینی، الکافی، ج۱، ص ۱۸۳و «کل من دان الله عز و جل بعبادة یجهد فیها نفسه و لا امام له من الله فعمله غیر مقبول و هو ضالّ متحیّر». الکافی، همان.

[2] « قالُوا إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ *وَ كَذلِكَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ في قَرْيَةٍ مِنْ نَذيرٍ إِلاَّ قالَ مُتْرَفُوها إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ » الزخرف، ۲۲-۲۳. و«وَ إِذا قيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ» البقره، ۱۷۰.

[3] « قول النبیّ- صلّی الله علیه و آله و سلّم من رآني فقد رأی الحقّ.... و قول أمیر المؤمنین- علیه السّلام أنا وجه الله...» آملی، سید حیدر، جامع الاسرار، ص۲۰۵.

رحمت خدا بر خلق جهان است[۱] زیرا او را دیدار کرده است و اینست که علی ع را سلطان عشق نامیده اند زیرا بلاوقفه او را در عالمیان و آدمیان می بیند[۲] .

۴۹۵- عارف واصل که موفق به دیدار لقای حق گشته نه تنها بی زمان است بلکه مقیم در لا مکان است و همه کرامات وجودی اش حاصل این وضعیت وجودی است . زیرا همه محدودیت های وجودی انسان در جهان حاصل اسارتش در زمان و مکان است و آنکه وجه الله را یافت ، وجه الهی هر چیزی را یافته است . وجه لامکانی مکان را .

۴۹۶- و باید درک کرد که زمانیت همان ابتلای به مکان است . ولی خداوند خطاب به مؤمنان میفرمایدکه بدانید زمین من وسیع است[۳] ! این وسعت ، وسعتی فیزیکی و مکانی نیست بلکه گشایش ماورای طبیعی است

۴۹۷- امر به هجرت ازجمله امور واجب بر مؤمنان است و از ارکان ایمان محسوب می شود که موجب رهایی انسان از اسارت مکان و لذا اسارت تاریخ می شود در درجات هجرت !

۴۹۸- « وسیع » به معنای عریض و طویل نیست بلکه بدین معناست که بسیار بیشتر و برتر و با برکت تر از آن حدی است که از منظر ادراک محسوس بشری دریافت می شود . وسیع بودن ارض خدا برای مؤمنان اشاره دارد به وجه ماورای طبیعی و متافیزیکی و لا مکانی آن ! . و این همان وجه الله زمین و زمان است .

۴۹۹- بیان خاص حقیقت« ارض الهی »[۴] و وسعت ویژه آن برای مؤمنان همان ارض ملکوت است که دربش از دل مؤمن بازمی شود زیرا دل مؤمن خانه و سرزمین خداست . و از این درب است که مؤمن به لامکان وارد می شود و بر زمان احاطه می یابد . و این قلمرو ولایت وجودی و امامت عام است . این همان رحمت خداست که همه چیزها را در بر گرفته است و مکان را به لامکان و زمان را به جاودانگی متصل می نماید عین را به غیب و طبیعت را به ماوراء طبیعت . و این رحمت ، نور محمدی است و حاصل صلوة خدا بر محمد[۵] صلوة محمد بر مؤمنان[۶] و صلوة مؤمنان بر محمد است[۷] . اینست حقیقت صلوات محمدی !

۵۰۰- تا زمانیکه دل آدمی در گرو و اسیر محبوبی کافر کیش و جفاکار است انسان اسیر خسران زمان است و در بند انهدام تاریخیگری . چرا که دل کانون جاودانگی است و لذا آنگاه که خانه کافر می شود ذات را در محاق عدم می افکند و تلاش دل برای نجات خود از عدم به سوی وجود همان ابتلای به تاریخ و زمانیت است .

۵۰۱- اسارت دل در بند محبوبی محدود و میرا همان ابتلای به زمانیت است . این همان ابتلای لامکان به مکان است زیرا دل عرصه لامکان وجود است .

۵۰۲- یا بایستی دل به کسی داد که از مکان و زمان بر شده است و یا باید دل به کمتر از کل جهان هستی لامتناهی نداد ، به همه عالم و آدمیان .

۵۰۳- فلسفه تاریخ ، فلسفه اسارت دل انسان در گل است . از این اسارت دو محصول نهایی پدید آمده است : عشق عرفانی و تکنو لوژی : عارف و ربات !

---

[۱] «وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعالَمينَ » الانبیاء، ۱۰۷.
[۲] «ما رأیت شیئاً إلا و رأیت الله قبله و معه و فیه» قیصری، شرح فصوص ، ص ۱۲۷.
[۳] «يا عِبادِيَ الَّذينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضي واسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ» العنکبوت، ۵۶.
[۴] «قُلْ يا عِبادِ الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذينَ أَحْسَنُوا في هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةٌ إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ» الزمر، ۱۰. و «قالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فيها فَأُولئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصيراً» النساء، ۹۷.
[۵] «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ » الاحزاب، ۵۶.
[۶] «وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَميعٌ عَليمٌ» التوبه، ۱۰۳.
[۷] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْليماً» الاحزاب، ۵۶.

۵۰۴- بی تردید اگر تاریخ و زمان نمی بود چیزی به معنی رشد و تکامل هم برای بشر وجود نمی داشت ولی این رشد و تکامل در سمت رهایی از تاریخ و زمان است که آن مستلزم درک و دریافت جاودانگی در حیات دنیاست و مقیم حال گشتن و بر پایی قیامت : الساعه !

۵۰۵- جریان رشد و تکامل بشر دو وجه دارد که یکی مربوط به امر خلقت است که بدست و اراده خداست و ربطی به بشر ندارد . ولی وجه دومش که مربوط به انسان است همسو و هم اراده شدن با اراده خدا در خلقت خویشتن است که آن مستلزم خود آگاهی و معرفت نفس و خدا شناسی است و لاغیر .

۵۰۶- یعنی انسان غافل از معرفت نفس و خارج از عرصه خود آگاهی از قلمرو رشد و تکامل انسانی خارج است یعنی تکامل او امری یک جانبه و خدائی است که سراسر جدلی و جبری و عذاب آورمی باشد .

۵۰۷- پس باید گفت که تکامل بشر بر دو نوع است : جبری و اختیاری : جاهلانه و عارفانه : کافرانه و مؤمنانه ! ظلمانی و نوری ! فاسقانه و عاشقانه : منکرانه و شاکرانه !

۵۰۸- انسان کامل کسی است که خلقتش در حیات دنیا کامل می شود و ما بقی مردم عمده مراحل تکامل انسانی خود را پس از مرگ سپری می کنند .

۵۰۹- و باید دانست که خلقت تشریعی (تدریجی) انسان در بستر زمان و تاریخ با نبوت آغاز می شود که سر آغاز با خبر شدن و به خود آمدن یعنی شاهد بر خلقت خویشتن شدن و معرفت نفس (عرفان)است همانطور که نبوت و نبی در لغت هم به معنای خبر و با خبر شدن است که غایت آن امامت است که مقام انسان ، کامل می شود .

۵۱۰- و اما در دوران ختم نبوت این مرحله از خلقت روحانی بواسطه معرفت نفس ممکن می شود که نوعی نبوت باطنی یا قلبی است که نبوتی بیواسطه جبرائیل است . یعنی عرفان همان نبوت باطنی دوره آخرالزمان است . عرفان همان علوم نبوی است . و این از برکات کبیر واقعه معراج محمدی و ختم نبوت است و اینست معنای کمال نعمت خدا بر بشر در عرصه آخرالزمان که درب وحی الهی از سوی دل باز می شود . همانطور که در قرآن کریم خداوند به رسولش می فرماید که : از تو درباره علم وحی سئوال می کنند بگو از ذاکرین بپرسید[1] . ذاکرین همانطور که قبلاً به تفصیل گفته شد همان عارفان و اهالی معرفت نفس هستند . و این مقامی برتر از نبوت ووحی محض در دوره قبل از اسلام محمدی می باشد . زیرا به جز انبیای اولوالعزم که به امامت رسیدند مابقی انبیای الهی لزوماً دارای علم وحی نبودند و فقط حامل وحی آنهم در محدوده ویژه هر نبی بودند . از همین منظر است که پیامبر اسلام می فرماید که «زین پس از مؤمنان امت من کسانی پدید می آیند که انبیای بنی اسرائیل به مقامشان در نزد خدا غبطه می خورند»[2]. اینان همان عارفان هستند کسانی چون بایزید بسطامی ، حلاج ، ابن عربی ، روزبهان شیرازی و شمس و عطار و حافظ و دیگران .

۵۱۱- در حقیقت انبیای الهی نردبان تکامل و خلقت انسانی هستند و لذا همواره زنده اند و ارواح طیبه آنان مؤمنان را در این امر یاری می رساند این همان حشر با انبیاء و اولیاء و شهدا و صدیقین است که در قرآن مذکور است[3] .

۵۱۲- به بیان دیگر انسان اهل معرفت نفس (ذکر) در سلوک عرفانی خود مرحله به مرحله به روح قدسی انبیای الهی می رسد تا آنکه نهایتاً به حقیقت دین محمدی نائل می آید و این مقام انسان کامل است همانطور که رسول مکرم اسلام ص می فرماید زین پس فقط رهروان معرفت نفس هستند که به حقایق دین من نائل می

---

[1] «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلاَّ رِجالاً نُوحي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» النحل، ۴۳.

[2] « روی انه صلی اللّه علیه و آله قال: ان للّه عبادا لیسوا بانبیاء یغبطهم النبیون » ملاصدرا، شواهد الربوبیه ، همچنین : « قال رسول الله (ص) یبعث الله عبادا یوم القیامة ... بمنزلة الانبیاء و لیسوا بانبیاء و بمنزلة الشهداء و لیسوا بشهداء ... فقال من هم یا رسول الله ، قال: فوضع یده علی منکب علی (ع) فقال : هذا و شیعته» ، بحارالانوار، ج٦٥، ص ١٥.

[3] «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفيقاً»النساء، ۶۹.

آیند که عالیترین این حقایق لقاءالله و امامت عام است . زیرا امامت خاص فقط از آن ائمه اطهارع می باشد که نور هدایت عارفانند یعنی مصداق نور علی نور می باشند .

۵۱۳- پس در حقیقت باید دانست که انبیای الهی در طول تاریخ همان جریان و یا نردبان فرارفتن از تاریخ و خروج از زمان هستند که اهل معرفت را در این خروج یاری می دهند و ما این یاری را در مقام شهود یافته ایم . پس این معارف به مثابه نظریه پردازی و فلسفه بافی نیستند بلکه حقایقی عینی و یقینی می باشند .

۵۱۴- پس نبوت جریانی فراتاریخی و لا مکانی است در بطن زمان و مکان . پس باید دانست که بشریت و خاصه اهل معرفت تا چه حدی به وجود قدسی این بزرگان مدیون هستند و آنانکه منکر این حقیقت هستند از معرفت و عرفان بیگانه اند .

۵۱۵- پس در حقیقت یک سالک معرفت تا کمالش همه مراتب سلوک حقایق و مقامات نبوی را در نفس خود طی و تجربه و درک و تصدیق می کند مثل سلوک آدمی ، ادریسی ، نوحی ، ابراهیمی ، هاجری ، ایوبی ، یوسفی ، موسوی ، مریمی ، عیسوی ، و محمدی . و پس از ورود به قلمرو امامت هم همه امامان دوازده گانه را درک نموده و عاقبت با امام دوازدهم محشور و همنشین می شود که مقام غیبت است در انتظار ظهور جهانی ! و اینان یاران امام زمان در دوره ظهور جهانی آن حضرت می باشند .

۵۱۶- به بیان دیگر هریک از انبیاء و اولیای سلف به مثابه درب ورود به طبقه ای از وجود خویشتن هستند تا الحاق به ذات که عین الحاق به امام زمان است . زیرا آنان کاشفان و نخستین یابندگان وجودند و در فطرت انسان حضور دارند . این بیانی دیگر از حقیقت وحدت وجود انسانی است .

۵۱۷- به بیان دیگر راه خروج از تاریخ و خسران عصر همان راه استقلال وجودی آدم و حوا از یکدیگر است همانطور که ابتلای وجودی این دو سر آغاز ابتلای به زمانیت و تاریخ بوده است و هبوط از جاودانگی (حال) .

۵۱۸- این استقلال وجودی زن و مرد از یکدیگر نیز به همان دوراه و روش مذکور ممکن می شود : جبری یا اختیاری ، کافرانه یا مؤمنانه ، جاهلانه یا عارفانه ، دوستانه یا خصمانه ! و این در آخرالزمان اجتناب ناپذیر است که مرد حوای ذاتش را بیافریند و زن آدم ذاتش را یا با مهر و ایمان و معرفت یا به قهر و کفر و ضلالت .

۵۱۹- درک عرفان وجودی رابطه آدم و حوا اساس درک تاریخ است و تمدن و آخر الزمان ! بنگرید که چگونه تمدن مدرن راز بقای شیطانی خود را برابری زن و مرد می داند .

۵۲۰- و اصولاً هیچیک از پدیده های بشری بدون توجه به عرفان رابطه زن و مرد قابل فهمی اساسی و حقیقی و راهگشا نخواهد بود همانطور که هیچ خوشبختی و بد بختی نیست که در خارج از این رابطه پدید آمده باشد . این منظری کاملاً دینی و قرآنی است نه فرویدیستی . فروید هم اهمیت این رابطه را برای نخستین بار در تمدن مغرب زمین کشف نمود ولی حقیقت آنرا نیافت زیرا منکر معارف دینی بود . همچون مارکس که به اهمیت خارق العاده تاریخ پی برد ولی حقیقت آنرا درک نکرد و در سطح ماجرا باقی ماند زیرا او هم منکر معارف دینی بود . همچون هگل که به ارزش معجزه آسای دیالکتیک در معرفت بشری آگاه شد ولی اسیر الهیات منحرف کلیسای مسیحی بود و لذا غایت دیالکتیک را که دیالکتیک دیالکتیک بود در نیافت و در ثنویت و تثلیث باقی ماند و راه به توحید نبرد زیرا به خود دیالکتیک نگاهی دیالکتیکی نداشت و لذا دیالکتیک را همچون خدا مقدس نمود و بلکه خود خدا پنداشت .

۵۲۱- حقیقت و راز نبوغ آدمی در همه امور و زمینه ها چیزی جز حاصل تلاش انسان جهت نزدیک شدن به حریم قدسی اکنون وجود نیست آگاه و نا آگاه ! ولی آنان که آگاهانه در این راه جهاد میکنند در حریم اکنونیت وجود داری مقام و اقامت می شوند و اینان عارفانند که سلاطین علم و اندیشه و هنر و دین و عشق و کمال هستند و کاملترین نوابغ بشری محسوب می شوند .

۵۲۲- خداوند همه آحاد بشری را در مراحل گوناگون زندگیشان بارها از تجربه قدسی « حال » می چشاند تا در آن تأمل و تفکر نموده و به سویش راغب شوند ولی متأسفانه اکثر انسانها این تجربه گرانقدر را به

نسیان سپرده و گاه به حساب نبوغ شخصی خود آورده و کوس انا الحق می زنند قبل از آنکه به حقی رسیده و این کرامت و نظر الهی را درک کرده باشند .

۵۲۳- این تجربیات آنی « حال » کانونها و نورهای قدسی در باطن هستند که می توانند منابع ابدی ذکر و معرفت شوند ولی اکثراً از یاد می روند این تجربیات همان بارقه های عرفانی روح هستند که تحت الشعاع روشنایی ماندگارشان می توان اعماق وجود را کاوید . این تجربیات همان آیات الهی در آفاق و انفس می باشند که در قرآن کریم ذکرشان آمده است[1] .

۵۲۴- حضرت رسول اکرم ص می فرماید: « نبوت به پایان رسیده است ولی مبشرات ادامه دارد که باقی مانده نبوت در نفس بشرهستند که به صورت رؤیاهای صادقه بارز می شوند»[2]. این رؤیاها یا مبشرات در اکنونیت های وجود آدمی ظاهر می شوند و لذا تعقیب عرفانی آنها آدمی را به قلمرو اکنون هدایت می کند که غایتش به لقاءالله می رسد و مقام حال که ظهور جاودانگی وجود انسان است . ما این حقیقت را نیز به شهود دریافته ایم .

۵۲۵- همه انسانها ازاین نوع مبشرات و رؤیاها در زندگیشان داشته ولی به نسیان سپرده اند اینها انوار نبوی آخرالزمانی است که برای هدایت بشر در نفوس باقی مانده است .

۵۲۶- عرفان تاریخ از منظر توحید و قرآن خلاقترین و مؤثرترین موضوع عرفانی در حیات انسان مدرن است که می تواند انسان مدرن را از بسیاری دامها و مفاسد برهاند و از بسیاری دیگر مصون دارد .

۵۲۷- تبیین قرآنی و عرفانی نظریات غیر اسلامی ، حق است و لازم . همچنین تبیین و تفسیر اندیشه های قرآنی و عرفانی با استفاده از نظریات غیر اسلامی نیز حق و ضروری است بشرط آنکه از حقیقت آن اندیشه ها نکاهد و انکار و تحریفش نکند . ولی آنچه که نا حق و خطرناک است تصدیق و تقدیس نظریات غیر اسلامی با الفاظ و معارف قرآنی و عرفانی می باشد که عین شرک و نفاق است . هر تبیین و تفسیری که نهایتاً منجر به ابطال احکام شرع و اصول و مبانی عملی و نظری و دینی و اخلاقی و فطری بشر شود نا حق است . هر چند که خواه نا خواه و آگاه و نا آگاه چنین تفاسیر انحرافی هم همواره وجود داشته است که خود دارای حقی دیگر است و آن حق ابطال می باشد .

۵۲۸- انسان یا بواسطه معرفت نفس و ذکر در نفس خود نقب می زند و به ذات هستی خود می رسد که قلمرو اکنونیت جاوید و وجود فی نفسه و حضور خداست و نجات از تاریخ و خسران آن . و یا از طریق برون افکنی تکنولوژیکی به نوعی تزکیه ظلمانی و جبری نفس می رسد و در رویارویی با ذات خود احساس نابودی می کند زیرا در باره اش معرفت ندارد . واینست راز خود کشی های جمعی در آخر الزمان . این خود کشی تلاشی شیطانی برای نجات از نابودی حاصل از برون افکنی تکنولوژیکی نفس است . اگر انسان مدرن به معارف عرفانی گرایش بیشتری دارد از همین بابت است .

۵۲۹- احساس هیچی و پوچی در نسل تکنولوژی پرست حاصل این برون افکنی نفس بواسطه تکنولوژی است که در حال شتابی روز افزون می باشد . گرایش به روان گردان و مخدرات و داروهای اعصاب و روان و خود کشی نوعی فرارازاین احساس هیچی و نابودگی است که فراری مذبوحانه است که این حس پوچی و نابودی را شدیدتر می سازد و لذا مخدرات قدرتمند تر به بازار می آید .

۵۳۰- ظهور انواع داروهای مخدر و محرک و روان گردان حاصل منطقی و نفسانی رشد تکنولوژی در بشر است . تخدیر روان به معنای کاهش گردش آن است که در نقطه مقابل شتاب فزاینده تکنولوژی در نفس بشر قرار دارد . و به بیانی دگر تکنولوژی که موجب برون افکنی نفس می شود و مواد مخدر و روان گردان موجب درون گرائی است که در نقطه مقابل برون گرایی تکنولوژیکی قرار دارد که البته این درون گرایی مصنوعی و شیمیایی کمترین خیری به حال انسان ندارد و خسرانی مضاعف است .

[1] «سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيد» فصلت، ۵۳.

[2] «ذهبت النّبوّة فلا نبوّة بعدي إلّا المبشّرات: الرّؤيا الصّالحة يراها الرّجل أو ترى له» نهج الفصاحه؛ ص ۴۹۵. و « لم يبق من النّبوّة إلّا المبشّرات: الرّؤيا الصالحة» همان، ص ۶۳۶.

۵۳۱- اینست که ایدئولوگهای نظام تکنولوژیستی در جهان به صلاح و بقای این نظام می دانند که مستمراً مخدرات و روان گردانهای قویتری وارد جوامع شهری شوند و گرنه جوامع صنعتی دچار طغیانها و شورش های افسار گسیخته شده و این نظام را بر می اندازند . اینست که قدرتمندترین اندیشه های ضد صنعتی در جوامع صنعتی رخ نموده است که با کل نظام تعلیم وتربیت مدرن عداوت دارد . واین جریانات را فقط از طریق مخدرات قدرتمندتری مهار می کند و این یک سیاست امنیتی در سراسر جهان مدرن است که مدیریت می شود . ولی به هر حال در بلند مدت کل این تمدن به سوی خود براندازی فنی و انسانی می رود و این امری اجتناب ناپذیر است .

۵۳۲- اگر انسان مدرن به معارف عرفانی گرایش بیشتری یافته است به دو دلیل است یکی اینکه به احساس پوچی و فنا نزدیکتر شده است و دیگر اینکه امید به سعادت و نجات دردنیا را روز به روز بیشتر از دست می دهد و باورش به وعده های علمی و فنی و اقتصادی و سیاسی مستمراً کمتر می شود . و این زمینه جهانی ظهور ناجی است .

۵۳۳- در این دوران شدیدترین خسرانها و عذابها و بن بست ها و مفاسد و مظالم نصیب جوامع مسلمانی می شود که از دولتهای تکنوکرات و صنعت پرست بر خوردارند و به رقابت با غرب می پردازند و لذا این جوامع دچار انقلابات پی در پی هستند که جهت رهایی از نفاق دینی و فرهنگی می باشد .

۵۳۴- بزرگترین خیر و خدمت ذاتی تکنولوژی به معرفت و دین اینست که امکان شرک زدائی و دین خالص و معرفت ناب توحیدی را برای اهلش مهیاتر می سازد و نا اهلش را هم جبراً به سوی کفر بی ریا می کشاند که برتر از نفاق است و به ایمان و نجات نزدیکتر می باشد . خدمت تکنولوژی به معنویت بشری درست مثل خدمت ابلیس به دین خالص است .

۵۳۵- بنابراین منظور ما از این معارف در این رساله مطلقاً نبرد فیزیکی با تکنولوژی و فرهنگ آن نیست بلکه شناخت ماهیت آن است . هرچند که این نبرد بالاخره در پایان تاریخ رخ خواهد نمود آنهم بدست تکنولوژی زدگان و کافران خالص نه مؤمنان و عارفان !

۵۳۶- منطق ذاتی تکنولوژی همانطور که قبلاً نشان دادیم اراده به برون افکنی و ظهور است این عین منطق نفس اماره در کافران است و لذا فرهنگ تکنولوژیکی عین فرهنگ کفر است و اینست که در عصر شکوفایی غایت تکنولوژی شاهد ظهور اشد کفر بشر هستیم و این اراده به طور فزاینده ای تا اعماق نفوس بشر رسوخ می کند و هیچ جائی برای شرک و ریا و نفاق باقی نمی گذارد و بنیاد زهد ریایی در تاریخ را بر می اندازد . و لذا کفر مطلق می ماند و ایمان مطلق !

۵۳۷- ایمان و عرفان ناب هم مظهر اراده به ظهور است ولی ظهور حق از ذات الهی خویشتن به عشق دیدار با جمال پروردگار و لقاءالله . در حالیکه این اراده در کفر اراده به تحقق و اثبات من خویش است و در ایمان هم عشق به امحای « من » و اثبات حق است از خویشتن ! ظهور کفر « منی » است و ظهور ایمان هم هوئی است .

۵۳۸- پاکسازی نفس از غیر خود یا بواسطه نور معرفت و ذکر انجام می شود و یا بواسطه فعالیتهای تکنولوژیکی و فیزیکی . تزکیه نوع اول به ذات عرفانی و عرش خدا در خویشتن می رسد و برون افکنی نوع دوم به هیچی و پوچی و نیستی می رسد . در نوع اول ذات همچون نور وجود حق تجلی می کند و در نوع دومش ظلمت عبث و عدم عارض می گردد . نوع اول به ایمان خالص و نوع دوم به کفر خالص می انجامد .

۵۳۹- یکی از ویژگی زمان و تاریخ اینست که انسان هستی جاودانه و ابدیت وجودش را دمادم به کمک مرگ و نیستی تجربه و درک می نماید و لذا قدر وجود را می یابد و اگر چنین نمی بود جاودانگی و هستی انسان به چنان سهویت وغفلت ونسیانی می گرائید که عین نیستی می بود . زیرا وجود چیزی جز آگاهی بر وجود نیست و این خود آگاهی را بایستی مدیون تاریخ و زمان بود که مستمراً مرگ و نیستی را به انسان می چشاند . در حقیقت ، نیستی جاری در تاریخ برای انسان غافل و اسیر نسیان ، هستی بخش است .

۵۴۰- انسانیت محصول دیالکتیک هستی و نیستی است و هرکه بر این دیالکتیک اشراف و معرفت بیشتری یابد از انسانیت و هستی انسانی برتری بر خوردار است .

۵۴۱- از تجربه تاریخی وجود در گذار عمر فردی و جمعی تنها چیزی که به یادگار و به خاطر می ماند انسانهای زندگی هر فردی هستند که می آیند و می روند و جریان آشنایی ها و دوستی ها و شراکتها و همزیستی ها و قهرها و جدائی ها و عداوتها و قتال ها .

۵۴۲- تجربه هستی و نیستی برای هر فردی جز در روابطش با سائر انسانها حاصل نمی آید در روند آشنایی ها و جدائی ها .

۵۴۳- آشنایی و دوستی ، هستی بخش است و قهر و جدائی هم نیستی آفرین . و اما انسانیت حاصل دیالکتیک فرارونده و توحیدی هستی و نیستی در رابطه است که انسان را به فراسوی هستی و نیستی می برد . و این حاصل تاریخیت و زمانیت وجود انسان است .

۵۴۴- زمان برای انسان کارگاه همه مفاهیم و ارزش های نیک و بد است که از دیالکتیک بود ونبود سر بر می آورد . و لذا معرفت که نور وجود است حاصل تاریخیت انسان است . و اینست که به نظر ما آن شجره ممنوعه همان شجره زمان وتاریخ است همانطور که معنای لغت شجره هم این حقیقت را تداعی می کند .

۵۴۵- پس اگر شجره ممنوعه را در آن واحد هم منشأ ذاتی و تأویلی تاریخ و زمانیت وجود انسان بدانیم و هم منشأ عشق جنسی و هم گوهره عدمیت مجسم و هم بستر خود آگاهی و معرفت ، جمله درست است و هم شجره فراق !

۵۴۶- همانطور که به قول علی ع هر چیزی به ضدش فهم می شود[۱] این فهم در بستر تاریخیت ممکن شده است . و اصلاً دیالکتیک بعنوان کارگاه ادراک و معرفت بشری محصول تاریخ است و لذا ذات تاریخ جز بواسطه درک ذات دیالکتیک ممکن نیست . و این سخن از سقراط حکیم که دیالکتیک عرش معرفت است بر حق است . و بلکه باید گفت که دیالکتیک تنها گوهره و کارگاه معرفت است وعرش معرفت عبارت است از دیالکتیک دیالکتیک که همان ذات شناخت شناسی می باشد و ذات توحید .

۵۴۷- در عین حال باید درک کرد که دیالکتیک بزرگترین عارضه و مرض اندیشه انسان است که بسیار اندک متفکرینی توانسته اند به ذاتش راه یابند و دیالکیتیک دیالکتیک را فهم نمایند واز گردونه آن خارج شوند و به عرش توحید برسند .

۵۴۸- اساس همه تضادها و دیالکتیک ها بر تضاد بین وجود وعدم است ولی دیالکتیک دیالکتیک که منجر به رهایی از دیالکتیک می شود درک ذاتی یگانگی وجود و عدم است که این عین ابطال دیالکتیک بعنوان منشأ همه مرض ها و فریب هاست در عین حال که منشأ همه معارف و ارزش ها ست .

۵۴۹- انسان اگر وجود پروردگار را بعنوان منشأ وجود ووجود فی نفسه عین عدم نیابد و عدم و وجود را امری یگانه نبیند هرگز از تضاد و دیالکتیک و دوگانگی رهایی ندارد و این کار عارفان بزرگ است .

۵۵۰- قبل از خلقت جهان ، جز عدم نبود و آن عدم هم خدا بود که وجود مطلق و فی نفسه بود . اینست آن حقیقتی که می توان به یاریش بر دیالکتیک و تاریخ فائق آمد و موحد شد .

۵۵۱- تاریخ بستر مادیت وجود است . یعنی همان جریان سقوط در درک اسفل السافلین است . و اینست که آدمی به میزانی که اسیر تاریخ است اسیر مادیت و ماتریالیزم است .

۵۵۲- برخی از شاگردان مبتدی دیالکتیک و وحدت وجود بسرعت خود را از تعهدات اخلاقی و ارزشی معاف می پندارند و به تساوی نیک و بد می رسند ولی در این لاقیدی به اشد دامها و عذابها مبتلا می شوند و بالاخره دست از این بازی کودکانه بر می دارند .

---

[۱] «تعرف الاشیاء باضدادها».

۵۵۳- آری همه ارزشهای دنیوی در عرصه عمل نسبی هستند ولی همین نسبیت اخلاقی در صورتی ممکن می آید که ایمان به مطلق بودن این ارزشها وجود داشته باشد . زیرا کسی که ارزشهای اخلاقی را ذاتاً نسبی می داند در عمل توان تعهد به حداقل آنرا نمی یابد و تباه می گردد . زیرا کسی که حق نیکی را در قبال بدی ادا نمی کند هرگز از ثنویت خیر و شر فرا نمی رود و اینست که علی ع می فرماید : «هر چیزی را غایتی است و اسلام را هم غایتی است پس با ادای حقوق اسلام به غایتش برسید و از آنجا برای خدا خروج کنید»[1]. این خروج از ثنویت و دیالکتیک و تاریخ و مادیت و خسران است به سوی توحید ! این عروج از پلکان شریعت است به سوی جمال حقیقت . حقیقتی که منشأ شریعت است .

۵۵۴- و این عین کلام خداست در سوره تین که:« انسان را در عالیترین مقام آفریدیم و در پست ترین پستی ها ساقط کردیم مگر اینکه ایمان آورده و به صلح در آید تا به اجری بی پایان برسد . پس اینک چه چیزی تو را در دین خدا تکذیب می کند»[2]. که عالیترین مقام همان جاودانگی است و پست ترین آن ابتلای به نابودی است که محاق تاریخ می باشد و جز از طریق دین خدا نمی توان از این محاق نابودی رهایی یافت . و نیز اینکه می توان در همین دنیا به گوهره جاودانگی که اجر بی پایان است دست یافت .

۵۵۵- بنابراین دین خدا همان نردبان صعود به جاودانگی و مقام اعلائی است از قعر درک اسفل که تاریخ و نابودگی است و هرکه دین را تکذیب کند در این درک اسفل می ماند و تاریخ پرست می شود یعنی پستی پرست ! نگاه کنید به ماتریالیزم تاریخی مارکس در فلسفه و سرنوشت پست همه نژاد پرستان و حال و ماده پرستانی که دین را تکذیب کرده اند و یا با آن بازی می کنند و فقط مذهب تاریخی را بازیچه امیال خود نموده و از دین فطری و عرفانی روی گردان هستند .

۵۵۶- پس تاریخ بهمان میزان که نسیان آور است به خود آور است که عنصر بخود آئی تاریخ همان دین و بیداری فطرت دینی است یعنی نبوت .

۵۵۷- باید درک کرد که ورود بر فطرت دینی سر آغاز نبوت است و هر تازه وارد دینی بواسطه بیداری فطری یک نبی است در مقام حضرت آدم ع که باید این نردبان را تا محمد بالا رود و در آنجا با خدایش دیدار کند به نور حقیقت محمدی . و اینست رستگاری و فتح المبین و اجر بی پایان . و چون نبوت بیرونی ختم شده است این امر با حرکت جوهری و معرفت نفس حاصل می آید یعنی عرفان !

۵۵۸- پس عرفان یک مکتب یا فرقه خاصی نیست بلکه دین خدا در آخرالزمان و عرصه ختم نبوت است غیر از این دینی نیست که هدایت بخش باشد . و این معنای حقیقت تقیه درتشیع است .

۵۵۹- آخرالزمان ، تاریخ روز هفتم خلقت تکوینی است : روز پنجاه هزار ساله!

۵۶۰- عمل صالح که در قرآن کریم عموماً متعاقب ایمان است بمعنای صلح با خود و وضعیت موجود است که عین صلح با خداست . یعنی پذیرش حق این هبوط و سقوط در درک اسفل(تاریخ _ زمان) و سپس تلاش برای صعود و عروج بواسطه دین خدا .

۵۶۱- یکی از مهمترین و جامعترین عمل صالح همان هجرت از زادگاه و وطن است که در قرآن مکرّر است[3] که این هجرت از مکان تاریخی است و عین هجرت از زمان است و صعود و عروج از آن . و این بزرگترین تقوا به معنای ترک عادات است[4] .

---

[1] «ان للاسلام غاية فانتهوا الى غايته و اخرجوا الى الله مما افترض عليكم من حقوقه» غرر الحكم و دررالكلم، ج۱، ص ۸۶.

[2] «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ في أَحْسَنِ تَقْويمٍ *ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلينَ *اِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ * فَما يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ *أَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحاكِمينَ» التين، ۴-۸.

[3] « إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ الَّذينَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا في سَبيلِ اللَّهِ أُولئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ» البقره، ۲۱۸. و «انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُون« التوبه، ۴۱. و ...

[4] «افضل العباده غلبة العاده» غرر الحكم و درر الكلم، ۱۹۹. و«الفضيلة غلبة العادة » همان،۳۲۲.

۵۶۲- باید درک کرد که مکان تجسم زمان است و زمان تأویل آن .

۵۶۳- تاریخ دو وجه یا دو مرحله دارد : تاریخ نزادی و تاریخ نژادی ! تاریخ نزادی قلمرو خلقت تکوینی است که در قرآن شش روز دارد . این تاریخ را می توان تاریخ قدسی یا اعلائی دانست . و تاریخ نژادی همان تاریخ نسل بشر بر روی زمین است که با هبوط آدم آغاز می شود و برای هر فرد بشری همان تاریخ عمر او از به دنیا آمدن از بطن مادر است که همان سقوط در درک اسفل السافلین می باشد و تاریخ اسفلی و مادی است .

۵۶۴- به یاری دین خدا می توان از قلمرو تاریخ نژادی و اسفلی به قلمرو تاریخ نزادی و اعلائی عروج کرد. یعنی از تاریخ تشریعی به تاریخ تکوینی ارتقاء یافت به یاری شریعت و معرفت نفس (ذکر) .

۵۶۵- پس این خروج و عروج از تاریخ تشریعی (نژادی) به تاریخ تکوینی (نزادی) تماماً جهاد با نژاد است در درون و برون خویشتن یعنی رهایی از شجره ممنوعه ! و نخستین کسی که این جهاد را به کمال رسانید ابراهیم ع بود و هاجر ع .

۵۶۶- و باید دانست که شاقه ترین بخش از این جهاد اکبر بر علیه تاریخ نژادی همانا دین نژادی است که از راه تاریخ به انسان می رسد که در نقطه مقابل دین فطری – ذکری – عرفانی قرار دارد و این جهادی بس لطیف و دقیق است که جز به یاری روح نازل شده و یا اطاعت عرفانی از پیر ممکن نمی آید .

۵۶۷- « و اوست که شب و روز را پدید آورد تا به یاد آورید »[1] قرآن – شب و روز چرخه گردش افلاک و سنجش زمان و بستر تاریخ است که هم قلمرو عادات و سهویت و تکرار و نسیان و عبث است و هم ذکر و به یاد آوردن تاریخ اعلائی . و لذا سپس می فرماید که « آنانکه شب را به صبح می آورند با عبادت همانا بنده خدای رحمان هستند »[2] یعنی به رحمت خداوند متصل می شوند که جاوانگی و اعلائی و عزت وجود است . زیرا شب زنده داری به قصد عبادت و معرفت یک جهاد اکبر بر علیه روند افلاکی زمان است و درست مثل شنا در جهت مخالف جریان آب است . این همان امر رجعت الی الله است از درک اسفل به عرش رحمان و مقام احسن تقویم !

۵۶۸- اینست که خداوند در قرآن کریم به رسول و مؤمنان امر به شب زنده داری می کند که لااقل بخشی از شب را بیدار بمانند و به فکر و ذکر مشغول باشند زیرا « در شبها کلام خدا در قلوب مؤمنان بسیار شدید است»[3] . قرآن - چرا که خدا همواره با بنده اش است . « هر کجا که باشید او با شماست »[4] قرآن – و در شب زنده داری عبادی و عرفانی است که بنده حضور خدا را در خود درک می کند و چه بسا کلامش را به گوش دل می شنود زیرا در جهاد با روند زمان است و در مسیر رجعت به تاریخ اعلائی و عرش رحمانی . طبق آیات مذکور درک می کنیم که سمت عرش رحمان همان دل است که کلام خدا در آنجا شدید و نزدیک است .

۵۶۹- انسان به عنوان یک موجود فیزیکی درب متا فیزیک است . و بعنوان قطعه ای از مکان ، درب لا مکان است و بعنوان برشی از تاریخ درب قیامت و ازلیت است . و لذا عمل صالح بمعنای صلح انسان بخویشتن عین صلح او با ماورای طبیعت و خداوند است و این صلح اساس رهایی انسان از اسارت تاریخ و دهر و عصر است . و اینست مقام عبادالله الصالحین که در پایان هر نمازی بر آنان سلام می کنیم و در قرآن کریم نیز درخواست الحاق به صالحین به اهل ایمان تلقین شده است . پروردگارا مرا به صالحان ملحق فرما[5] !

---

[1] «وَ هُوَ الَّذي جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرادَ شُكُوراً» الفرقان، ۶۲.

[2] «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً *وَ الَّذينَ يَبيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِياماً» همان، ۶۳-۶۴.

[3] «إِنَّ نَاشِئَةَ الَّيْلِ هِىَ أَشَدُّ وَطْا وَ أَقْوَمُ قِيلاً » المزمل، ٦.

[4] «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ»الحديد، ۴.

[5] «تَوَفَّني مُسْلِماً وَ أَلْحِقْني بِالصَّالِحينَ» يوسف، ۱۰۱. و «رَبِّ هَبْ لي حُكْماً وَ أَلْحِقْني بِالصَّالِحينَ» الشعرا، ۸۳.

۵۷۰- و اینکه می فرماید «که ما از رگ گردن به او نزدیکتریم »[۱] این « ما » همان خداوند به همراه صالحین و مخلصین است که در ذات هر انسانی حضور دارد . و اینست که می فرماید « آنانکه در راه خدا تنها شدند با انبیاء و اولیاء و شهدا و صدیقین محشورند و اینان خوب رفیقانی هستند »[۲] . در هر کجا که خداوند در کتابش خود را به ضمیر « ما – نحن – انّا » می خواند منظور همین حقیقت است هر چند که محی الدین ابن عربی این ضمیر « ما » را حضور خداوند بواسطه اسمایش می داند که چندان معقول و تو حیدی نمی نماید زیرا وحدانیت الهی در تجلی اسمای او موجب کثرت نمی شود . ولی این تفسیر تناقض چندانی با بیان ما ندارد زیرا اولیای الهی محل تجلی اسمای الهی هستند پس این همان است ولی بیان ما توحیدی تر و قرآنی تر است و معنای این آیه فقط با بیان ما درست می آید که « او باد را می فرستد و ما آب را نازل می کنیم »[۳] که منظور از « ما » خداوند بر عرش رحمان است بهمراه حاملان عرش . و « او » هم شخص امام یا قطب زمان است در عالم ارض . چرا که « اولیای الهی » در لغت به معنای یاری دهندگان خداست همانطور که همو می فرماید که : آنانکه خدا را یاری کنند خدا هم یاریشان می کند[۴] .

۵۷۱- یعنی آنانکه از سیطره و اسارت زمان و تاریخ رها شده اند و به هستی تکوینی و اعلائی رسیده اند دارای قدرت تکوینی (کن فیکون) می باشند و بر تاریخ تشریعی بشر احاطه و اقتدار دارند در سلسله مراتب توحید و تقرب . و این همان معنای امامت زمان است که در مرکز آن امام مطلق قرار دارد که بر محورش سائر صالحین و مخلصین هستند و تاریخ را مدیریت و رهبری می کنند .

۵۷۲- « آیا می دانید که بر انسان روزگاری گذشت که در آن دهر هیچ چیزی به یاد نمی آورد »[۵] قرآن – این نسیان دهری بشر یکی مربوط به عرصه تاریخ کلان بشر است که مربوط به دوران قبل نبوتهاست و دیگری هم مربوط به دوره جاهلیت عمر هر فردی است که هنوز به بیداری فطرت دینی و نبوت باطنی نرسیده است هر چند که دارای دین موروثی (دهری) بوده باشد . آیه مذکور که سر آغاز سوره دهر است حامل حقیقتی عظیم در فلسفه تاریخ و روانشناسی وجودی قرآن است . این همان دوره ای است که انسان از کل عمر گذشته اش فقط غیر خود را می تواند به یاد آورد و هیچ اثری از خود در غیر خود نمی یابد . این همان نسیان و غفلت در منطق قرآن است که عرصه حاکمیت غرایز حیوانی در بشر است و بشر فقط یک حیوان دو پا است با غرایز بسیار شدید و افسار گسیخته که حامل نور معرفت نفس (ذکر) نیست .

۵۷۳- یکی از حکیمانه ترین و عمیق ترین سخن مارکس به تبعیت از هگل اینست که خود آگاهی تاریخی قدرتمند ترین و بلکه تنها عنصر بیداری و رهائی انسان از اسارت ابزار و تکنولوژی است . که البته این اندیشه در ایدئولوژی کمونیسم تبدیل به امری بغایت سطحی و تبلیغاتی شد و از محتوای عظیم فلسفی – عرفانی خود تهی گردید .

۵۷۴- خود آگاهی تاریخی مغز معنای عرفان اسلامی در قرآن است و به نظر ما خود هگل و مارکس در مطالعه متون ترجمه شده فلسفه وعرفان اسماعیلیه و فاطمیان به این حقایق دست یافته و آنرا دین زدائی (سکولار) نمودند و لذا از روح ساقط کردند و در معنای ماتریالیزم تاریخی مسخ نموده و از جامعه امام زمانی در آخر الزمان ، کمونیزم محض اقتصادی – تکنولوژیکی حاصل نمودند که البته از همین جنبه مادی هم شباهت بسیاری به جامعه امام زمانی طبق روایات شیعی ما پیدا کرده است . « کار به اندازه توان و بر داشت به اندازه نیاز » که شعار فاز دوم کمونیزم مارکس است شباهت بسیاری به جامعه صلواتی در روایات شیعی دارد .

۵۷۵- روح حاکم بر بخش عمده ای از حکمت های قرآنی همانا بخود آئی تاریخی و عبرت و ذکر است که قبلاً به تفصیل واضح شده است در حقیقت قرآن نخستین کتاب حامل فلسفه تاریخ و خود آگاهی تاریخی است و قصص قرآنی تماماً بر این مبنا توصیف شده اند که البته فلسفه تاریخ مارکس و هگل دراین قیاس بسیار

---

[۱] « نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» ق، ۱۶.

[۲] «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفيقاً » النساء، ۶۹.

[۳] «وَ هُوَ الَّذي أَرْسَلَ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً »الفرقان، ۴۸. و «وَ هُوَ الَّذي يُرْسِلُ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذا أَقَلَّتْ سَحاباً ثِقالاً سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنا بِهِ الْماءَ فَأَخْرَجْنا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ كَذلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » الاعراف، ۵۷.

[۴] «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ » محمد، ۷.

[۵] «هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» الدهر، ۱.

سطحی و تک بعدی است که فقط بر جنبه مادی تکیه دارد و فرهنگ و آگاهی را معلول و روبنای مادیت می داند و از نظر ما کاملاً معکوس است . ولی با اینحال تکیه بر این خود آگاهی تاریخی بود که فلسفه مارکس را تبدیل به یک مذهب واحد جهانی ساخت و به مدت لااقل یک قرن کل جوامع بشری را منقلب نمود و موجب جهشی عظیم در سر نوشت جوامع مدرن گردید و حتی اندیشمندان و طبقات مذهبی را به مراتب شدیدتر تحت تأثیر خود قرار داد . واین یک عبرت بزرگ تاریخی برای اهل معرفت است .

۵۷۶- چرا یک اندیشه شدیداً مادی و ضد مذهب توانست فطرت مذهبی انسان مدرن را بیدار نموده و کل بشریت را مشتاق عدالت سازد که یک ارزش ذاتاً دینی و معرفتی است . اگر متفکران اسلامی نتوانند به این سئوال پاسخی خردمندانه و دینی دهند اساساً از درک تاریخ جدید جهان عاجزند و لذا از درک توحیدی معارف اسلامی نیز غافلند و اسلام را در واقعیت جهان در نمی یابند و لذا همچنان اسیر و مرید جبر تاریخ هستند که امپریالیزم صنعتی بر آن سوار است و فرمان می راند .

۵۷۷- چرا در قرن بیستم بسیاری از مؤمن ترین و آگاه ترین و متعهد ترین علما و روحانیون مذاهب در سراسر جهان تحت تأثیر آرمانهای مارکسیستی قرار گرفتند و با آن همسو شدند و در مسیرش مبارزه کردند؟ نهضت کشیش های کمونیست و برهمنان انقلابی و اصلاً مقوله اسلام انقلابی در عصر ما تحت تأثیر فلسفه مارکسیزم رخ نموده است و هیچ انسان عاقل و منصفی قادر به انکار این واقعیت جهانی نیست . همچنین پدیده ای به نام سازمان مجاهدین متأسفانه تا به امروز از منظر معرفت توحیدی درک نشده و مورد نقدی عالمانه و دینی قرار نگرفته است . همچنین نهضت جنگل و رهبرش میرزا کوچک خان که شدیداً تحت تأثیر آرمانهای کمونیستی در شوروی قرار داشت نیاز به بررسی وفهمی اسلامی و توحیدی دارد که تا کنون انجام نشده است . و این بدان معناست که بخش سر نوشت سازی از تاریخ فعال بشر مدرن نیازمند درک و عبرتی واجب است تا در قلمرو خود آگاهی تاریخی و ذکر عرفانی و معرفت قرآنی وارد شود و چراغ آینده گردد .

۵۷۸- همانطور که علامه اقبال لاهوری ، نیچه را حکیمی می خواند که ذهنی کافر و دلی مؤمن دارد ما هم مارکس را عارفی می دانیم که ذهن کافر و قلبی مؤمن دارد . درست به همین دلیل این دو متفکر بزرگ تاریخ جدید جهان بیشترین تأثیر را بر جوامع مذهبی نهاده اند و مؤمن ترین افراد و اقشار جامعه بشری را منقلب نمودند .

۵۷۹- نیچه پیامبر هیپی گری و مبارزه با فرهنگ مصرفی و اشرافی و مدرنیزم است و مارکس هم پیامبر عشق به عدالت اقتصادی می باشد . وجه مشترک این دو انسان همانا دو نوع خود آگاهی است : خود آگاهی اخلاقی و خود آگاهی اقتصادی ! اینست راز نفوذ جهانی اندیشه این دو متفکر بزرگ در بیداری جامعه بشری در دوران ما که منجر به نبردی بر علیه تاریخ گردید و تلاش نمود تا خسران عصر را جبران نماید و حرکت جبری تاریخ را متوقف و تغییر دهد و در قرن بیستم موفقیت های بزرگی هم حاصل نمود که البته دیری نپایید و دوباره تسلیم جبر تاریخ شد .

۵۸۰- پس از مارکس و نیچه بعنوان دو تن از بزرگترین پیام آوران خود آگاهی عصر جدید در تمدن غرب بایستی از کسی به نام فروید نام برد که می توان او را پیام آور خود اگاهی جنسی دانست و این هرسه آلمانی هستند .

۵۸۱- ویژگی این هرسه « یاد آور » لامذهبی ذهنی آنهاست هرچند که این هر سه نوع لامذهبی بسیار مذهبی تر از مذاهب رایج در جهان ماست که عموماً مشرکانه و منافقانه و خرافی هستند .

۵۸۲- امروزه مکتب فروید و پیروانش تبدیل به نوعی معنویت علمی – عرفانی سکولار شده است و در سراسر جهان پیروانی بسیار دارد و به مکاتب گوناگونی تقسیم می شود و دعوی نوعی معنویت و عرفان لامذهب دارد که مکتب یونگ مشهور ترین آن است .

۵۸۳- مکاتب روانکاوی مدرن که سر بر آورده از مکتب فروید و شاگردش یونگ می باشند دعوی خود شناسی عرفانی مستقل از مذاهب و عرفانهای دینی دارند و در نسل های جوان جایگزین شریعت ها و عرفانهای سنتی شده اند و کوس انا الحق می زنند ولی جز بی هویتی دستاوردی نداشته اند و جز گرایشات تخدیری و خود کشی و تقدیس آزادی جنسی و عشق غیر متعهد (بی قید و شرط) فرهنگی پدید نیاورده اند.

۵۸۴- به هر حال مارکس و نیچه و فروید و یونگ و شعبات اندیشه های آنها به مدت حدود یک قرن توانسته اند خلأ هویت معنویت و مذهب را در عصر جدید پر کنند چرا که حامل گوهره خود آگاهی و رجعت به خویشتن بوده اند و طعم و بوی عرفان داشتند ولی امروزه در هزاره سوم دورانشان در حال به سر آمدن است .

۵۸۵- هر نوعی از خود آگاهی دارای ذاتی تاریخی و تاریخ شکن است . فروید ، مسائل و معماهای جنسی دوره کودکی و نوجوانی را زنده کرد . نیچه هم به اخلاق دوران بردگی و برده داری در تاریخ بازگشت و مارکس هم تضاد و جدال طبقاتی در دورانهای تاریخی جوامع بشری را به میدان اندیشه و یاد آورد . و این سه نوع خود آگاهی تاریخی موجب سه نوع بیداری و نبرد بر علیه جبر تاریخ در عصر ما بوده است . نبرد بر علیه مالکیت ، اخلاق و محرومیت جنسی . ولی این نبردها بسیار سطحی باقی ماندند و لذا به نتایجی رهایی بخش و هویت آفرین نرسیدند و بلکه جبرهای تاریخی را پیچیده تر هم نمودند و لا علاجتر .

۵۸۶- یکی از دستاوردهای دینی این خود آگاهی های به ظاهر غیر دینی از میان بر داشتن بسیاری از بت ها و شرکهای کهن مذهبی تاریخ جدید جهان بوده است که اندیشه دنیا را خالص تر می کند به سوی کفر محض یا ایمان خالص !

۵۸۷- مارکس مالکیت را علت العلل همه بدبختی ها و جبرها می دانست . نیچه هم اخلاق عامیانه را که بر اساس بردگی و برده داری مدرن استوار است علت بدبختی ها می خواند و فروید هم عقده های جنسی را . و همه این جبرها و فلاکتها از مجرای تاریخ آمده و در آحاد بشری لانه دارند . و لذا انواع این نبردها نوعی نبرد بر علیه تاریخ محسوب می شوند و همه فراورده های پیدا و پنهان تاریخی در نفوس افراد و روابط آنها .

۵۸۸- نقص مشترک همه این اندیشه ها و نهضت های خود آگاهانه این دوران اینست که جملگی حق ذاتی و الهی این خود آگاهی را در نیافتند و لذا نیمه کاره این جریان خود آگاهانه را رها نموده و دچار شتاب و حرص و پراگماتیزم و نفع طلبی دمدمی گشتند و از این معارف همچون ابزاری در خدمت همان امراض و جبرها و عقده ها و اسارتها بهره گرفتند و لذا در بطن کمونیسم اشد اسارت و مالکیت روح انسانها پدید آمد. و از بطن نیهیلیزم و هیپی گری بر خاسته از اندیشه نیچه هم جز اعتیاد و آنارشیزم و جنون مضاعف رخ نداد . و از مکاتب خود کاوی فرویدی و یونگی هم فقط تقدیس هرزگی و فحشاء و انحرافات و جنون جنسی پدید آمد . همانطور که همه انواع این گمراهیها و مفاسد و اسارتهای مضاعف را در پیروان عجول و حریص و بی بند وبار فرقه های درویشی و عرفانهای بازاری هم شاهدیم .

۵۸۹- اگر حق مکتب اصالت معرفت درک نشود همه انواع خود آگاهی و معارف عرفانی تبدیل به ابزارهایی در خدمت استمرار تاریخ ظلمانی و خسرانی می شوند و جبرها را پیچیده تر و نامرئی تر و عمیق تر می کنند .

۵۹۰- مکتب اصالت معرفت ، مکتب اصالت حقیقت ظهور الوهیت و الهیت از انسان است . خود آگاهی و عرفان اگر هدفی جز این داشته باشد دجالیت و ابلیسیت عرفان مآبانه است . زیرا فقط در قلمرو این ظهور است که پرده ظلمت زمان و جبر تاریخ دریده می شود و اکنونیت رخ می نماید : الساعه !

۵۹۱- اینک بهتر می توان درک نمود که چرا مذهبی ترین و متعهدترین و خردمندترین افراد و اقشار جامعه بشری جذب اندیشه ها و مکاتب خود آگاهانه تاریخی می شوند . زیرا که ذات و مقصد فطری دین و خرد و موجودیت بشری همان خود آگاهی (ذکر) است . این نفوذ از قدرت ذکر است و ذکر هم ذات دین و تکامل تاریخی بشر است همانطور که خداوند می فرماید : « مائیم که ذکر را نازل می کنیم و خود هم از آن حفاظت می نمائیم »[1]. اندیشه های مارکس و نیچه و فروید دارای گوهره های ذاکرانه و به یاد آورنده و خود آئی هستند و لذا انقلابی می باشند یعنی انسان را قلبی می کنند و قلب را زنده می سازند و قلب هم منظر خدا در بشر است !

---

[1] «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ» الحجر، ۹.

۵۹۲- اینک بهتر می توان هویت پیامبر گونه امثال مارکس و نیچه و فروید را فهم نمود و نیز کسانی چون کافکا و چخوف و صادق هدایت و دکتر شریعتی و محمد حنیف نژاد و چه گوارا و مائو و گاندی و خمینی . و همچنین در سائر عرصه ها مثل وان گوک در نقاشی و پینگ فلوید در موسیقی مدرن یا تارکوفسکی و چاپلین در سینما .

۵۹۳- هر کسی به هر روشی بتواند دیگران رابه خود آورد نقشی پیامبر وار را ایفا نموده است زیرا نبوت سر آغاز به خود آئی و با خبر شدن از ذات خویشتن است .

۵۹۴- باید درک کرد که ماده جهان هستی از ذرات تا کرات و از جمادی و نباتی تا حیوانات و انسان تماماً از جنس حافظه و ذکر است . حافظه ، ماده جهان است و ذکر (به یادآوردن) هم استمرار و گردش و تکامل آن است . این نکته بس مهم را دریاب که رازی کبیر است .

۵۹۵- خداوند در کتابش می فرماید « خلقت هر چیزی را به آن وحی نمودیم و گفتیم بشو و در همان دم شد»[1]. ای اهل معرفت اگر در این معنا تمام عمرت را صرف نمایی و به هیچ معنای دیگری نپردازی پشیمان نخواهی شد . این آیه به تنهایی کل قرآن را شامل است .

۵۹۶- پس طبق آیه مذکور ماده هستی هر چیزی معلول کلام و امر خدا در گوش عدم آن چیز است . پس این ماده تماماً حافظه آن کلام الله است از آغاز تا پایان جهان .

۵۹۷- اگر ماده ، حافظه است پس ماده صورت و تجسم کلمات خداست و این کلمات ذکر اشیاست و به واسطه یاد آوری این کلمات است که ماده امکان یافته و استمرار پیدا می کند تا پایان جهان که با خالق روبرو شود .

۵۹۸- اگر ماده ، حافظه است پس تماماً تاریخ است منتهی تاریخ مذکور و به یاد آمدنی بلاوقفه . و اینست که می فرماید که همه چیزها بلاوقفه مشغول ذکر و تسبیح پروردگارند[2] . پس این ذکر و تسبیح همان راز بقاست .

۵۹۹- همه موجودات دارای تاریخ « مذکور » هستند الا آدمی که تاریخش مغفول و مجهول و مظلوم (تاریک) است الا ... و اینست که اکثر مردمان از حیوانات و جمادات هم پست ترند[3] بقول قرآن .

۶۰۰- پس انسانی که تمام وجودش ذاکر شد دیگر ماده نیست بلکه روح است و هیکل نوری . زیرا خداوند از صورت و روح خودش در گوش عدم خواند و گفت بشو و شد ! . پس فقط مسیح ع نیست که کلمة الله و روح الله است هرکس می تواند مسیحایی باشد و وجود عیسی مسیح حجتی بر این شدن است و خود راهنمای این شدن در هر انسان طالبی می باشد .

۶۰۱- نیچه می گوید که آدمی بواسطه غرورش می تواند حافظه خود را پاک کند و سپس هر آنچه که می خواهد در آن بنویسد یا نقش بزند . این خود فریبی و خود – فراموشی همان صفت غرور در قرآن است که ما این عمل را استغرار می نامیم .

۶۰۲- در حقیقت انسان جاهل و کافر به جای معرفت نفس به بدل سازی حافظه در خود می پردازد یعنی تاریخ را در حافظه اش دستکاری می کند .

---

[1] «بَديعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» البقره، ۱۱۷.

[2] «تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُمْ إِنَّهُ كانَ حَليماً غَفُوراً » الاسراء، ۴۴.

[3] «إِنْ هُمْ إِلاَّ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبيلاً» الفرقان، ٤٤. و«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ لَما يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ »البقره ٧٤. و«قُلْ كُونُوا حِجارَةً أَوْ حَديداً» الاسراء، ٥٠.

۶۰۳- فقط تاریخ مکتوب نیست که به دست مورخین و به امر شاهان دستکاری و تبدیل و تحریف می شود بلکه تاریخ فردی هر کسی هم در حافظه اش دچار همین تحریف است . و این واقعه نسیان عمدی بشر است.

۶۰۴- اینست که در قیامت کبرا تاریخ حقیقی هر فردی رخ می نماید و همه اعضاء وجوارح و ذات وجود گواهی می دهند و آدمی را نسیان زدائی می کنند . یعنی قیامت واقعه ذکر کامل و مطلق عالم وجود است ذکری جمالی و شهودی ! اینست که اهل ذکر در همین دنیا قیامت خود را بر پا می کنند و به لقاءالله میرسند .

۶۰۵- پس آدمی یا مشغول تسبیح و به یاد آوردن است و یا از یاد بردن . یا مشغول استغراق و ذکر است تا در ذات خود به مقام قرار و استغراق برسد و صاحب وجود شود . و یا مشغول استغرار و استقرار و خود فریبی و مکر با خویشتن است تا آنجا که خود را کاملاً گم و نابود می کند « هدایت نمی شوید الا به سوی خود و گمراه نمی شوید الا از خود»[1] قرآن -

۶۰۶- از این منظر بهتر می توان معنای لغوی « سرنوشت » را درک کرد سرنوشتی راستین و دروغین ! صدق و کذب انسان با خودش !

۶۰۷- انسان که حافظه اش را به یاد می آورد و در قبال اعمال زشت و گناهانش به درگاه خدا توبه و اعمالش را اصلاح می کند خدا هم آن زشتی ها را از حافظه اش تا ابد می زداید و بلکه همانطور که خود وعده داده است زشتی ها را تبدیل به زیبایی می کند[2] و بدینگونه سرنوشته حافظه آدمی تحت اراده و عمل خودش در می آید . و یا بااستغرار و بدل کاری در حافظه آنقدر تاریخ خود را تحریف و مسخ می کند تا خود را گم نموده و از هستی ساقط می شود و دیوانه می گردد و بدینگونه سر نوشت آدمی سیاه می شود بدست خودش . از بس که در حافظه اش دست می برد و خط خطی و سیاه می کند لوح سرنوشت سفید خود را .

۶۰۸- پس سپیدی و سیاهی یا ظلمت و روشنایی سرنوشت آدمی تماماً بدست خود اوست . سر نوشته ها یا ذاکرانه است یا ماکرانه ! اینست معنای صدق و کذب آدمی با خویشتن !

۶۰۹- آدمی در جریان تحریف و تبدیل و استغرار حافظه اش مجبور است که عقل و شعور و تشخیص حسی خود را هم تبدیل و تحریف نماید و تکذیب کند یعنی خود را احمق و دیوانه و واژگونسالار سازد . اینست اساس کذب در قران که علت العلل تباهی است .

۶۱۰- نشان دادیم که ماده وجود از جنس حافظه و ذکر است . پس کسی که مستمراً بدلیل اعمال زشت و خلاف فطرت و وجدانش مجبور به تحریف حافظه خویش است و در حقیقت حتی مادیت و فیزیولوژی و بیولوژی وجودش را هم تبدیل و تکذیب و واژگونسالار می سازد و قوانین الهی در وجود را انکار می نماید و سلامت و عزت و اتکاء به نفس خود را هم از دست می دهد و اینست عذاب هایی که محصول تکذیب و تحریف و غرور انسان می باشد که آدمی سعی می کند اعمال زشت خود را زیبا بنمایاند و این کار را به یاری شیطان انجام می دهد که القاء کننده غرور است : « بدانید که شیطان کالائی جز غرور ندارد و به امر خدا به هر انسان گناهکار تکذیب کننده ای نزدیک می شود»[3]. و این کل جریان خود فریبی و سیاهی سر نوشت و گمراهی و گمشدگی و نسیان و جنون و عذابهای انسان است . این آیات و حقایق را بر لوح اندیشه ات بنویس تا از جمله گمراهان و دوزخیان نباشی .

۶۱۱- پس غرور که منشأ کفر و شیطان زدگی و حماقت بشر است همان دروغ گفتن به خویشتن است و دستکاری و تحریف تاریخ شخصی خود در حافظه خویشتن است . و صداقت که سفینه نجات و شاهراه هدایت انسان است همان صادق بودن با تاریخ خویشتن در حافظه خویشتن است . « اینک بخوان کتاب وجودت را که خود برای خواندنش کافی هستی»[4]. قرآن –

---

[1] «فَمَنِ اهْتَدى فَإِنَّما يَهْتَدي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها» يونس، ۱۰۸.

[2] «إِلاَّ مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحيماً » الفرقان، ۷۰.

[3] « إِنْ كُلُّ ذلِكَ لَمَّا مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقينَ *وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرينٌ » الزخرف، ۳۵-۳۶.

[4] « اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا» الاسراء ۱٤.

۶۱۲- پس واضح است کسی که با خودش صادق نیست و بخود دروغ می گوید چگونه با دیگران می تواند صادق باشد زیرا حافظه و شعورخودش را تکذیب و جعل کرده است و آدمی بر اساس حافظه و شعورش با دیگران سخن می گوید و مربوط می شود .

۶۱۳- پس واضح است که همه منکران دین و شریعت و اخلاق مجبور به فریب خویشتن هستند تا اعمال زشت خود را در حافظه خود زیبا سازی کنند . پس امکان ندارد که این نوع آدمها با دیگران صادق باشند . کافر خواه نا خواه کذاب است زیرا قبل از هرکسی شبانه روز به خودش دروغ می گوید یعنی مشغول تقدیس زشتی های خویشتن در حافظه است .

۶۱۴- پس درک می کنیم که صدق و کذب و همه ارزشها و مفاهیم بشری پدیده هایی تاریخی هستند . یعنی نوع بر خورد انسان با کتاب تاریخ زندگیش در حافظه است که سر نوشت و اخلاق و هویت و کفر و ایمان او را می سازد و دنیا و آخرت او را .

۶۱۵- اینست راز واژگونسالاری تاریخی انسان . و واژگون سالاری انسان در تاریخ و تاریخ در انسان . غرور که هدیه شیطان به انسان است !

۶۱۶- حال بدین ترتیب چگونه می توان به تاریخ اعتماد کرد ! کسی که به خودش و به کتاب تاریخ وجودش دروغ می گوید و آنرا به دروغ می نویسد کتاب تاریخ دیگران را چگونه می نویسد . مگر اینکه مورخین از مخلصین و اولیای الهی بوده باشند .

۶۱۷- حال از همین دیدگاه بهر کتاب دیگری بنگرید چرا که همه کتابها تاریخی هستند و ثبت تاریخ ظاهری یا باطنی اشیاء و انسانهایند . مگر کتابهایی که بدست اولیای الهی و صدیقین نوشته شده باشند ! و اینست راز فریبکاری همه علوم کتابی و اکتسابی و مدرسه ای و عاریه ای . و اینست که علوم حقیقی جز بواسطه معرفت نفس حاصل نمی آیند . « براستی که معرفت نفس اعظم علوم و شاهراه هر علمی است»علیع .

۶۱۸- و اینست که علم حقیقی جز از طریق ذکر حاصل نمی شود .

۶۱۹- پس آنکه کتاب تاریخ وجودش را در حافظه اش صادقانه و با شهامت و به تمام و کمال بخواند از اسارت و جبر و خسران تاریخ می رهد . اینست معنای صدق به مثابه سفینه نجات به قول علی ع . و اینست مقام صدیقین که در ردیف انبیای الهی هستند .

۶۲۰- هرکه نخستین فصل از کتاب تاریخ وجودش را در حافظه زندگی فردی و عمری خود صادقانه و به تمام و کمال بخواند بر فصول بعدی که تاریخ غیبی و ماورای طبیعی و ماقبل از تولد خویشتن است وارد می شود تا بر آستانه خلقت تکوینی خود به محضرحضرت حق می رسد . واینست راز رجعت الی الله و ذکر و معرفت نفس که به خداشناسی می رسد . و بدینگونه از ظلمت و خسران تاریخ نجات می یابد و از زمانیت وجود فرا می رود و امام زمان خود می شود و لذا با امام زمان دیدار می کند .

۶۲۱- پس باید درک کرد که همه کتابهای مکتوب تاریخی هستند زیرا از روی حافظه نوشته می شوند و یک حافظه و ذهنیت واژگونسالارو مغرور و کافر هرگز علومی حقیقی نمی نویسد بلکه علوم واژگونسالار و فریبنده می نگارد از نوع همین علومی که امروزه بر تمدن بشری و تکنولوژی فرمان می راند که قرآن آنرا علم بغی می نامد که به معنای علم فریبنده است[1] .

۶۲۲- پس علم حقیقی جز در نزد صدیقین و عارفان الهی نیست و آثارشان .

۶۲۳- پس علم فقط علم ذکر است که معدن ازلی و ابدی آن قرآن است . « هیچ چیزی در دو جهان نیست الا اینکه علم و اخبارش در قرآن آمده است»[2] . علی ع

---

[1] « وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ إِلاَّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ » آل عمران، ۱۹.
[2] « والله سبحانه يقول(مافرّطنا فی الكتاب من شيئ) و فيه تبيانٌ لكل شيئ» نهج البلاغه، ص٥٤.

۶۲۴- اگر علم همان هستی شناسی است پس هستی را کسی می شناسد که هستی دار و صاحب وجود باشد و آن جز از راه ذکر و معرفت نفس ممکن نمی آید .

۶۲۵- عبرت از تاریخ همان عبور در آن است و از آن . و این عبور و عبرت همان راه ذکر و معرفت نفس است . و در این عبور است که تاریخ شناخته می شود و راه خروج از آن حاصل می آید و اینست کل راه و روش علم حقیقی .

۶۲۶- پس فلسفه علم ،عین فلسفه تاریخ است و فلسفه تاریخ حاصل عبور از تاریخ است و این عبور همان ذکر است که سیر وسلوک الی الله نامیده می شود .

۶۲۷- انواع تاریخها و متعلقاتش برخاسته از انواع زمان هاست . زمان تکوینی داریم و زمان تشریعی . زمان تکوینی شش روزه است و زمان تشریعی هم غیر قابل شمارش است . همچون زمان تاریخی در گردش افلاک . همچنین زمان نجومی داریم و زمان روحانی یا باطنی که زمان ذکری است و قابل سنجش با زمان نجومی نیست . و نیز زمان آخرالزمانی داریم که یک دوره پنجاه هزار ساله است . و نیز زمان شبانه داریم و زمان روزانه که البته از جنس زمان نجومی و تشریعی است . که زمان شبانه از جنس زمان روحانی و باطنی است . همچنین زمان تکوینی هم از جنس زمان روحانی و باطنی است که در بطن زمان شبانه قابل حصول است .

۶۲۸- بنابر این از درب زمان شبانه و خاصه از نیمه شب تا صبح سحر می توان بر زمان تکوینی و روحانی وارد شد که قلمرو حرکت جوهری است . و از اینجاست ارزش و توصیه ویژه خداوند به شب زنده داری ذاکرانه !

۶۲۹- همه اذکار و علوم و معارف الهی در زمان تکوینی و روحی یعنی در زمان شبانه نازل شده اند و اینست که درک و دریافت این اذکار و معارف در شب زنده داری قابل حصولتر است همچنین کشف اسرار قرآنی که در شب قدر نازل شده است که یک شب تکوینی است و لذا با ارزش نجومی و تشریعی ، این شب برابر با حدود هزار ماه است که یک عمر کامل بشری بر روی زمین محسوب می شود .

۶۳۰- یک حدیث نبوی می فرماید که شب ها خداوند بر آسمان دنیا وارد می شود[1] . در قرآن کریم نیز می خوانیم که شبها نفس آدمی به سوی خداوند عروج می کند[2] در این هردو سخن یک معنای واحد حضور دارد و آن کیفیت ویژه ای از زمان است که زمان را به سوی بی زمانی و الساعه می برد زیرا مخلوق به خالق و خالق به مخلوق نزدیک می شود که کمال این تقرب همانا لقاءالله است که مقام اکنونیت و الساعه و قیامت است که قلمرو بی زمانی می باشد و همان زمان تکوینی است که قلمرو حضور مطلق وجود است. زیرا کل تاریخ همان زمان رسیدن انسان به محضر خداوند است و دیدار رخ او .

۶۳۱- پس انسان در قلمرو شبانه می تواند از قلمرو تاریخ و زمانیت خارج شود و بر هستی لامکانی حق وارد شود . پس شب درب رهایی روح انسان است این نکته را بدان و دریاب .

۶۳۲- همه آثار جاودان ادبی و علمی و هنری و دینی و عرفانی نیمه شبها نازل شده اند یعنی از جنس ذکر هستند « مائیم که ذکر را نازل می کنیم و خود آنرا حفظ می نماییم»[3]. قرآن -

۶۳۳- تاریخ ، تاریخ از خود بیگانگی و گریز انسان از خویشتن است زیرا آدمی حریم وجود خویش را قلمرو نابودگی پنداشت و این پنداری جاهلانه بوده است زیرا خداوند با خارج ساختن حوا از بطن آدم بر جای حوا در آدم نشست و آدم را جانشین خود نمود ولی آدم حضور خداوند را عدم و نابودی فهم نمود و این

---

[1] قال (ص)ینزل ربنا إلی سماء الدنیا». محی الدین ابن عربی،الفتوحات المکیة، ج۴، ص۴۰.
[2] « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حينَ مَوْتِها وَ الَّتي لَمْ تَمُتْ في مَنامِها فَيُمْسِكُ الَّتي قَضى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرى إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» الزمر، ۴۲.
[3] «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ» الحجر، ۹.

فهمی وارونه بوده است که وجود را عدم یافته است و لذا عدم را وجود پنداشته است پس از خود گریخته و در غیر خود مقیم شده است و اینست راز از خود بیگانگی انسان در تاریخ !

۶۳۴- پس تاریخ مهلت وجود شناسی و وجود یابی انسان در خویشتن است وجودی که در ادراک حسی بشر عدم پنداشته می شود . ولی از آنجا که آدمی دچار درکی کاملاً و ذاتاً واژگونه است لذا تاریخ جاهلانه و کافرانه و حسی بشر به لحاظ مفهومی روندی وارونه و عدم گرایانه داشته است که غایت این عدم پرستی که وجود پرستی فرض شده است در تکنولوژی رخ نموده است و تکنولوژی همه ارزش های حسی بشر را بر سرش می شکند و او را به محاق نابودی می کشاند تا بشر جبراً به خویشتن خویش باز گردد و وجود یابد . وجودی که عدم می پنداشت و از آن می گریخت. وجودی که حضور خداست ولی بشر جاهل آنرا عرصه فنا می دانست .

۶۳۵- بدینگونه تاریخ علیرغم اراده و ادراک بشری ، بشر را به سوی خدایش که وجود فی نفسه اوست می راند . و این قدرت قهری و منهدم کننده تکنولوژی است که بشر تکنولوژی پرست را از خود می راند و به خویشتن خویش الهی خودش می کشاند . اینست راز گرایش جهانی بشر مدرن به عرفان .

۶۳۶- پس رسالت ذاتی تاریخ اینست که وجود بشر را به بشر بشناسد و صاحب وجودش کند بواسطه قوه قهری و جبارانه و بیرحم تکنولوژی . هر چند که در این واقعه آخرالزمانی بخش عمده ای از بشریت تباه و هلاک شدند و مابقی عبرت می گیرند .

۶۳۷- تکنولوژی کارگاه ظهور و بروز همه بت های نفس بشری در تاریخ است و لذا کل بشریت (به جز انگشت شمارانی) را به پرستش خود می کشاند و عاقبت همه آمال مشرکانه بشر را بر سرش می شکند و عدمیت خود را به او می چشاند . امروزه شاهد ظهور و فروپاشی بسیاری از این بت ها در سراسر جهان هستیم مثل واقعه انفجار رآکتورهای اتمی در روسیه و ژاپن بواسطه حوادث طبیعی مثل زلزله و سونامی . این قهر و غضب طبیعت بر علیه صنعت است ، قهر و غضب خداوند نسبت به بت ها و بت پرستان و بت پرستی که مدرنیزم نامیده می شود .

۶۳۸- این از خود بیگانگی تاریخی بشر عناوین کثیری داشته است : عشق ، مدرنیزم ، دموکراسی ، پراگماتیزم ، پوزیتیویزم ، ماتریالیزم ، مدینه های فاضله و ایدئولوژیهای انقلابی عصر ما و پیشرفت و توسعه و رفاه پرستی . که امروزه جمله این عناوین و ارزش ها در ظرف تکنولوژی تعین یافته و محقق می نماید و همه ایده ها و مذاهب و مکاتب متفاوت و متضاد را در این قلمرو متحد می سازد اتحادی در اشد عداوت و تشنج و جنگهای جهانی . « کافران را می بینی که ظاهراً در صفوفی متحد قرار دارند ولی قلوبشان از یکدیگر منزجر است»[1] قرآن – چرا که این اتحاد جهانی و دهکده جهانی بر محور عدم پرستی رخ نموده است و عدم می تواند اساس اتحاد باشد .

۶۳۹- تاریخ کارگاه و آزمایشگاه و دانشگاه شناخت وجود از عدم است . و همه به این تشخیص می رسند دیر یا زود ، خواه ناخواه و آگاه و نا آگاه و غایت و کمال این شناخت ، توحید است یعنی درک یگانگی وجود و عدم . پس تاریخ عرصه شناخت توحید است .

۶۴۰- پس کل دیالکتیک و جدال جاری در بطن و متن تاریخ بین وجود و عدم بوده است و حامیان این دو امر . آنچه که کفر و ایمان نامیده می شود یا عدل و ظلم یا راست ودروغ یا حق و باطل یا باید و نباید و گناه و ثواب و همچنین صنعت و قدرت ، دنیا و آخرت و نیک و بد و عشق و نفرت و همه ارزش های دوگانه ریشه در جدال بین وجود وعدم دارند . و تاریخ عرصه ظهور این جدال بوده است که غایت و قیامتش به ظهور و یگانگی وجود و عدم می انجامد .

۶۴۱- یگانگی وجود و عدم در آخرالزمان در زندگانی برخی از انسانها متجلی شده است که نخستین این انسانها محمد ص و علی ع بوده اند که بانی مکتب اصالت معرفت می باشند که موسوم به عرفان اسلامی است که پس از آنها انگشت شماری از پیروان این مکتب نیز به این مقام توحید نائل آمده اند که عارفان واصل

[1] «بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ» الحشر، ۱۴.

هستند و امامان زمان دورانها که تاریخ را رهبری می کنند و به سر منزل مقصود ذاتی خود یعنی توحید می رسانند .

۶۴۲- همواره عامه مردمان رسولان الهی را مجنون می نامیدند چرا که رسولان مردم را به سوی پرستش و اطاعت از موجودی می خواندند که در قلمرو ادراک محسوس بشری وجود نداشت و عین عدم می نمود . لذا مردم رسولان الهی را عدم پرست می دانستند که آنها را هم به عدم می خواندند و لذا رسولان را دیوانه می دانستند و نیز مؤمنانشان را . پس کل دعوای بین انبیای الهی و مردمان یعنی دعوا ی بین کفر و ایمان همان دعوای بین وجود و عدم بوده است . زیرا آنچه که پیامبران خدا مظهر وجود می خواندند عامه مردمان آنرا مظهر عدم می دانستند و آنچه را که مردم مظهر وجود می دانستند (بت ها - جهان محسوس و مادی) پیامبران مظهر عدم می خواندند . پس این یک جدال و نبرد معرفتی بر سر فهم وجود بوده که از آغاز تاریخ تا کنون در جریان است. نبرد بین ادعای عقل و فهم درست و نادرست و نبرد بین دو تعریف متضاد از وجود : تعریفی مادی و محسوس و عینی و ذهنی و تعریفی ماورای طبیعی و غیر محسوس و غیبی و قلبی و روحی .

۶۴۳- کافران می گویند که آنچه که هست ، هست و آنچه که نیست هم نیست . ولی پیامبران و مؤمنان می گویند که آنچه که هست ، نیست و آنچه که نیست ، هست . و این نبردی بر سر بودن یا نبودن است یعنی منطق پیامبران خدا ، دیالکتیکی است بر خلاف باور بسیاری از علمای دینی که دیالکتیک را منطق مادیّون می پندارند . با نگاهی به حکمت های علی ع در می یابیم که این سخنان مظهر ظهور اشد دیالکتیک در تاریخ است . مثل این سخن « آنچه که هست دلالت دارد بر آنچه که نیست»[1].

۶۴۴- پس ادراک دینی انبیای الهی امری دیالکتیکی است ولی درک غیر دینی درکی استاتیکی و ایستا و صوری و سطحی است . به زبان دیگر ادراک دینی دارای تعقل و باطن بینی است ولی ادراک غیر دینی تماماً حسّی و قشری و مکانیکی است . اینست که خداوند در کتابش فقط عاقلان را اهل دین می خواند و کافران را مجنون می نامد[2] . پس نبرد تاریخی بر سر این حق بوده که چه کسی عاقل است و چه کسی دیوانه پس برخلاف باور بسیاری از علمای دینی ، منطق دیالکتیکی منطق مادی و کافرانه نیست بلکه بعکس .

۶۴۵- خود خداوند هم در کتابش وجود خود را همواره و در همه مراحل ادراک بشری ورای فهم بشر خوانده است و اینست معنای الله اکبر ! و از آنجا که خداوند خودش را باقی و مابقی را فانی می خواند پس وجود همواره ورای ادراک بشر است . یعنی ادراک بشر همواره مبتلای به عدم و نابودی است و جز عدم را در نمی یابد و از فهم وجود عاجز می باشد . اینست که علی ع می فرماید : « خدای را از این رو شناختم که نشناختم » و این بیان کمال دیالکتیک عرفانی یا دیالکتیک دیالکتیک است .

۶۴۶- طبق منطق قرآنی خداوند یعنی وجود باقی و ابدی جز به واسطه دل شناخته شدنی نیست که اینهم شناختی فوق فهم ذهنی و حسی است یعنی شناخت تحلیلی و جزئی و استدلالی نیست . پس در حقیقت تاریخ قلمرو جدال و نبرد بین درک ذهنی و درک قلبی است . زیرا ذهن محل درک محسوسات عینی و مادی است و دل هم محل درک غیبی و فوق مادی می باشد .

۶۴۷- تاریخ قلمرو « شدن » است یعنی مجال امکان وجود است از عدم . یعنی عرصه تحقق « کن » پروردگار است در ادراک بشری . پس تاریخ قلمرو تکوین وجود نیست بلکه تکوین شناخت و ادراک بشر است یعنی قلمرو وجود یابی بشر است زیرا وجود بشری از جنس معرفت است نه ماده . و ماده کارگاه درک عدم است و پیدا شدن طلب وجود در انسان !

۶۴۸- انسان بواسطه ذهنش که قلمرو درک جهان محسوسات مادی است عدم را درک می کند و بواسطه دلش هم وجود را . پس تاریخ همان طی طریق بین ذهن تا دل است و مجال پیمودن این راه که همان صراط المستقیم است در منطق قرآن[3] –

---

[1] « یستدل علی ما لم یکن بما قد کان » غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۰۴.
[2] «قالُوا سُبْحانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ» سبا، ۴۱.
[3] الفاتحه، ۶.

۶۴۹- پس تاریخ مجال طی طریق انسان از عدم است تا وجود یعنی از ذهن تا دل . یعنی از طبیعت تا ماورای طبیعت و از خود تا خدا .

۶۵۰- در قرآن کریم مکرراً شاهدیم که خداوند دل آدمی را کانون عقل وشعور و فقه و علم و حکمت و فرقان و قرآن می داند[1] و فقط دل مؤمن است که دارای چنین ادراکی است و دل کافر قلمرو جهل و جنون و شقاوت است[2] .

۶۵۱- در منطق قرآنی در می یابیم که آدمی دارای دو نوع ادراک حسی می باشد : ذهنی و قلبی! یعنی شنیدن و دیدن و بوئیدن وچشیدن و لمس کردن ذهنی داریم و قلبی[3] . که با ادراک نوع قلبی می توان وجود جاوید و پروردگار را شناخت و یافت . هر چند که خداوند ادراک ذهنی را تعطیل و لعن نمی کند ولی آنرا در خدمت ادراک قلبی می خواهد . « بدانید که برای درک حق ، ذهن کافی نیست »[4] . قرآن – پس درک ذهنی لازم است ولی کافی نیست زیرا بواسطه ادراک ذهنی است که ادراک قلبی با حیات دنیا مربوط می شود و توحید دنیا و آخرت حاصل می شود .

۶۵۲- جهان پیش روی ما ظهور و حضور وجود است ولی این حضور با چشم دل دیده می شود یعنی تحت الشعاع نوری که از دل بر جهان می تابد می توان با همین حواس ذهنی وجود را یافت .

۶۵۳- در وحدت ادراک ذهن و دل است که می توان توحید را در یافت که یگانگی وجود و عدم است .

۶۵۴- مدرنیزم و تکنولوژیزم محصول ادراک ذهنی بشر است که جهان را برای او دوزخی ساخته است . ادراک قلبی ، جهان را بهشت می یابد . یعنی آن بهشت گمشده و مدینه فاضله و جامعه موعود امام زمانی حاصل ادراک قلبی بشر است .

۶۵۵- پس تاریخ مجال گشوده شدن چشم دل و منور و زنده شدن دل است تا چشم بتواند تحت الشعاع نورش با رخ وجود دیدار کند . پس تاریخ همان تارخ است .

۶۵۶- به همین دلیل گفته شده است که هرکس که بارخ پروردگارش دیدار کند می میرد یعنی تاریخش به آخر می رسد در عالم خاک و آخرالزمان را در می یابد الا اینکه در عالم خاک دارای رسالت عرفانی باشد یعنی اسرار و حقایق آخرالزمانی را بر مردم عیان کند .

۶۵۷- آنکه به رخ رسید دارای رسالت تاریخی است که این رسالت را یا در حیات دنیا و یا آخرت متعهد می شود که اگر زنده بماند صاحب هر دو رسالت است .

۶۵۸- آنانکه به دیدار با جمال حق می رسند بر پا کننده قیامت دوران خویش هستند و طالبان ادراک قلبی را یاری می دهند و برای عامه مردمان حجت آخرالزمانی حق می باشند که پایان تاریخ را اعلام می دارند و علائمش را معرفی می کنند « خداوند روح را به هر یک از بندگانش که بخواهد نازل می کند تا مردم را برای روز دیدار حق مهیا سازد »[5] . قرآن – زیرا دل آدمی بواسطه نزول این روح است که زنده و منور به حق

---

[1] «أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها » الحج، ۴۶. و «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ» البقره، ۲۶۹.« لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها» الاعراف،۱۷۹. «... طَبَعَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَعْلَمُونَ» التوبه، ۹۳. «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً » الانفال، ۲۹. «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدىً وَ بُشْرى لِلْمُؤْمِنينَ » البقره، ۹۷.

[2] «ي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ» البقره، ۱۰. و «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً » البقره، ۷۴.

[3] «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ » الاعراف، ۱۷۹. و «أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتي فِي الصُّدُورِ» الحج، ۴۶.

[4] «وَ إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» النجم، ۲۸.

[5] يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاتَّقُونِ» النحل، ۲ . و :« رَفيعُ الدَّرَجاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ» غافر، ۱۵.

می شود و رخش را دیدار می کند و سپس مردم را به این دیدار نوید می دهد . اینان رسولان عرفانی آخرالزمان هستند وما بر این رسالت است که تا به امروز زنده مانده ایم .

۶۵۹- بنابراین باید گفت که تاریخ مجرا و مهلت تقرب الی الله برای بشر است و کل بشریت در این مسیر طی طریق می کند خواه و نا خواه و آگاه و ناآگاه و کافرانه یا مؤمنانه و جاهلانه یا عارفانه ، با چشم بسته یا باز . و اینست که محی الدین ابن عربی می فرماید که به تعداد مخلوقات عالم به سوی پروردگار راه هست[1] و دین به معنای راه در مجرای تاریخ تجسم می یابد در هر دو وجه دوزخی و بهشتی اش . و آخرالزمان قلمرو یوم الدین و تجسم آن است که کمالش به قیامت کبرا است در روز پنجاه هزار ساله !

۶۶۰- آدمی یا بواسطه نزول روح به بینایی قلبی می رسد و یا به طریق ارادت و اطاعت عرفانی در رابطه با کسی که حامل روح است . و در غیر اینصورت پس از مرگش و با گذران برزخ و دوزخ به حیات قلبی و روحی می رسد و بینا می گردد بررخ وجود .« و کافران پس از مرگ نابینا بر انگیخته می شوند و می گویند که پروردگارا ما که در حیات دنیا بینا بودیم پس چرا اینک کوریم »[2] قرآن – این بدان معناست که فقط حیات و حواس و ادراک قلبی است که باقی می ماند و توشه آخرت است و دریافتهای محض ذهنی با مرگ دفن می شوند زیرا محکوم به عدم است و ادراک ذهنی ادراکی عدمی است . « آنکه در این دنیا بیناست در آخرت بینا تر است و آنکه کور است در آخرت کورتر خواهد بود »[3] قرآن – بدین معناست که خداوند فقط بینایی قلبی را بینایی می داند و لذا درباره کافران می فرماید « کور و کر و لالند و بر نمی گردند »[4]. قرآن –

۶۶۱- « هر امتی را اجلی است[5] و هراجلی را کتابی است »[6] قرآن – منظوراز امت ها همان تمدن هاست و اجل هم بیان دیگری از آخرالزمان هرتمدنی است و می دانیم که قرآن اجل همه کتابها و کتاب همه اجل ها و امت هاست . ولی با نزول روح و واقعه لقاءالله در هر عصری و به هر انسانی وجهی وبطنی از قرآن هم نازل می شود که آخرالزمان تمدن آن عصر را رقم می زند که به واسطه قلمی از نزد خداوند است که در دست عارفی می نویسد . « قسم به قلم و آنچه که می نویسد که تو به نعمت خدایت مجنون نیستی »[7] . قرآن – این حقیقت را نیز نیک فهم کن تا در این آخرالزمان ره به سلامت و هدایت بری و حق این رساله را که می خوانی به یقین دریابی و بدانی که این کتاب اجل این تمدن مدرن است . سونامی ها و زلزله ها و آتشفشانهای پیاپی در سراسر جهان خاصه ژاپن و خیزش جهان اسلام و بحرانهای اقتصادی در غرب جمله ازعلائم این اجل معلق هستند .

۶۶۲- بایزید بسطامی می گفت که من از خدا برترم پرسیدم چرا ؟ گفت : زیرا مرا چون او خدائی است که بندگی اش می کنم ولی او را چون او خدائی نیست که بپرستدش ! گفتم براستی که راست می گوئی ! ولی این برتری تو را قبلاً پاسخ گفته است که : فتبارک الله احسن الخالقین[8] ! پس او هم از افزونی تو زرحمتش افزونتر آمده است . و این دو افزونی یکی است زیرا خلیفه اوئی !

۶۶۳- مقام بایزیدی که همه بزرگان معرفت و توحید چون ابن عربی و مولوی تصدیقش کرده اند مقامی آخر الزمانی است یعنی این انسانها هستند که تاریخ را به پایان می رسانند و به نوع دگر و برتری آغاز می کنند . هرگاه که توحیدی در انسانی محقق شود تاریخ به سر می آید و به صورتی برتر ابداع می گردد . اینست معنای امامت زمان !

۶۶۴- آدمی در آخرالزمان یا به نور معرفت و محبت و نصیحت عارفان پاک شده و تعالی می یابد و به حیات قلبی می رسد و یا به نار شقاوت تکنولوژی و زندگی صنعتی پاک می گردد . زیرا ناپاکی جز شرک و بت پرستی نیست که آن یکی را به سوی اخلاص مؤمنانه می برد و این یکی را به سوی اخلاص کافرانه . آن

---

[1] «فإن الطرق إلى الله تعالى على عدد أنفاس الخلائق» ابن عربی، محی الدین، الفتوحات المکیة (۴ج) ، ج۲، ص ۳۱۷.
[2] «قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَني‏ أَعْمى‏ وَ قَدْ كُنْتُ بَصيراً » طه، ۱۲۵.
[3] «وَ مَنْ كانَ في‏ هذِهِ أَعْمى‏ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى‏ وَ أَضَلُّ سَبيلاً»الاسراء، ۷۲.
[4] «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَرْجِعُونَ» البقره، ۱۸.
[5] «قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسي‏ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً إِلاَّ ما شاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ»یونس، ۴۹.
[6] «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتابٌ» الرعد، ۳۸.
[7] «ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ *ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ» القلم، ۱-۲.
[8] المومنون، ۱۴.

یکی رابه سوی طبیعت می برد و این یکی را به سوی انهدام صنعت . و بدین طریق کفر و ایمان به هم می رسند و یکی می شوند . و از این یگانگی حیاتی فوق صنعتی و فوق طبیعی رخ می نماید که جنات نعیم است در جامعه امام زمانی !

۶۶۵- تمدن مدرن و مدرنیزم بر ریاضیات بنا شده است و ریاضیات هم بر یک دروغ بزرگ و آشکار و یک فرض محال به نام نقطه(.) بنا شده است که وجودش بر عدمش ممکن شده است . و لذا مدرنیزم و تکنولوژیزم سراسر بر دروغ عمل می کند . جدای ذات دروغین آن . شاهدیم که چگونه دانشمندان و صاحبان جهانی تکنولوژی بشریت را به وعده های عمداً دروغین می فریبند و مضرات و مخاطرات بدیهی آنرا از بشریت پنهان می دارند و برای رشد و سلطه جهانی خود از بشریت همچون ماده اولیه معدنی استفاده می کنند و در واقع تکنولوژی برای استمرار و رشدش نیازمند به قربانی کردن پرستندگانش می باشد .

۶۶۶- پس اگر تکنولوژی پرستندگانش را به نابودی می کشاند بر اصلی بنیادین استوار است چرا که ریاضیات بعنوان مهد تکنولوژی بر عدم یعنی نقطه بنا شده است زیرا نقطه به مثابه اتم این علم وقتی وجود دارد که وجود نداشته باشد طبق تعریف هندسی خودش . و هرچیزی به همانجائی ختم می شود که از آنجا شروع شده است . پس غایت تکنولوژی پرستی همانا عدم و نابودی است زیرا تکنولوژی پرستی همان نقطه پرستی یعنی عدم پرستی است .

۶۶۷- پس تاریخ تمدن که تاریخ ابزار سازی و تکنولوژی است محصول عدم پرستی بشر است که در غایت و آخرالزمانش با جمال وجود یعنی امام زمان روبرو می شود . و این رویاروئی تمامیت وجود است با تمامیت عدم در تجسد تکنولوژی و پرستندگانش ! این همان رویارویی امام با دجال و خرش می باشد طبق روایات اسلامی[1] !

۶۶۸- دو نوع تمدن و تجمع و گردهمایی بشری داریم همانطور که دو کیفیت از روابط بشری داریم : رابطه ای با واسطه و ابزاری و تکنولوژیکی که رابطه ای مشرکانه است . و رابطه ای بی واسطه که رابطه ای ایمانی و بر محور خداپرستی است یعنی خدای باطنی و قلبی نه خدای تاریخی ودین موروثی .

۶۶۹- البته گردهمایی ایمانی و بیواسطه و توحیدی همواره به لحاظ تعداد بسیار اندک است و بصورت واقعه ای استثنایی در برخی سرزمین ها رخ می دهد مثل جمع مسیح و حواریونش . و یا اصحاب صفه بر محور وجود پیامبر اسلام . این نوع تجمعات همچون جزیره ای کوچک در اقیانوس است و به لحاظ زمانی عمری

---

[1] «ان المهدي يسير الي قتال الدجال و علي رأسه عمامة رسول الله (ص) عمامة بيضاء، فيلتقون، و يقتلون قتالا شديدا فيقتل من اصحاب الدجال ثلاثين الفا و ينهزم الدجال و من معه نحو بيت المقدس فيأمر الله تعالي الأرض بامساک خيولهم ثم يرسل الله تعالي عليهم ريحا حمراء فيهلک منهم اربعون الفا ثم يسيرالمهدي في طلبه فيجد من عسکره نحوا من خمسين الفا فيريهم الايات و المعجزات و يدعوهم الي الايمان فلا يؤمنون فيمسخهم الله تعالي قردة و خنازير.
ترجمه: مهدي (ع) حرکت مي کند براي قتال با دجال و عمامه سفيد رنگ رسول خدا (ص) بر سر دارد دو سپاه بهم برخورد کنند و قتال سختي درمي گيرد حضرت از ياران دجال سي هزار نفر مي کشد و دجال با همراهان خود بسوي بيت المقدس فرار مي کند خداي تعالي زمين را مأمور مي کند که اسبان آنها را از حرکت باز دارد سپس خداي تعالي باد سرخ بر آنها مسلط فرمايد که چهل هزار تن از آنها هلاک شوند آنگاه مهدي (ع) در طلبش باشد قريب پنجاه هزار تن از لشکريان او را مي يابد آيات و معجزات به آنها نشان دهد و دعوتشان به ايمان فرمايد چون دعوتش را نپذيرند خداي تعالي آنها را بصورت بوزينه و خوک مسخ نمايد»عقدالدرر ص ۲۷۸.
و« قال اميرالمؤمنين (ع): يبرز الدجال و معه سبعون الف يهودي کلهم ذو سلاح محلاة فاذا نظر الدجال الي عيسي ذاب کما يذوب الرصاص في النار (اي تضاءل و تعري من عنجهيته و بداعلي حقيقته بعد ان کان يدعي الربوبية) ثم يولي هاربا فيقول عيسي: ان لي فيک ضربة لن تفوتني بها فيدرکه فيقتله فلا يبقي شيي مما خلقه الله يتواري به يهودي الا انطقه الله عزوجل و لا حجر و لا دابة الا قال: يا عبدالله المسلم، هذا يهودي فاقتله، الا الغرقد فانها من شجرهم فلا تنطق.
اميرالمؤمنين (ع) فرمود: دجال آشکار مي شود و هفتاد هزار يهودي با او باشد همه مسلح به اسلحه زيور بسته باشند و چون دجال به عيسي (ع) نظر افکند مانند گداخته شدن مس در آتش بگدازد - يعني از کبريايي خود کوچک شود و عريان گردد و حقيقتش آشکار شود پس از آنکه ادعاي ربوبيت مي کرد) سپس پا بفرار مي گذارد عيسي (ع) فرمايد: براي من در تو ضربت زدني هست که هرگز نمي تواني از دست من بگريزي پس به او مي رسد و او را بقتل مي رساند پس هر چيزي را که خدا آفريده و يهودي به آن پناه برده و در آن پنهان شده باقي نمي ماند جز آنکه خداي عزوجل آن چيز را بسخن در آورد حتي هر سنگ و هر جنبنده اي باشد گويد: اي مسلمان بنده ي خدا اين يهودی را بقتل برسان تنها درخت غرقد که درخت يهودان است خاموش ماند و سخن نگويد»يوم الخلاص، ص ۷۲۰.

کوتاه دارد ولی همین تجمع چند نفره در مدتی کوتاه بر کل سرنوشت و تاریخ تمدن ابزاری بشر اثری شگرف می نهد و سر آغاز تاریخی نوین و تمدنی دگر می شود .

۶۷۰- « هرگاه سه نفر مؤمن راز دل در میان نهند چهارمی آنها خداست و اگرپنج نفر همدل شوند ششمین آنها خداست »[۱] این کلام خدا در قرآن راز پیدایش مدنیت توحیدی را بیان می کند و نشان می دهد که یک جمع الهی جمعی بر اساس اتحاد قلبی است در حالیکه در تجمعات غیر ایمانی ، قلوب مردمان از یکدیگر بیزار است و اساس این مدنیت اشتراکات ذهنی است که همان منافع مشترک دنیوی می باشد و نیاتی که بر اساس تکنولوژی و ابزار سازی و امکانات مادی بنا شده است .

۶۷۱- نشان دادیم که ازدواج و خانواده هسته مرکزی تمدن بشری است همانطور که دو کیفیت متفاوت از ازدواج داریم دو کیفیت متفاوت از جامعه و تمدن داریم : ازدواج قلبی و ازدواج ابزاری . ازدواج قلبی طبعاً ازدواجی بر اساس ایمان است زیرا فقط قلوب مؤمن هستند که زنده اند و می توانند یکدیگر را بی هیچ واسطه دنیوی دوست بدارند . در حالیکه ازدواج ابزاری و مادی به خودی خود مقصود نیست بلکه ابزار و وسیله ای برای رسیدن به ابزار و تکنولوژی و امکانات بیشتر دنیوی است .

۶۷۲- باید درک کرد که عشق غیر ایمانی ، عشق قلبی نیست بلکه عشق شهوانی است زیرا تا دلی مؤمن نباشد نمی تواند عاشق باشد زیرا حیات روحانی ندارد .

۶۷۳- در ازدواج ابزاری ، هریک از طرفین ، ابزاری در خدمت دیگری است جهت رسیدن به امیال شخصی خویشتن مثل خوشبختی مادی یا ارضای محض شهوانی . تمدن ابزاری هم چنین است یعنی در آن هر فردی سائرین را ابزارهایی در خدمت امیال شخصی خود می بیند . در تمدن ابزاری ، فرد بشری یک وسیله است نه هدف . هم خودش وسیله ای برای ارضای هوسهای خویشتن است و هم دیگران ابزارهایی در خدمت منافع فردی او هستند . در یک جمع ابزار پرست همه افراد تبدیل به ابزار می شوند و این شی شدگی انسان در جامعه تاریخی است .

۶۷۴- در قرآن کریم آمده است که « مردان مؤمن با زنهای مؤمنه و مردان کافر با زنان کافر ازدواج می کنند »[۲] و از طرفی دیگر آمده است که« خداست که از جنس نفس هرکسی برایش همسری قرار می دهد »[۳] و این پیدایش دو جمع و گردهمایی مؤمنانه و کافرانه است . مؤمن کسی است که خداوند را در خود یافته است و می خواند و کافر هم خدای را دربیرون از خود و جایی دور مثل آسمان می خواند . یعنی مؤمن در خودش احساس وجود می کند و کافر هم در غیر خودش . اینست که جمع مؤمنانه جمعی بی واسطه و مستقیم است و جمع کافرانه هم جمعی با واسطه غیر است . غیر بعنوان ابزار و واسط ارتباط .

۶۷۵- در یک جمع ایمانی هر عضوی خودش است زیرا متکی به خود است و لذا متعهد به عهد خود با دیگریست . ولی جمع کافرانه ذاتاً غیر متعهد و خائن و بی وفاست زیرا هر فردی بواسطه غیر خودش هویت دارد و لذا متکی به غیر است پس هیچ تعهدی هم به سایر اعضا نمی تواند داشته باشد الا به واسطه غیر . غیری که تحت اراده او نیست و بلکه اوست که تحت اراده غیر است زیرا خدایش در خارج اوست یعنی معنای وجودش در خارج از اوست . اینست که خداوند اجتماع کافران را قلباً نسبت به همدیگر متنفر می خواند[۴] .

---

[۱] « ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ» المجادلة ،۷.

[۲] «وَلا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آياتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» البقره، ۲۲۱.

[۳] «وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» الروم، ۲۱.

[۴] «تَحْسَبُهُمْ جَميعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ» الحشر، ۱۴.

۶۷۶- در تاریخ بشری هرگز شهر مؤمنانه پیدا نشده است و طبق کلام خدا بزرگترین تجمع مؤمنان پنج نفره است[1] . معنای پنج تن آل عبا نیز از همین حقیقت است این بیان یک جامعه و تمدن کوچک توحیدی است که بنای آخرالزمان و قیامت را نهاده است یعنی تاریخ و زمان را امامت و رهبری می کند و بالاخره تمدن کفر را به پایان می رساند و تمدنی توحیدی را در پایان تاریخ رقم می زند که بر محور وجود امام زمان بنا می گردد که مظهر تمام و کمال رخ حق است یعنی جمال وجود فی نفسه !

۶۷۷- این تمدن و جامعه سه یا پنج نفره توحیدی در هرکجای زمان و مکان که پدید آمده است نقطه عطفی در تاریخ کل بشریت بوده است این پنج تن آل عبا که به مثابه خانواده خداست قلب زنده تمدن و تاریخ بشر است که در هر دورانی یک تجلی زنده دارد که در عرصه غیبت امام ، عموماً گمنام است و در پس پرده تاریخ تمدن بشری را امامت و هدایت می کند مثل محمد -علی – فاطمه- حسن – حسین یا جمع شمس تبریزی - مولانا – کرا خاتون - حسام الدین چلپی صلاح الدین زرکوب و امثالهم که مقیم جنات نعیم هستند و از دست پروردگار رزق می برند بیواسطه ابزار .

۶۷۸- این گروه کوچک حداکثر پنج نفره «که با خدا می شود شش نفر » همان تحقق حزب الله درفرهنگ قرآن است که تکیه گاه اهرم اراده الهی در چرخش و حرکت و تحول تاریخ تمدن بشری بر روی زمین است و فطرت بشریت زنده به زندگانی الهی یکایک اعضای این حزب خداست که اراده خدا را بر روی زمین پیروز می گرداند که « براستی که حزب خدا همواره غالب و پیروز است »[2] و همچنین تحقق این معنا که«هرکه به دین خدا زنده شود گوئی کل بشریت زنده می شود»[3] زیرا اینان حیات فطرت و دین خدا در میان خلق هستند و موتور محرکه تاریخ تمدن بشری به سوی آخرالزمان و قیامت کبرا . و طبق یک حدیث قدسی همه انبیای سلف در بیعت روحانی با این گروه بودند و این گره را بواسطه ارواح طیبه خود تا پایان تاریخ یاری می دهند . اینان عرش خدا در تاریخ تمدن بشرند عرش کریم ! که یکی از این گروه بر قلب محمد ص است دیگری بر قلب علی ع و سومی بر قلب فاطمه و چهارمی بر قلب حسن ع و پنجمی بر قلب حسین ع.

۶۷۹- اگر زمان باطنی و روحانی داریم تاریخ باطنی هم داریم که همان حافظه فردی هر بشری است که تاریخ خصوصی و محرمانه اوست که این تاریخ موجود در لوح حافظه فردی دو جنبه دارد که یکی صورت ظاهری وقایع گذشته است و دیگری ارزیابی و قضاوت درباره این وقایع است . همانطور که قبلاً نشان دادیم آدمی در هر دو جنبه این لوح محفوظ تاریخ محرمانه خویش به اندازه کافی و وافی دستکاری و دخل و تصرف می نماید تا بتواند گذشته پر افتخار و قابل قبول از خویش را در نزد خویش رقم زند . که البته در این دخل و تصرف و تقلب دچار تناقضات و آشفتگی و فراموشی نسبت به خویشتن می شود که عذاب آور است و برای فرار از این عذاب دست به انواع تلاش ها می زند تا خودش را فراموش کند . نسیان و فراموشی و اختلال روانی دردوران کهولت حاصل چنین تلاشی است . همچنین رویکرد به مخدرات و روان گردانها و داروهای اعصاب وروان یکی از عواقب رایج این خود فراموشی در جهان مدرن است که نهایتاً منجر به نابودی تاریخ شخصی افراد بشری می شود و ایجاد یک نسیان و پریشانی اجتماعی و جهانی می کند که به یک بی هویتی جهانی می انجامد که در عصر ارتباطات ماهواره ای و اینترنتی به سرعت فراگیر می شود و این حاصل نبرد با تاریخ در خویشتن است . که یکی از نتایج فرهنگی آن خود – مسخرگی و پوچی و پریشانی و هجوی اجتماعی در سراسر جهان است که در رسانه های جهانی خود نمایی می کند که خود نوعی هنر محسوب می شود . و بدین طریق در عصر مدرنیزم شاهد پیدایش افراد و جوامع و تمدنی بی تاریخ هستیم که این بی هویتی تلاش می کند در لباس هنر خود را پنهان داشته و به طور مصنوعی و مالیخولیایی تولید هویت سینمایی و ادبی کند و برتری غریزی و امپریالیستی را هم درعرصه مسابقات تکنولوژیکی و تسلیحاتی جبران نماید . نیهیلیزم ، آنارشیزم و فاشیزم و تروریزم جملگی از محصولات نهایی این خود بر اندازی تاریخی در خویشتن است .

۶۸۰- بدین طریق درک می کنیم که چگونه لیبرالیزم و برون افکنی نفسانی عرصه تکنولوژیکی موجب بروز تباهی و مفاسد و مظالم بشری شده و عذاب وجدان و فطرت دین در افراد موجب خود فراموشی و خود فریبی و نسیان و تخدیر می شود و لذا شاهد پیدایش تمدنی بی تاریخ و بی هویت و بی شناسنامه و بی خود

---

[1] « ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ» المجادلة ،۷.

[2] «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ » المائده، ۵۶.

[3] «وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَميعاً » المائده، ۳۲.

هستیم زیرا آدمی بواسطه حافظه اش خود را می شناسد . و این نیز معنای دیگری از آخرالزمان و پایان تاریخ در اذهان بشری است و ظهور انسان بی تاریخ !

۶۸۱- بدین طریق شاهدیم که تاریخ ابزاری و ابزار پرستی و تکنولوژیکی بشرعاقبت او را از تاریخ ساقط نموده و تبدیل به ابزاری محض در خدمت تکنولوژی می سازد ابزاری بی تاریخ !

۶۸۲- آدمی یا بواسطه تاریخ و حافظه تاریخی خود احساس وجود می کند که این وجودی قحطی زده است و عدم پرست . و یا بواسطه معرفت و ایمان و کشف اکنونیت وجود خود دارای هویت الهی و جاوید می شود . و شاهدیم که در آخرالزمان انسان نوع اول از هستی ساقط می گردد و فقط انسان نوع دوم باقی می ماند که بی شک از حیات صنعتی و شهری این انسان ابزار شده خارج می شود و نوعی زندگی غار نشینی و بدوی را با هویت روحانی بر می گزیند و در انتظار ظهور ناجی می ماند و در اینجا بهتر درک می کنیم که چرا علی ع سرنوشت مؤمنان آخرالزمان را به اصحاب کهف تشبیه می کند .

۶۸۳- آزادی یکی دیگر از مهمترین اهداف ذاتی تاریخ تمدن بشری بوده است که این امر در طول تاریخ مستمراً شدیدتر شده و محوری تر گردیده و در آخرالزمان به اوج خود رسیده تا آنجا که می توان گفت که عصر مدرنیزم عصر اراده با آزادی فزاینده و مطلق است و همه ایدئولوژیهای مدرن بر همین اساس بنا شده است و این نیازرا در رأس شعارهای خود قرار داده اند .

۶۸۴- آزادی نیز همچون سایر ارزش ها وآرمانهای تاریخی بشر دارای دو معنا و محتوا ی کاملاً متفاوت و بلکه متضاد بوده است : آزادی اراده و آزادی از اراده ! آزادی اراده محور تاریخ تمدن ظلمانی و کافرانه بشر است که در قلمرو تکنولوژی منجر به برون افکنی همه لایه های اراده بشر شده و می شود و به همین نسبت احساس اسارت و در خود ماندگی هم شدید تر می شود و لذا عصر مدرنیزم را عصر انقلابات خونین آزادیخواهانه و دموکراتیک می یابیم که به جنون و جنایت و غایت آنارشیزم و تروریزم رسیده است . ولی آزادی از اراده همان تلاش آرمانی پیامبران خدا در دین است که در قلمرو عرفان به مقصود رسیده است هر چند که این پیروزی همواره در تعداد انگشت شماری بنام عرفا گزارش می شود که مظهر رهایی از اراده فردی و فنای در اراده خداوند هستند که همان توحید اراده است توحید اراده انسان و خدا .

۶۸۵- تاریخ بشری به لحاظی قلمرو فعالیت دیالکتیکی اراده خدا و انسان است که نهایتاً به پیروزی خدا بر بشر می انجامد .

۶۸۶- به لحاظ معرفت توحیدی در قرآن کریم می خوانیم که « اراده نمی کنید الا اینکه خداست که اراده می کند»[1] و این آشکارا بیانگر یگانگی اراده خدا و انسان است . همانطور که انسان در خلقت تکوینی صاحب روح خداست و روح او همان اراده او و در انسان است پس اراده انسان عین اراده خداست و این همان حقیقت مقام خلافت الهی انسان در عالم ارض است . اگر چنین است پس تفاوت انسانها جز در معرفت بر این حقیقت باطنی نیست در درجات درک و ایمان و تسلیم و رضا . این باور مستلزم شناخت حضور خدا در خویشتن است . و اینست که کافر در فرهنگ قرآنی کسی است که خدا را در بیرون از خود می خواند پس طبعاً بین اراده خود و خدا تفکیک قائل است . و فقط مؤمن عارف کسی است که اراده خدا را در خود می خواند و از آن تبعیت می کند و این معنای انسان موحد است و آزاد از اراده فردی خود که در تضاد با اراده خداست . یعنی همه اسارتها و احساس استهلاک اراده حاصل این ثنویت اراده است پس تنها راه آزادی که همان آزادی اراده است آزادی از اراده فردی و نجات از تناقض بین اراده خود و خداست . واین جز از طریق معرفت نفس و خداشناسی باطنی حاصل نمی آید .

۶۸۷- کسی که اراده حق را در خود نمی شناسد و نمی خواند و تبعیت نمی کند خواه و نا خواه و آگاه و نا آگاه دچار جدال بین این دو اراده است و این جدال قلمرو احساس اسارت و غل و زنجیر روح است و خستگی و استهلاک فزاینده . و کسی که خوانای اراده حق در خود نیست هر چه که در عرصه عمل امکان آزادی و توانایی عمل بیشتری داشته باشد خود را خسته تر و هرزه تر می کند و برای تحقق یک اراده و نیاز حقیقی خود دست به دهها عمل سرگردان و کور می زند تا شاید یکی از این اعمال پاسخگوی اراده حقیقی او باشد . پس آزادی عمل یک انسان جاهل نسبت به خویشتن سراسر مولد اسارت و دام و هرز رفتن

---

[1] «وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمينَ» التکویر، ۲۹.

انرژی و خستگی و بطالت است . پس آزادی جز از طریق معرفت نفس و شناخت اراده خدا در خود و تبعیت از این اراده و یگانه شدن با این اراده ممکن نمی آید . پس واضح است که چرا انسان مدرن هر چه که در عمل آزادتر می شود به لحاظ روحی اسیرتر و در بند تر شده و لذا آزادیخواه تر می شود بی آنکه بداند که اصلاً چه می خواهد و منبع و علت اسارت او در کجاست و چیست .

۶۸۸- آزادی جز آزادی از اراده فردی خویشتن نیست . اینست که خداوند در کتابش راه آزادی را راه گذشتن از محبوبترین چیزها می داند« به مقام آزادگی نمی رسید مگر اینکه از محبوترین چیزها بگذرید »[۱] قرآن –

۶۸۹- در حقیقت آدمی اسیر امیال و خواهش های بی پایان خویش است و در سیر رسیدن به این امیال است که به صد ها دام دچار می شود یعنی آرزوها دانه هایی هستند که انسان را به دام شیاطین می اندازند . «آرزوها دامهای شیاطین هستند »[۲] علی ع – پس رهایی از اراده که کانون همه امیال است تنها راه آزادی است و انسان به واسطه رسیدن به محبوبترین چیزها و حفظ آنهاست که به اشد دامها و اسارتها مبتلا می شود .

۶۹۰- در حقیقت انسان اسیر آزادی اراده افسار گسیخته و مذبذب خویشتن است انسان مجبور است که مختار باشد ولی این تردیدها و تذبذب ها و دغدغه ها آستانه هر تصمیم و اراده ای بر سر دو راهی است که بخش عمده قدرت اراده و اختیار را تحلیل می دهد و لذا همه اعمال بشری نیمه کاره و ناقص و با تردید به فعل می آید و به بار نمی نشیند و لذا روح همواره اسیر این امیال ناکام است و اعمال ناکام .

۶۹۱- مقام مخلصین در قرآن همان مقام خلاص شدگان از اسارت اراده است . یعنی کسانی که مظهر اراده خدایند و اعمالشان فعل خداست و بر این حقیقت معرفت و بصیرت ویقین یافته اند و لذا همانطور که قرآن می فرماید از مسئولیت اعمال خود مبرایند و با خدای خود از این بابت بی حسابند[۳] و اینست آزادی اراده و روح . زیرا آدمی اسیر نتایج اعمال جاهلانه و کورکورانه و مردد خویشتن است زیرا درباره اراده و تصمیم خود معرفت و یقین ندارد و این تردید کانون استهلاک و اسارت اراده است و هر عملی حلقه ای از زنجیر این اسارت جاودان است .

۶۹۲- روح آدمی که منشأ اراده اوست که همان اراده خداست اسیر « من » فردی و حقیر خویشتن است تا زمانیکه خدای این اراده را در خود نیافته و لذا در نقطه مقابل اراده خدا دچار استهلاک مداوم و فزاینده است . ولی آنگاه که خدایش را در خود شناخت به ناگاه این « من » حقیر تبدیل به اوی الهی و جهانی و لامتناهی می شود و اینست رستگاری ! رستن از اسارت حقارت من ظلمانی !

۶۹۳- تاریخ برآیند دیالکتیک اراده انسان – خدا ست . این دیالکتیک در قلمرو تمدن کافرانه بشری جز در ابطال فزاینده اراده انسان در آخرالزمان و پیدایش نیهیلیزم اراده و انهدام اختیار انسان پایانی ندارد . و این انهدام اراده کافرانه بشری در اقتدار بیرحمانه و کور تکنولوژی در حال رخ نمودن است . یعنی اراده خدا از ذات تکنولوژی که مظهر اراده کافرانه بشر است آشکار می شود .

۶۹۴- روح خدا به عنوان مطلق قدرت اراده در نفس و منیت حقیر فردی و دنیوی بشر محبوس گردیده است و اینست معنا و احساس اسارت انسان در تاریخ ! این همچون اسارت خالق در مخلوق است ، اسارت مطلق در نسبی . اسارت عشق در فسق ، اسارت وجود در عدم !

۶۹۵- آزادی عمل در عرصه تکنولوژی به اوج خود رسیده و در این اوج منهدم می شود . آزادی عمل ، دجّال آزادی روح است « خدا بر ظواهر اعمالتان نظر ندارد بلکه بر قلوبتان نظر دارد »[۴] حدیث قدسی -

---

[۱] «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ » آل عمران، ۹۲.

[۲] « الشهوات مصائد الشیطان» و « الأمل سلطان الشیاطین علی قلوب الغافلین» غررالحکم و درر الکلم،ص۳۰٤ و ص ۳۱۲.

[۳] «وماتجزون الا ما کنتم تعملون الا عباد الله المخلصین» الصافات، ۳۹-۴۰.

[٤] «إنّ الله لا ینظر إلی صورکم و لکن ینظر إلی قلوبکم و إلی أعمالکم» فیض کاشانی، المحجة البیضاء، ج۶، ص ۱۰۸.

۶۹۶- ولی آزادی روح فقط و فقط حاصل معرفت و بصیرت و یقین در یگانه دیدن اراده خود و خداست . و این آزادی است که انسان رااز اسارت اعمالش نیز نجات می دهد زیرا دیگر انسان مسئول اعمال خودش نیست بلکه مسئول مریدی اراده خداست .

۶۹۷-اراده فردی منفک از اراده حق و دربند و اسیر تاریخ است که در دو صورت یعنی طبیعت و جامعه بارز شده است . زیرا همه جبرهای حاکم بر اراده فرد بشری از طبیعت است و از جامعه . و لذا جبر تاریخ حامل همه جبرهاست و منفک از طبیعت و جامعه و نفس بشری نیست بلکه این هر سه زندان یا جبر بر خلاف نظریه « چهار زندان » دکتر شریعتی ، سه تجلی از تاریخ هستند . و علاوه بر این به واسطه علم تاریخ و جامعه شناسی و علوم طبیعی هم نمی توان بر جبرهای آن فائق آمد و به آزادی روح رسید . آزادی یک محصول علمی به معنای آکادمیک آن نیست بلکه یک فتح و پیروزی عرفانی است و مقام توحید و قدرت ذکر.

۶۹۸- در فرهنگ قرآنی ، ذکر همان رویکرد تاریخی به نفس است که همه جبرها و دامهای اجتماعی و طبیعی را می شناساند و می درد . زیرا کل طبیعت و جامعه از اعماق تاریخ به اینجا رسیده اند و ذاتاً پدیده ای تاریخی هستند که نفس آدمی را تسخیر کرده اند . پس ذکر بیانی از خود آگاهی تاریخی است در معنای وسیع و کامل کلمه : عرفان تاریخ !

۶۹۹- در سراسر قرآن هر کجا که امر به ذکر (به یاد آوردن) است پیامی از حوادث و حکایات تاریخی است چه طبیعی و چه اجتماعی ، چه تکوینی و چه تشریعی ، چه از گذشته و چه آینده (قیامت) .

۷۰۰- روح آدمی در جهان بیرون از خویشتن جز دام و اسارت نمی یابد هرشی یک دام است و هر عشق بیرونی یک اسارت . آن جهان لامتناهی پرواز روح در درون انسان است جهانی که دربش دل است . پس جز درعرفان ، هیچ رهایی نیست . و فقط انسان عارف است که هرگز محدود و مقید به هیچ شرایط و موقعیت زمانی و مکانی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فنی نمی شود . جای استقرار روح در تن خویشتن است. یک تن روحانی بال پرواز دارد به هر سمت و از هر زندانی . کالبد غیر است که زندان روح انسان است . عشق به غیر خدایی که درخویشتن است همه اسارت است و خیانت . و شاهدیم که عصر جدید عصر عربده آزادی خواهی انسانی است که هر چه که می خواهد می کند و دعوی عاشقی در عین خیانت به هر معشوقی . عشق و آزادی که در سر لوحه همه شعارهای انسان مدرن قرار دارد دو دروغ بزرگ این دوران است و دو مالیخولیا !

۷۰۱- خداوند مهربان و حکیم به ما می آموزد که از همه آزادیها ی عمل خود بگذریم تا آزاد شویم و از همه معشوق های خود بگذریم تا معشوق شویم . و از خود بگذریم تا همچون خداشویم . « هرکه از من پیروی کند چون من می شود»[1] – حدیث قدسی .

۷۰۲- امروزه آزادی بزرگترین مناقشه دوران است و بدون آنکه تعریف شود مورد نزاع جهانیان است و بر سر آن جنگهای جهانی در راه است و همه جنگها بر سر هیچ است و تاریخ ، تاریخ جنگهاست چرا که تاریخ حاصل هیچی انسان است حاصل گمشدگی انسان در زمان و سقوطش از عرش وجود و بهشت جاودانه .

۷۰۳- انسان در عمل خود آزاد نمی شود بلکه به بند کشیده می شود و روحش در دام اشیائی که به تملک می آورد بخصوص مالکیت عاطفی بر دیگر انسانها .

۷۰۴- انسان در تعبد خود آزاد می شود یعنی در پیوند زدن اراده خود به اراده خدا و الحاق خود به خدا .

۷۰۵- انسان مجبور است که مختار باشد : اینست راز اسارت اراده ! پس بایستی که رندی کند و مختارانه اراده اش را مجبور سازد به اراده خدا که مختار مطلق است : تقوا !

---

[1] « یا بن آدم، أنا غنيّ لا أفتقر، أطعني فيما أمرتك أجعلك غنيّا لا تفتقر. يا ابن آدم، أنا حيّ لا أموت، أطعني فيما أمرتك أجعلك حيّا لا تموت، أنا أقول للشيء كن فيكون، أطعني فيما أمرتك أجعلك تقول للشيء: كن فيكون.» الجواهر السنيه- كليات حديث قدسي،ص ۷۱۳.

۷۰۶- تقوا یعنی جمع نمودن اراده خود از اسارت غیر ! و کاملترین تقوا همان تقوای از تاریخ است . یعنی کنار کشیدن از تاریخ و خروج ازآن که قسم به تاریخ که انسان در خسران است[۱] !

۷۰۷- پرهیز از تاریخ یعنی پرهیز از خودی که بی خود و عاریه ای است و من آنرا انتخاب و اخیار نکرده است . اینست منشأ هر جبر و اسارت و ظلمی که انسان به خود می کند هویت عاریه ای ، مذهب عاریه ای ، علوم عاریه ای ، آرزوهای عاریه ای و خدای عاریه ای .

۷۰۸- مقام اخلاص که مقام انسان کامل در قرآن است مقام خلاصی ازغیر است . خلاصی از همه عناصری که از من و به اختیار و انتخاب من نبوده است و لذا از اراده من خارج است و من در اراده آنم . اخلاص یعنی خلاصی از هویت های عاریه ای که تماماً از تاریخ و وراثت های طبیعی و اجتماعی و خانوادگی و امثالهم است . اخلاص یعنی خلاصی از وجود عاریه ای و بی خود!

۷۰۹- انسان اسیر جهل خویشتن است جهلش درباره چیزهایی که به نام خود اوست ولی ازاو نیست پس جهلی جز وجود جعلی نیست .

۷۱۰- تاریخ نعل وارونه است . یعنی پیشرفت در آن عین پس رفت در آن است منتهی با رنگ و لعابهای جدید و القاب جدید . اینست که غایت تاریخ به دوران غارنشینی انسان می رسد . پس از انهدام عصر سوپر تکنولوژی !

۷۱۱- « بدانید که اولیای الهی کسانی هستند که از پس و پیش پاک شده اند»[۲] . قرآن – یعنی از تاریخ پاک شده اند . و اینست فتح آشکار درآغاز سوره فتح که : اینست فتحی آشکار که همه گناهان شما در گذشته و آینده بخشوده شده است[۳] .

۷۱۲- تاریخ کارگاه تشخیص و تفکیک وجود از عدم است و عاقبت توحید وجود و عدم . تا دانسته شود که خداوند قبل و بعد خلقت جهان هیچ فرقی نکرده است و خدای ماقبل و بعد خلقت همان خدای خلقت است : اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و حائل و فاصل و واصل و واحد . هرچند که قبل از خلقت هستی جز خدا نبود و در جریان هستی هم جز خدا نیست و بعد از هستی هم جز او نخواهد بود . تاریخ قلمرو آزمون و شناخت این حقیقت است و لاغیر . یعنی این حقیقت چنان کبیر و عالیست که کل جهان هستی در قبالش وسیله و کارگاهی موقت بیش نیست . و اما این حقیقت توحید نام دارد یگانگی موجودی به نام خدا . در هر سه مرحله از تاریخ زمان . و این معنا که در کل این سه مرحله از تاریخ هستی ، هیچ تغییر و تبدیلی در وجود خداوند رخ نداده است با اینکه جز خدا هم هیچ موجود دیگری در هیچیک از این مراحل وجود نداشته است . این نکته را فهم کن تا عرفان تاریخ را دریابی و عرفان خودت را بعنوان کسی که مأمور شناخت و تصدیق این حقیقت است و اینکه تو دیگر در این میانه کیستی ، خدا ؟ اگر خدائی پس چرا نمی دانی که خدائی ؟ اینست سر الاسرار تاریخ هستی ؟

۷۱۳- انسان خدائی است که مشغول مرور زمان (تاریخ) شده و لذا از خاطر خودش رفته است و لذا صدوبیست و چهار هزار پیامبر آمدند تا تورا به یادت آورند و بسیاری از آنها در این یاد آوری کشته شدند بدست نسیان تو . اینست راز ذکر (به یاد آوردن خدائیت خود) که :« هرکه خدا را به یاد آورد خودش را به یاد می آورد و هرکه خدا را از یاد ببرد خودش را از یاد می برد » قرآن –

۷۱۴- « خدا در هرچیزی هست ولی خود آن چیز نیست و غیر آن چیز هم نیست »[۱] . علی ع – این معنا را اگر هزار سال شبانه روز با خود بگوئی بازهم کم است .و علت اینست که خدا هم هست و هم نیست و هم چیزی بین هستی و نیستی و هم ورای هستی و نیستی است . این معانی محصول تاریخ است .

---

[۱] «والعصر ان الانسان لفی خسر» العصر، ۱-۲.

[۲] «أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ»يونس، ۶۲؛ و «فَأَثابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلا تَحْزَنُوا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا ما أَصابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ»آل عمران۱۵۳.

[۳] « إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبيناً لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِراطاً مُسْتَقيماً» الفتح ، ۱-۲.

۷۱۵- « گنجی نهان بودم عاشق بر ظهور خود گشتم پس جهان را آفریدم و انسان را مأمور شناخت خویش نمودم »[۲] حدیث قدسی – یعنی آیا حتی فرقی بین ظهور و عدم ظهور هم نیست ؟ فرقی بین نهان بودن و عیان بودن ؟ نهان و عیان بودن از برای که ؟ یعنی از خودش غایب بود و بر خودش حاضر و آشکار شد ؟ آیا بازهم تفاوتی در کار نیست ؟ نه ! هیچ تفاوتی بین بودن و نبودن نیست ! اینست مسئله !

۷۱۶- بی تردید اگر تاریخ نمی بود یعنی اگر زمان نمی بود ماقبل و بعدی هم نمی بود پس نهان و عیانی هم نمی بود . این نکته را سهل مگیر ! بمان !

۷۱۷- « دورانی بر انسان گذشت که هیچ چیزی را به یاد نمی آورد »[۳] یعنی در آن دوران نسیان ، تاریخ نبود یعنی انسان تاریخی نشده بود درست مثل حیوانات .

۷۱۸- اگر هیچ تفاوتی بین وجود و عدم نیست پس چرا آفرید ؟ زیرا تا بدانی که هیچ تفاوتی بین وجود و عدم نیست ! حال دانستی ؟ هرگز ! می دانی چرا ؟ زیرا اسیر دهری و تاریخ زده ای و هیچ به یاد نمی آوری! مگر او را ملاقات کرده ای ؟ پس طبیعی است که به یادش نیاوری ! پس باید هم که خودت را به یاد نیاوری . پس از کجا بین وجود و عدم تفاوت قائلی ؟ آیا مگر قبل از به دنیا آمدنت را به یاد می آوری ؟ پس از کجا مطمئن هستی که فرق است بین وجود و عدم و مرگ و زندگی ؟ عدم نام مستعار جهل است .

۷۱۹- آیا آدمی قبل از تولد و حیات دنیا و پس از مرگ یکی است ؟ ولی خدا درهر سه مرحله از تاریخ یکی است ولی از آنجا که انسان دچار نسیان و تاریخ زدگی و فلک زدگی است این یگانگی وجود را در نمی یابد . آیا مگر هم اکنون که در حیات دنیا است این حیات را در می یابد که چیست تا چه رسد به قبل و بعدش را . می دانید چرا ؟ زیرا اسیر زمانیت تاریخ است اسیر قبل و بعد است . زیرا اصلاً قبل و بعدی در کار نیست . انسان خواب است و چون بمیرد بیدار می شود و تازه به یاد می آورد اندک اندک که واقعیت چیست .

۷۲۰- آیا می توانی این حقیقت را باور کنی که گذشته وآینده توهمی بیش نیست ؟ آیا می توانی باور کنی که هیچ فرقی بین مرگ و زندگی نیست ؟ آیا می توانی باور کنی که هزار سال پیش و اکنون و صد هزار سال آینده امر واحدی است . آیا می توانی باور کنی که تاریخ و زمان ، توهم و تاریکی و نسیان توست از خودت؟ هرگاه به این فهم و باور رسیدی به حقیقت هستی و توحید رسیده ای .

۷۲۱- وقتی می فرماید که اول و آخر و ظاهر و باطن و حائل و واصل همه اوست . پس هیچ فرقی بین اول و آخر و ظاهر و باطن فاصل و واصل نیست و هیچ فرقی بین قبل و بعد خلقت نیست . و کمترین معنای این اسمای الهی اینست که تاریخ و زمان دارای هیچ حقیقت و واقعیتی نیست و توهم محض است یک رویا یا کابوس است و نه بیشتر ! و تاریخ تفسیر یک رویای هولناک است و تعبیرش هم کار کسی جز خودش نیست.

۷۲۲- وجودی جز خدا نیست و در وجودش هم کمترین تغییر و تبدیلی هم نیست و اول و آخر و وسط و پیدا و پنهان هم یکی است و آن یکی هم جز او نیست . این معنای واضح آیات قرآن و اسمای اوست . که حداقل معنای این مجموعه اسمای الهی جعلی بودن و موهوم و جاهلانه و کذایی بودن چیزی به نام تاریخ و زمان است یعنی دهر ! همانطور که خود می فرماید که « مدتی در دهر انسان چیزی به یاد نمی آورد ...»[۴] و عجب نیست که نام دیگر سوره دهر در قرآن ، « انسان » است زیرا انسان است که دهری است و دهر مقوله ای انسانی است .

۷۲۳- اگر خود می فرماید که هیچ چیزی مثل او نیست[۵] پس هیچ چیزی مثل وجود نیست زیرا جز او وجود ندارد یعنی هر آنچه که در جهان می بینیم شباهتی به وجود ندارد و موجود نیست ! پس چیست ؟ توهم ما از

---

[۱] « مع کل شیء لا بمقارنة و غیر کل شیء لا بمزایلة». نهج البلاغة، ص ۳۹.
[۲] «کنت کنزاً مخفّاً فاحببتُ ان اُعرف، فخلقتُ الخلق». آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص۱۴۴.
[۳] «هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ حینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً » الانسان(دهر)، ۱.
[۴] دهر ۱
[۵] «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ» الشوری، ۱۱.

وجود است و تصور کورکورانه ما از موجودیت . چرا که خود می فرماید که اکثر مردمان کور و کرند و گنگ[1] .

۷۲۴- « دهر » در فرهنگ قرآنی مترادف با « زمان » است همانطور که « عصر» هم مترادف با تاریخ است . و دهر برای انسان مترادف با نسیان کامل است که در آن آدمی هیچ چیزی را به یاد نمی آورد . و عصر هم برای انسان سراسر خسران است و ضرر و باخت و حسرت و بر باد رفتگی است درست مثل عمری که دمادم می گذرد و هیچ چیزی برای انسان باقی نمی گذارد . مگر اینکه ایمان آورد و به صلح آید و به حق چنگ زند و بر آن صبور بماند »[2] سوره عصر – یعنی انکار و جدال انسان با خود و جهان که عین کفرش به خداست موجب ابتلایش به دهر و عصر است و کر و کور و منگ است و به عالم وجود باز نمی گردد[3] یعنی روی به عدم دارد منتهی نه عدم ازلی بلکه نابودن .

۷۲۵- وقتی سخن از ذکر و به یاد آوردن است بدین معناست که آدمی خدا را و وجود را قبلاً دیده و یافته بوده است ولی فراموش کرده است . چه چیزی را عالم وجود را ! پس هم اکنون هم از عالم وجود بیگانه است و گرنه در روبروئی با جهان ، خداوند را به یاد می آورد . پس هنوز در نسیان و دهر و اسیر عصر است . و اینست علت هراس بلاوقفه و فزاینده انسان در جهان و احساس نابودیش . « نه مرده اند و نه زنده»[4] یعنی نه هستند و نه نیستند . اینست وضع انسان در تاریخ !

۷۲۶- در حقیقت زبان قرآن با انسان دهری و عصر زده و نسیانی و خسرانی و کور و کر و نه مرده و نه زنده است الا اندکی از آیات که مخاطبانش انگشت شمار انسانهای زنده و عارف و موحدند یعنی همان آیاتی که در تفاسیر موسوم به « اسرار الهی » هستند و لذا هیچ منطق و دلیلی را ازمنظر انسان دهری بر نمی تابند مثل حروف مقطعه سر آغاز سوره ها . انسانی که حروف را در نمی یابد چگونه کلمات را می یابد و جملات را .

۷۲۷- مشاهده انسان دهر زده و عصری از جهان ، تصورات و خیالات اوست و فهم اواز وقایع هم توهمات و ظن اوست این همان وضع نه مرده و نه زنده ، نه موجود و نه معدوم است . مثل خاطره ای که از یاد رفته و انسان زور می زند که به یاد آورد ولی نمی آورد . عارف کسی است که به یاد می آورد ولی صوفی انسانی است که از یاد هم فراتر رفته و به اکنونیت حیات و هستی وارد شده است و می بیند و هست و از ظلمت دهر و خسران عصر نجات یافته است .

۷۲۸- یک حدیث نبوی می فرماید که جهان هستی بر سوره توحید بناشده است[5] . یعنی جهان هستی هم چون خود خداوند لم یلد و لم یولد (بی قبل و بعد) و لم یکن له کفواً احد (بی همتا) است . یعنی هیچ چیزی علت و معلول چیز دیگری نیست . و به چیز دیگری شباهت ندارد و جهانی که ما می شناسیم و می بینیم اینگونه نیست پس این عالم وجود نیست و بلکه توهمات و تصورات ماست .

۷۲۹- و اما یکی دیگر از فراورده های تاریخ ، هنر است که تلاش می کند محسوسات خیالی و مفهومات موهوم را به امر مطلق وجود در قلمرو عرفان نظری نزدیک سازد و آنچه که هست را به آنچه که باید باشد نزدیک نماید آنهم به وسیله همان تصورات موهوم . و لذا موهوم را مطلق می سازد و تصورات محسوس را فوق محسوس یا سورئال می کند و بدین ترتیب وجدان ذاتی انسان را به سوی پوچی و نیهیلیزم می کشاند و لذا عاقبت همه مکاتب هنری آبستره است که مرگ تصور و معناست یعنی مرگ تاریخیگری و دهر زدگی و خسران عصر . و این یأس برای عامه بشری خطرناک و مهلک است و به تخدیر و خود کشی سوق می دهد مثل وان گوگ و دی اشتل وجک لندن و همینگوی و هدایت ومی شیما و دیگران که تازه فرزانگان عرصه هنر هستند .

[1] «صُمٌّ بُکْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَعْقِلُونَ» البقره، ۱۷۱. و«اَکْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ» المائده، ۱۰۳.
[2] «والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصو بالحق وتواصوابالصبر» العصر، ۱-۳.
[3] «صُمٌّ بُکْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَرْجِعُونَ» البقره، ۱۸.
[4] «لا يَمُوتُ فيها وَ لا يَحْيى» طه، ۷۴.
[5] «روی عن النبیّ- صلّی الله علیه و آله و سلّم- بأنّه قال: أسّست السّموات السبع و الأرضون السبع علی قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ». آملی، سید حیدر، جامع الاسرار، ص۵۱. و تفسیر الرازی، باب۱، جزء ۱۷، ص۲۶۴.

۷۳۰- هنر تلاش کرده است تا با منطق نسیانی بر نسیان فائق آید و با روش برزخی ازبرزخ نجات یابد و با تاریخیگری از اسارت تاریخ برهد و لذا هنر عرصه پیدایش اشد یأس و خود کشی خودآگاهانه بوده است .

۷۳۱- کمال هنر ، آستانه عدم (آبستره) است عدمی که در حقیقت وجود محض و فی نفسه است و لذا هنرمند بر این آستانه باید دست از هنرش بکشد و عابد گردد تا بر این وجود فی نفسه وارد شود ولی متأسفانه اکثر هنرمندان از یأس و پوچی حاصل از کمال هنری خود مکتب اصالت پوچی پدید می آورند و خود نخستین قربانی آن هستند مثل هنرمندان بزرگی که خود کشی می کنند .

۷۳۲- هنر ریاضت و تزکیه اندیشه و احساس است و لذا ذاتی عرفانی و دینی دارد به شرط آنکه از خود یک بت جدید نسازد و تبدیل به مکتب و مذهب نشود و بازاری و غوغائی نگردد و آنگاه که باید دست از کار بکشد و خاموش شود تبعیت کند و گرنه فاحشه و پوچ و رسوا می شود .

۷۳۳- هنر برون افکنی صالحانه و عادلانه و رحمانی نفس است و لذا عین جهاد و ریاضت و تقوا و عبادت است به شرط آنکه به بازار جهل و فسق و کفر و خود فروشی نرود و گرنه هویت دجالی می یابد و هنرمندش را نابود می سازد .ولی وسوسه شیطان برای به بازار کشانیدن هنرمند بسیار شدید و لطیف است و بس اندکند هنرمندانی که به حریم دل راه می یابند و اهل معرفت توحیدی و عبادت حق می شوند و پرده از رخ حق بردارند و از ظلمات نفس بیرون شوند .

۷۳۴- آنچه که در قرآن کریم درباره شعراء آمده است خطاب به همه اهل هنر است زیرا همه هنرمندان اهل شعور و شعارند و هر اثر هنری یک شعار کلامی ، صوتی و یا تصویری و یا همه اینهاست . و خداوند این جماعت را مبتلا به ریا و نفاقی طبیعی می داند که « می گویند آنچه که خود به آن عمل نمی کنند و نیستند و اینان مبتلا به ظلم و ظلمت هستند و « هرکه شعرا را تبعیت کند گمراه می شود »[۲] الا اینکه «اهل ذکر بسیار شوند و از خود ظلم زدایی کنند و منقلب شوند »[۳] . پس راه نجات هنرمندان هم ذکر است .

۷۳۵- آیات مربوط به شعرا که ذکرش رفت مصداق بزرگی در تاریخ عصر جدید دارد زیرا دوران ما تلاش می کند که تا هنر را جایگزین دین و هدایت سازد و لذا هنرمندان و مکاتب هنری هریک دعوی پیامبری و مذهب و هدایت و رسالت خلق می کنند ودر سراسرجهان پیروان کثیری دارند که جمله بر ضلالت هستند . زیرا هنرمندان عصر جدید از طریق غیر معرفت دینی و شریعت الهی در جستجوی معنویت و تعالی روح هستند و لذا به سرعت به پوچی و عبث و بطالت می رسند و عاقبت برای توجیه خود به تقدیس این پوچی می پردازند و فسق و فجور و تباهی بشر را تقدیس می کنند و عملاً پیامبران فساد و تباهی این دوران می شوند و امامان ضلالت و بطالت و شیطنت می گردند و عملاً مذهب شیطان پرستی را بنا کرده اند که هنر موسیقی و سینما در رأس این مذهب شیطانی قرار گرفته اند .

۷۳۶- امروزه هنر تکنولوژیکی به سرعت تبدیل به دجالیت های بس لطیف عصر مدرنیزم می شود و از این هنرها حتی بواسطه معنوی ترین موضوعات هم هیچ خیر و هدایت و معنویتی حاصل نمی آید زیرا این در ذات تکنولوژی نیست چون تکنولوژی علم ابلیس است .

۷۳۷- امروزه دجال با تمام تعاریفی که به لحاظ روایات دینی با خود دارد جلوه ای کاملتر از سینما ندارد . همانطور که امروزه رسانه های تصویری مجاری رهبری ظلمانی ملتها هستند و از این طریق است که ظلم و فریب و فساد و شیطنت و پلیدیها تبدیل به مکتب و مذهب شده و کل بشریت را تحت فرمان مطلقه تکنولوژی و صاحبان آن در می آورد . و امروزه شاهدیم که تقریباً همه رهبران سیاسی جهان در پس پرده به یاری سینما گران و کمپانیهای سینمایی به قدرت می رسند و بلکه خود بازیگرانی حرفه ای هستند و رهبری یک هنر سینمایی تمام عیار محسوب می شود.

---

[۱] «وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ ما لا يَفْعَلُونَ» الشعراء، ۲۲۶.
[۲] «وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ» الشعراء، ۲۲۴.
[۳] «إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثيراً وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» الشعراء،۲۲۷.

۷۳۸- هنر تأتر که ریشه در تمدن یونان باستان دارد و مادر سینماست حتی در معنای لغت هم مترادف «خدانمایی » یا خدایگونگی هنرمندانه است همانطور که ریشه این لغت از مصدر « the» به معنای خداست. واین عین معنای دجال است که دعوی خدایی می کند . و بنگرید ادعا و احساس خدائی سینماگران این دوران را و پرستشی که نسبت به آنها در بشریت مدرن حضور دارد . امروزه بیش از هزار شبکه ماهواره ای تلویزیون با استفاده از پیشرفته ترین تکنولوژی به طور رایگان برای جهانیان برنامه پخش می کنند و دجالیت را تبلیغ و تلقین می نمایند : خدایگونگی تکنولوژیکی و مالیخولیایی ! و از این طریق حتی امام و ناجی دجالی به بشریت عرضه می کنند بواسطه جلوه های ویژه سینمایی و کامپیوتری . و این غایت هنر تکنولوژیکی است که از تکنولوژی « خدا » می آفریند : شیطانی که دعوی خدایی دارد با هزاران معجزه تکنولوژیکی و کامپیوتری !

۷۳۹- تاریخ یا ذکر و رجعت است و یا ظلمت و نسیان و پیشرفت . اولی به تنهایی وحیات و لقاءالله می رسد و دومی به مرگ روح و تجمع اجساد در کلوپ ها و احزاب و فرقه ها .

۷۴۰- انفجار راکتورهای اتمی ژاپن تا هم اکنون که یک ماه از زلزله بزرگ نگذشته حدود نیمی از کشورهای ساحلی جهان را به مواد رادیو اکتیو آلوده کرده است و جریان باد هم مابقی کشورهای جهان را به خصوص در مناطق پست و دشتها را هم ناامن خواهد نمود . بدین ترتیب از هم اکنون مهاجرت به ارتفاعات و غار نشینی آخرالزمانی بشر آغاز شده است . ولی نیروهای انتظامی و امنیتی مانع این مهاجرت می شوند تا حکومتها سقوط نکنند و نظام اطلاعاتی و امنیتی فرو نپاشد و این خود یک چالش بزرگ دیگر است و جنگ بین مردم و حکومتها که نهایتاً به فروپاشی حکومتها منجر می شود . زیرا حکومت گران در شهرها در مناطق امن و زیر زمین کاخهایشان که قبلاً تدارک دیده اند احساس امنیت می کنند و مایلند که از مردم عادی بعنوان سپر انسانی استفاده کنند .

۷۴۱- امروزه دولتها از دموکراسی به عنوان سپر انسانی بلایا و گرفتاریهای خود استفاده می کنند و بدین ترتیب هیچ کس مسئول چیزی در قبال مردم نیست . دموکراسی فریبی شیطانی بود که از طریق آن بشود همه جنایات علمی و فنی و اقتصادی و سیاسی را به گردن خود مردم انداخت . دموکراسی بزرگترین کلاهی بود که بر سر بشریت نهاده شد . زیرا بشر جاهل و کافر همواره مشتاق بود که آزاد فرض شود نه اینکه براستی صاحب اختیار سرنوشت خود باشد و لذا دموکراسی بر چنین فریبی پدید آمد و البته فریبی بر حق و عادلانه است .

۷۴۲- تکنولوژی و خاصه پیشرفته ترین جنبه آن یعنی تکنولوژی اتمی تیر خلاصی است به سوی مدنیت مدرن و مدرنیزم و تاریخ تمدن بشری . یعنی آنچه که علت و اساس مدنیت مدرن بود دشمن و براندازآن هم خواهد بود . و این عاقبت بشری است که اراده خود را به ابزار فروخت و ابزار را صاحب اختیار خود نمود .

۷۴۳- امروزه بر اساس دین و اخلاق و معنویت و عقل و معرفت زیستن جرم و جنایتی محسوب می شود که باید پنهان داشته شود و اینست راز تقیه در آخرالزمان . زیستن در میان مردگان کار بسیار شاقه ای است آدمی باید خود را به مردن بزند تا دست از سرش بردارند .

۷۴۴- روند تکاملی تاریخ تمدن بشری روی به حماقت و شقاوت و جنایت فزاینده ای است که به واسطه علوم و فنون رهبری می شود و هنرها از آن مذهب می سازند و این مذهب بالاخره بر سر بشر می شکند و عاقبت رحمت و عقلانیت پیروز می شود ولی به جبر .

۷۴۵- تاریخ برای کسی که به حیات آخرت یقین ندارد سراسر دلتنگی و دل مردگی حاصل می آورد و عاقبت افسردگی و سپس فراموشی که البته این از رحمت خداست که از دست داده را فراموش کند . این کل فلسفه دوران کهولت انسان بی ایمان است .

۷۴۶- تاریخ برای اهل معرفت و هدایت و ذکر مظهر ربوبیت خداوند است و عین رب است و هدایت در صراط المستقیم نعمت . ولی برای اهل غفلت مظهر غضب و ضلالت است که آنهم ربوبیت خداوند است که : خداست که هدایت یا گمراه می سازد[۱] .

---

[۱] «فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ » فاطر، ۸.

۷۴۷- معارف الهی برای دزدان معرفت و امامان نفاق همچون داستان شغالی است که در پوست شیر رفته باشد و ادای شیر در آورد و این مکر خدا درباره منافقان است که از معارف توحیدی جهت فریب مردم استفاده می کنند . تاریخ نیز همینگونه است مؤمنان را هدایت می کند و کافران را گمراه می سازد منافقان را رسوا می نماید . هم مظهر نعمت است هم غضب وهم ضلالت درست مثل رب العالمین در سوره حمد .

۷۴۸- تاریخ ، دین به معنای راه راست است که کوتاهترین مسیرش (صراط المستقیم) بواسطه معرفت نفس (ذکر) طی می شود که مسیر هدایت است و غیر از این ابتلای به غضب و ضلالت می باشد . سوره حمد که ستایش ربوبیت پروردگار است بیانی از این حقیقت است و بدین لحاظ کل این رساله تأویل و تأخیر وتعیّن سوره حمد است که عصاره قرآن می باشد همانطور که کل قرآن کتاب ذکر و به یاد آوردن تاریخ است و فلسفه تاریخ .

۷۴۹- قرآن کریم بیان صراط المستقیمی تاریخ است چرا که بر محور وجود و زندگی انبیای الهی رقم خورده است که اهالی ذکرند و راهیان صراط المستقیم . هرچند که شرح تاریخ مغضوبین و ضالین را هم شامل است.

۷۵۰- هر فرد بشری یک تاریخ زنده و مجسم و فعال است پس تاریخ امری از دست رفته و گذشته نیست و بشریت حضور دائمی تاریخ است . درست به همین دلیل است که دورانهای تاریخی همواره تکرار می شود که البته این تکراری عبث از منظر اهل معرفت نیست و از جنس رجعت جاودانه ونیهیلیستی نیچه هم نیست . در این رجعت مکرر رازی ناگفته است که بیانش در نزد جاهلان عین تناسخ است ولی این تکامل است نه تناسخ .

۷۵۱- جاهلان ، تکامل تاریخی بشر را تناسخ و حلول می فهمند همانطور که وحدت وجود و یگانگی اراده انسان و خدا را هم عین جبر می پندارند و این بدلیل عدم درک و باور عشق و رحمت مطلقه خدا در حق بشراست .

۷۵۲- علم ژنتیک بیانگر حقیقتی الهی است که کافران در طول تاریخ منکرش بوده اند هر چند که خود این علم و حامیان و بانیانش هم از درک حقیقت این علم اکثراً عاجزند . علم ژنتیک که پیشرفته ترین جنبه از علم حیات است آشکارا علم تاریخ است درست مثل سایر علوم . ولی این علم در نزد کافران فقط کاربردی ظالمانه و جاهلانه و بازیگرانه دارد زیرا از حق آن غافلند .

۷۵۳- امروزه تضاد بین دو نظریه وراثت و تربیت در روانشناسی جدید و علوم تربیتی خود بیانگر دو نوع رابطه و فهم از تاریخ است . یعنی فقط اهل ذکرند که از جبر وراثت و ژنتیک آزادند و مابقی تکرار تاریخ هستند و دریایی از تعلیم و تربیت و حتی دستکاری ژنتیکی هم تغییری در سرنوشت افراد ایجاد نمی کند . در حقیقت اهل جبر یعنی کافران تاریخ پرست هستند و لذا مبتلای به جبر تاریخ و ژنتیک و وراثت هایند زیرا مسئولیت تمام عیار سرنوشت و اعمال خود را پذیرا نیستند یعنی خود نمی خواهند که آزاد و مستقل و احد و صمد و لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد باشند چون جبر را بر گزیده اند پس مجبورند یعنی تکرار تاریخ هستند و از گردونه تناسخ آن رهایی ندارند تا قیامت که تاریخ به پایان می رسد .

۷۵۴- شجره ممنوعه همان تاریخ است که شجره بشریت است که همه فرزندان آدم و حوا به آن مبتلایند که البته ابتلائی حق است همانطور که در حدیث قدسی آمده است که اگر خداوند نمی خواست آدم و حوا به این شجره مبتلا نمی شدند و فریب ابلیس را نمی خوردند .

۷۵۵- همانطور که همه مخلوقات خدا مظهر اراده و اسماء و صفات اویند ابلیس هم مظهر دهر و زمان است و شجره ممنوعه همان شجره ابلیس است که مبتلایانش تاریخ گرا و وراثتی و ژنتیکی و جبری می شوند . و محمد ص این حربه را از ابلیس گرفت و خود مظهر زمان شد[1] و اینست راز شفاعت محمدی و رحمتش

[1] «عن النبي ص: انا و الساعه کهاتین؛ پیامبر اسلام ص فرمود:من و ساعت یکی هستیم؛ (در حالی که دو انگشت خود رابه هم چسبانده بود). آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص۱۰۲ و: «بعثت انا و الساعه کهاتین

بر عالمیان . و لذا کم نبوده اند علما و عرفائی که از درک این راز بس دقیق عاجز مانده و محمد را مظهر ابلیس پنداشته اند استغفرالله . و آنانکه از این لطیفه دهر سربلند آمدند عارفان کاملند . اینجانب نیز به این امتحان عرفانی در آمدم و برای لحظاتی دچار این اشتباه شدم که نور محمدی مرا دریافت و این عرفات عرفانی من بود به سال ۱۳۷۴ هجری شمسی . و پس از این عرفات بود که جمال حق را در تشعشع نور محمدی دیدار نمودم و دانستم که بین حق و باطل براستی چون موئی است .

۷۵۶- پس محمد ص نخستین انسانی بود که به تمام و کمال از تاریخ خارج شد و لذا پیامبر آخرالزمان گردید و ابلیس سجده اش نمود . و لذا هرکه بر محمد ص وارد شود (صلوات) از تاریخ خارج شده و از ابلیس در امان است .

۷۵۷- آدمی تا از تاریخ خروج نکرده باشد جای حق و باطل را عوضی می گیرد و در ارزیابی همواره واژگونسالار است و براه ضلالت می رود در حالیکه خود را هدایت شده می پندارد و این طلسم تاریخ و شجره ممنوعه است که نعل وارونه می زند . و اینست راز واژگونسالاری تاریخ تمدن بشری .

۷۵۸- اصلاً عرفان یعنی عرفان تاریخ و عارف هم یعنی عارف بر تاریخ . چرا که معرفت سراسر ذکر و به یاد آوردن تاریخ است در نفس خویشتن . پس مورخین راستین جز عارفان کامل نیستند که رخ تاریخ را دیدار کرده اند .

۷۵۹- آرنولد توین بی که بزرگترین فیلسوف تاریخ معاصر جهان شناخته شده و اثر دائرة المعارفی او به نام «داستان تاریخ» مشهور است نهایتاً تاریخ تمدن غرب را بقای بر حق تاریخ دانسته است که مابقی تاریخ ها و تمدنها بایستی به پایش قربانی شوند . و این یعنی فلسفه اصالت تکنولوژی . زیرا تنها حق تاریخ تمدن غرب همانا علوم و فنون است . پس می بینیم که این مورخ و فیلسوف بزرگ نهایتاً به تقدیس شجره ممنوعه آنهم از شقی ترین و پلیدترینش پرداخته است . در حقیقت او تاریخی جز تاریخ ابزار سازی و تکنولوژی ندیده است و عجبا که این فلسفه تاریخ مسیحیت نامیده می شود . همان مسیحی که به دست صاحبان تکنولوژی دورانش مصلوب شد زیرا معجزاتش تکنولوژی را به سخره گرفت .

۷۶۰- تاریخ تمدن غرب همان تاریخ تمدن ابزار پرستی بشر است که امروزه شرقی ها و مسلمانان چه بسا از غربی ها هم حریص ترند و ابزار پرست تر مثل چینی ها و ژاپنی ها و ایرانی ها .

۷۶۱- تاریخ زدگی و خاصه از نوع ابزاری آن عین واژگونسالاری عقلانی و حسی و ارادی بشر است تا آنجا که حتی شقاوت را محبت می پندارد و محبت را شقاوت می داند ، کفر را ایمان و ایمان را کفر ، سلامت را بدبختی و مرض را سعادت می داند و جبر را اختیار و اختیار را جبر و نهایتاً بهشت را دوزخ و دوزخ را بهشت . اینست مرض تاریخ زدگی و خسران آن . انسان تاریخ زده رو به پس به پیش می رود .

۷۶۲- انسان اگر در حال به پیش رفتن در تاریخ روی به پیش داشته باشد و نه به پس ، بی تردید باز می ایستد زیرا سقوطش را می بیند . و اینست راز پیام علی ع که : ای مؤمنان باز ایستید!

۷۶۳- « آنان را که قلب است می فهمند »[1] در این آیه به وضوح عقل امری قلبی است و نه حافظه ای . ادراک حافظه ای همان ادراک و ابتلای تاریخی و شجره ای است یعنی شعور واژگونسالار بشر . حافظه فقط بستر بقای حیوانی بشر است و بقای روحانی او را تأمین نمی کند و بقای روحانی از عقل قلبی تغذیه می شود . اینست که انسان تاریخی که فاقد عقل قلبی است فقط در غرایز حیوانی پروار شده و جهانخوار و غول گردیده است .

ویشیرباصبعیه فیمدها» صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب قول النبی ص بعثت انا و الساعه کهاتین ، (۳۴۷/۱۱ باب شرح الباری) و « بعثت انا و الساعه کهاتین و یشیر باصبعیه فما فضل احدهما علی الاخر» جامع ترمذی، باب ماجاء فی قول النبی ص بعثت انا و الساعه کهاتین (۴۵۹/۶-۴۶۰).

و: «من دهرم» محمد بقایي، تصوف در تصور اقبال، ص ۸۵، به نقل ازعلامه اقبال لاهوري.

[1] «إِنَّ في ذٰلِكَ لَذِكْرى لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ »ق، ۳۷.

۷۶۴- حافظه فقط صورت فنی تاریخ را در می یابد و ساماندهی می کند و عملکرد زنجیره ای یا علیتی دارد که ماهیت شجره ای ذهنی است و اینست که قرآن کریم ادراک ظنی (ذهنی) را برای در ک حقیقت کافی نمی داند[1] .

۷۶۵- قلب همانطور که به معنای باطن و نهان و مرکز امور است مأمور درک باطنی تاریخ است و لذا ذکر امری قلبی است که به ادراک اشراقی و عروجی می رسد که در فلسفه جدید موسوم به ادراک ترانسیدانس است که در نقطه مقابل ادراک علییتی (شجره ای) قرار دارد و ادراکی آنی و الساعه و حضوری است نه تاریخی .

۷۶۶- شجره ممنوعه امر را بر آدم و حوا به طور صد و هشتاد درجه وارونه مشتبه ساخت به طوریکه جاودانگی موجود را نابودی یافتند و مترصد جاودانه ساختن بهشت جاوید شدند واین عین واژگون پنداری است . و لذا کار قلب آدمی هم واژگون کردن این پندار واژگون است تا انسان بر مقعد صدق و واقعیت وجودی قرار گیرد همانطور که معنای دیگر قلب به لحاظ لغت همان دگرگون سازنده است . اینست که به قول علی ع ، واژه ها در نزد اهل معرفت (ذکر و عقل که امری قلبی هستند مثل ایمان) واژگون می شوند . این نکته به مثابه مغز عرفان و قلب ادراک قرآنی است پس دریابش و در آن بمان !

۷۶۷- اینست که قرآن کریم فقط به یاری ایمان که ادراک قلبی است راه نجات از خسران عصر را نشان می دهد . خسران عصر همان خسران شجره ممنوعه است که به نور ادراک قلبی جبران می شود و به یاد آوریم که در قرآن کریم ایمان و عقل و فقه و علم و حکمت جمله دریافتهای گوناگون قلب هستند[2] .

۷۶۸- متأسفانه اکثر فلاسفه بزرگ جهان اسلام وحتی تشیع ادراک قلبی را در نیافتند تا آنجا که کسی چون ملاصدرا علناً حتی ایمان را امری ذهنی می داند و لذا آنرا مترادف آموزش فلسفی قرار می دهد و این جای بسی حیرت است .

۷۶۹- واژگون پنداری بزرگتر از این ممکن نیست که انسان وجود را عدم پندارد و این از طلسم شجره ممنوعه بود که در واقع آدم و حوا را دیوانه ساخت و لذا انسان شجره ای و تاریخی انسانی براستی دیوانه و واژگون سالار است و جز به یاری ادراک قلبی قادر به شفای عقل و ادراک خود نیست .

۷۷۰- آدم و حوا پس از ابتلای به شجره ممنوعه دچار احساس نابودی شدند در بهشت جاوید و لذا ابلیس آمد تا آنان را از نابودی نجات دهد و جاودانگی را به آنان بازگرداند . این نص صریح قرآن است که مغز معرفت قرآنی می باشد[3] . این معنا را دریاب تا قرآنی شوی .

۷۷۱- شجره ممنوعه به راستی وجدان و عقل بشر را تخدیر نمود همانطور که امروزه برخی از مواد مخدر در مصرف کننده اش احساس هراس نابودی پدید می آورد تا آنجا که دست به خود کشی می زند . تاریخ زدگی عین چنین خاصیتی را در بشر ایجاد می کند . و معرفت و ادراک قلبی تنها شفابخش و واژگونساز این واژگونی است . این حقیقت و راز عظیم قبل از این بدینگونه واضح و آشکار بیان نشده است . این حقیقت مبدأ و محور فلسفه تاریخ در قرآن و معرفت دینی است .

۷۷۲- بی تردید اگر تاریخ نمی بود چیزی به اسم رشد و تکامل بشری و ارزش و دین و معاد و قیامت معنائی نمی داشت و انسانیت غیر قابل تعریف می بود و بلکه اصلاً هیچ معنایی وجود نمی داشت. زیرا امکان فهمیدن نبود زیرا حتی ضلالت و کفر هم نوعی فهم و ارزش است . تاریخ عرصه آزمون و انتخاب بین بود و نبود برای موجودی به نام انسان است . حتی خود شکسپیر نیز آنگاه که این عبارت را می نگاشت نمی دانست که چه حقیقت بزرگی را می نویسد . بودن یا نبودن مسئله اینست ! و تاریخ نبرد و آزمون و درک و انتخاب آدمی بین بودن و نبودن است . و این همچون یک لطیفه تراژیک و هستی شناسانه است که

---

[1] «إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً » يونس، ۳۶.
[2] «قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُم» الانعام، ٤١. و«لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ في قُلُوبِكُمْ » الحجرات، ١٤.و«أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها » الحج، ۴۶. و «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ» البقره، ۲۶۹.« لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها» الاعراف،۱۷۹. «... طَبَعَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَعْلَمُونَ» التوبه، ۹۳.
[3] «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطانُ قالَ يا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لا يَبْلى» طه، ۱۲۰.

عاقبت معلوم می شود که این چه نبرد باطل و احمقانه ای بوده است زیرا بودن همان نبودن است و بالعکس! و سیمای کمدی – تراژیک تاریخ نیز بر خاسته از این حقیقت است همچنین سیمای کمدی – تراژیک سرنوشت افراد در محدوده عمر فردی شان . و این بدین لحاظ قابل فهم است که چرا کل تاریخ فلسفه به نهیلیزم و مکتب اصالت عبث رسیده است و چرا جدی ترین اندیشمندان و فلاسفه عاقبت بر طبل جنون کوبیده و یا دست به خود کشی زده اند مثل خیام خودمان و یا لوکر تیوس و یا به عبارتی پدر جد فلسفه یعنی افلاطون و ارسطو که به برخی روایات تاریخی مظنون به خود کشی هستند . اگر عشق در ذات هستی انسان درک و تجربه نشود براستی هم سرنوشت بشر و کل تاریخ تمدن بشری عین عبث است همانطور که آخرین فلسفه های عصر جدید به نوعی جملگی به اصالت عبث و نیهیلیزم می رسند .

۷۷۳- آنانکه از اعصار کهن به غایت سرنوشت تاریخی بشر می اندیشیده اند خود براندازی تاریخ را پیش بینی می کردند و خود نیز دچار احساس خود کشی می شدند . ولی امروزه که پایان تاریخ و آخرالزمان فرارسیده است این احساس در آحاد عامه بشری کمابیش حضور دارد و لذا عصر مدرنیزم را باید عصر خود کشی نامید .

۷۷۴- خود- براندازی ، خود کشی ، خود- مسخرگی ، خود - تخدیری و خود- فراموشی جلوه هایی از به پایان رسیدگی انسان در تاریخ و تاریخ در انسان مدرن است که در عصر ما غوغا می کند و تبدیل به یک احساس و معنای جهانی شده است و انسانی که حقیقت وجودی عشق را نشناسد و اهمیت و عظمت جهانی و تاریخی وجود انسان را درک نکند و این رسالت را نپذیرد لاجرم به انواع این احساسات خود بر اندازانه مبتلاست و تاب تحمل خود را ندارد و این بدان معناست که بین بودن و نبودن ، نبودن را بر می گزیند به اشکال متفاوت از خودکشی جسمانی تا خود تخدیری و خود مسخرگی و خود فروشی های رنگارنگ جهت رها شدن از بیهودگی زجر آور « بودن » .

۷۷۵- جهانی شدن در عصر جدید هم دارای معنا و هویتی مضحک و کذایی و دجالی است و هم دارای حقیقتی انسانی و تاریخی و الهی می باشد که در وجه دومش حامل یک رسالت ویژه ای از نوع رسالت پیامبران اولوالعزم و چه بسا برتر از آن می باشد . این حقیقت جهانی شدن انسان عین تاریخی شدن و به خود آنی تاریخی در نفس بشر است که اگر این خود – آنی تاریخی به نور معرفت الهی روشن نشود با تمامیت خود به بن بست رسیده و خود – برانداز می شود .

۷۷۶- هر فرد بشری به تنهایی امروزه حامل تمام و کمال تاریخ بشر است و سنگینی این بار را با تمام وجودش احساس می کند . و اگر این احساس را درک نکند و این باور را که همان امانت ازلی خدا بر جان انسان است با تمام وجود پذیرا نشود به هیچ وجه قادر به بر زمین نهادن آن نیست و مجبور به خود کشی می شود به انواع روش های مذکور .

۷۷۷- درک آخر الزمان و باور این واقعه اساس درک انسان مدرن است که متأسفانه حتی علمای دینی و اسلامی هم از فهمش عاجزند و زحمت تحقیق و تفحص در این مهمترین واقعه دینی- اسلامی را به خود نمی دهند و هرکسی هم که دست به چنین کاری می زند متهم به بدعت و ارتداد می شود و همانطور که ما شده ایم.

۷۷۸-آخر الزمان به مثابه ترمینال یک راه و سفر جهانی برای کل بشریت است و هر انسان آخر الزمانی به لحاظ نفسانی و روانی خود مظهر این ترمینال است به تمام و کمال . یعنی هر فرد بشری امروزه حامل کل بشریتی است که از آدم تا به امروز این راه را طی نموده اند و در وجودش محشورند . این همان معنای محشر در فرهنگ قرآنی است یعنی تجمع کل بشریت ! یعنی انسان امروز خود تجسم روحانی کل تمدن تاریخی بشر است که لااقل هفت هزار سال راه پیموده است او خود این ترمینال زنده و متحرک است و کل بشریت را در خود حمل می کند . اینست حقیقت جهانی شدن انسان مدرن !

۷۷۹- جهانی شدن فقط شامل حدود هفت میلیارد انسان بر روی زمین نیست بلکه کل بشریت گذشته تاریخ هم در این هفت میلیارد محشورند . و در عین حال این هفت میلیارد تجسمی از همان ترمینال تاریخی بشر هم می باشد یعنی همه امواتی که سر از قبرها در آورده اند و اینست راز ازدیاد افسار گسیخته جمعیت در عصر جدید در این نکته تأمل کنید و بسیار تأمل نمایید . !

۷۸۰- امروزه خواه نا خواه هر فردی مسئول کل بشریت بر روی زمین است و در عمل هم خیر و شر کل بشر بر روی زمین شامل حال یکایک افراد می شود چه بواسطه ارتباطات ماهواره ای و چه بدون آن . یعنی امروزه هر فردی لااقل هفت میلیارد انسان را در خود حمل می کند آگاه و نا آگاه و خواه نا خواه ! اینست حق جهانی شدن انسان مدرن !

۷۸۱- پس رسالت و امانت و مسئولیت جهانی و تاریخی کل بشریت بردوش یکایک افراد بشر قرار دارد که یا آنرا درک نموده و می پذیرد و یا انکار و طرد می کند . اینست راز بودن یا نبودن !

۷۸۲- امروزه به واسطه تکنولوژی مدرن و خاصه ارتباطات ، این مسئولیت جهانی و تاریخی از بیرون هم به یکایک آحاد بشری تحمیل می شود و بدین گونه به او گوشزد و تذکر داده می شود همانطور که مثلاً یک بحران اقتصادی یا محیط زیستی و یا یک ویروس مرگبار در کشوری به سرعت کل بشریت را در می نوردد و عملاً دیگر هیچ چیز فردی و خصوصی وجود ندارد و مالکیت فردی خواه نا خواه در حال انهدام است و این نوعی کمونیزم است که مارکس از تصورش عاجز بود .

۷۸۳- بشری که حاضر نبود خیر زندگیش را با دیگران تقسیم کند اینک شر یکایک افراد بشری و کل جهان دامنگیر آحاد بشری در سراسر جهان است مثل انتشار تشعشعات اتمی از ژاپن به کل جهان یا شیوع جهانی انواع ویروس ها و بحرانها و بدبختی ها گوئی فقط بدبختی ها و شرارتها ست که جهانی شده است ! جنگها ، امراض ، جنونها ، اعتیاد ، طلاق ، خود کشی ، تورم ، تشعشعات را دیو اکتیو ، انحرافات جنسی ، جنایات ، تروریزم ، ایدز ،ناامنی و ... این را بایستی کمونیزم شرارت نامید یا کمونیزم جهنمی یا جهنم کمونیستی !

۷۸۴- انسان جهانی یعنی انسانی که همه چیزش به سرعت به کل بشریت سرایت می کند و در همان حال ترمینال خیر وشر کل بشریت هم می باشد . و عجبا که در عین این حشر شاهد تنهایی فزاینده آحاد بشری هستیم و این معنای نشر است در حین حشر : حشر در نشر و نشر در حشر : جمع تنهایان اینست معنای انسان آخرالزمان !

۷۸۵- وقتی گفته می شود که زمان به پایان و تاریخ به آخرش رسیده است بدین معناست که رخ هستی آشکار شده است و در عرصه ظهور قرار داریم که بینایان این رخ را دیدار کرده و نابینایان هم بالاخره دیدار خواهند کرد .

۷۸۶- کسی که با روایات دینی در باب آخرالزمان آشنایی دارد شاهد است که امروزه شبانه روز و دمادم یکی از این نشانه ها ظاهر می شود و بخش عمده ای از این علائم تا کنون آشکار شده اند که در آثارمان به تفصیل به این پدیده ها پرداخته ایم مثل رساله « هستی شناسی» عرفانی و «آخرالزمان شناسی عرفانی» و امثالهم.

۷۸۷- کسی که امروزه آخرالزمان را فهم و باورنکند هیچ یک از وقایع جهان امروز را فهم و باور نخواهد کرد و لذا دچار پریشانی و جنون خواهد شد و در شرارتهای این عصر خواهد سوخت بی آنکه علت و معنایش را بفهمد .

۷۸۸- آخرالزمان شناسی در عصر ما به مثابه چهار عمل اصلی در ریاضیات است که کل ریاضیات بدون آن فهم نمی شود .

۷۸۹- امام زمان کسی است که کل زمان و تاریخ بشری در وجودش جمع و متمرکز است و لذا کل مکان و جهان امکان و هر آنچه که در آن است: « هرچه که هست متمرکز است در وجود امام آشکار»[۱] قرآن ـ و لذا یاران و پیروان حقیقی امام هم به مراتب نازلتری دارای چنین معرفتی و حضور و رسالت جهانی هستند و لااقل امامت قوم خود را باطناً دارا هستند و مردم را به خود آگاهی می رسانند .

---

[۱] « و کل شیئ احصیناه فی امام مبین». یس، ۱۲.

۷۹۰- وقایع بشری به همراه وقایع طبیعی و کیهانی دال بر این امر است که آخرالزمان امری صرفاً بشری نیست بلکه واقعه ای جهانی در معنای کیهانی و کائنات است همچون زلزله های پیاپی ، آتشفشانها ، خسوف و کسوفهای پیاپی ، بارش شهاب سنگها و امثالهم که جمله در قرآن کریم و احادیث مذکورند .

۷۹۱- فقط بر اساس واقعه حشر آخرالزمانی است که نجات بشریت به واسطه یک نفر ممکن و مفهوم و معقول می آید و نیز عظمت و حق معرفت نفس به عنوان گوهره ولایت وجودی و امامت درک می شود . یعنی هرکه خود را بشناسد و بیابد کل بشریت را شناخته و در خود یافته است و هرکه خود را برهاند همه را نجات داده است . زیرا عارف کامل و امام کسی است که به نفس واحده بشریت و بلکه کل هستی در خویش رسیده و بر آن احاطه و اراده یافته است . « اگر یک نفر به دین خدا زنده شود همه بشریت زنده می شوند »[1]. قرآن -

۷۹۲- باید درک کرد که آخرالزمان قلمرو یوم الدین است یوم الدین پنجاه هزار ساله ! و صراط المستقیم نیز کسی جز امام مبین نیست . و هدایتی جز معرفت نفس نیست . و دریایی از احادیث نبوی و علوی در تصدیق این معنا موجود است که ذکرشان رفته است .

۷۹۳- آدمی به میزانی که خودش را می شناسد امام و ربش را می شناسد و لاغیر . و امام تجلی ربوبیت پروردگار است . « براستی هرکه خود را شناخت ربش را شناخت »[2] . علی ع

۷۹۴- امام تاریخ زنده و تجسم زمان و دهر است و لذا در ظهور جهانی اش همه انبیاء و اولیای الهی هم ظهور می کنند و بلکه کل بشریت گذشته تاریخ محشور می شوند تا امکان نجات و رستگاری آخرالزمانی تاریخ را از دست ندهند و از این مقصود هستی بی بهره نمانند و مشمول کمال رحمت و نعمات پروردگار شوند .

۷۹۵- جهان هستی مخلوق عشق خداوند به خود شناسی است که فرموده « چون عاشق شدم بر معرفی و آشکار کردن خویش که گنجی نهان بودم بکار آفرینش شدم .. . »[3] پس طبق این حدیث قدسی ، معرفت معلول عشق به ظهور است . یعنی معرفت نفس کاری الهی است و بلکه تنها کار الهی انسان است و الهیت انسان است و ارزش آن به ارزش کل جهان هستی می باشد . زیرا جهان هستی ظرف این عرفات و ظهور است .

۷۹۶- اینست که انسان عارف کل جهان و جهانیان را ظهور خویشتن می یابد و لذا بر عالم و آدمیان عاشق است و نجات بشریت را عین نجات خویش می داند و نجات خویش را نجات جهانیان ... پس معرفت ، عشق ، نجات و توحید امر واحدی است . و مکتب وحدت وجود هم جز به نور عشق درک نخواهد شد . آنکه عاشق نیست توحید را در نمی یابد .

۷۹۷- پس توقع نیست که غیر عاشقان عارف معنای وحدت وجود را که حقیقت توحیدی جهان است دریابند و بلکه اشقیاء و جاهلان در عداوت ذاتی با آن قرار دارند و لذا قاتلان عارفانند . و آخرالزمان قربانگاه خود پرستان و مهلکه حامیان مالکیت خصوصی و اهالی تکاثر است .

۷۹۸- طبق قانون و واقعه حشر آخرالزمانی ، کسی که همه را دوست بدارد می تواند خودش را دوست بدارد و در غیر اینصورت به عداوت با خود عمل می کند . واگر افراد خاصی از خانواده اش را برای خودش دوست بدارد همه آنان به او خیانت کرده و از او منزجر می شوند . این نیز وجهی دیگر از قاعده جهانی شدن انسان آخرالزمانی است . واین حق محبت است .

۷۹۹- وحدت وجود فقط یک قانون خصوصی در عارفان نیست بلکه در آخرالزمان همه قوانین بشری و طبیعی بر این امر عمل می کنند و آنکه این حق را انکار و عداوت کند به نبرد با خویشتن بر خاسته است .

---

[1] «وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَميعا» المائده، ۳۲.

[2] «من عرف نفسه عرف ربه » غرر الحکم و درر الکلم ، ص ۲۳۲.

[3] «کنت کنزاً مخفّاً فاحببتُ ان أُعرف، فخلقتُ الخلق». آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص۱۴۴.

۸۰۰- فلسفه کمونیستی مارکس بر حق وحدت وجودی استواراست منتهی بیانی تک بعدی و صرفاً مادی دارد و لذا به ابطال گرائیده است و گرنه پیشگویی کمونیستی او به طور کلی برحق و عین واقعیت آخرالزمانی جهان است و راز اشاعه جهانی مکتب مارکس از همین حق مذکور بوده است .

۸۰۱- همه انسانهای جهان- اندیش انسانهای مستعد و لایق این دورانند به شرط آنکه اندیشه شان در منافع خصوصی یا فرقه ای و صرفاً ملی نباشد .

۸۰۲- آخرالزمان مهلکه انسانهای خود پرست و فرد اندیش و نژاد پرست و ملی گرا و فرقه باز است . و اینست راز انهدام خانواده در آخر الزمان و انحلال ملتها و جنگهای فرقه ای و ناسیونالیستی و تباهی مذاهب نژاد پرست و قوم گرا .

۸۰۳- آخرالزمان عرصه حکومت رحمت و محبت و ایثار است و لذا خود پرستان هلاک می شوند زیرا نمی توانند رحمت خدا را طلب کنند چون دیگران را دوست نمی دارند و غیر را بر خویش ترجیح نمی دهند پس از خود انتقام می ستانند به طریقی جنون آمیز .

۸۰۴- در آخرالزمان عبادات سهوی و سرسری و از روی وظیفه و ترس و طمع و دعاوی دنیوی مورد قبول خداوند نیست و لذا اساس شرع تاریخی می لرزد و مردمان متشرع به تدریج تارک الصلوة می شوند و جز صلوة عاشقان باقی نمی ماند که درد و داغ و فراق لقای الهی دارند و از او جز او نمی خواهند .

۸۰۵- روایات اسلامی مربوط به نسخ شریعت در آخرالزمان نه به معنای ابطال دین و اسلام بلکه به عکس به معنای ظهور دین خالص و کامل است و پرستش خالصانه و جمالی پروردگار و غیر از این محکوم به ابطال است و نسخ است . مثلاً نماز فقط نماز جمالی به عشق لقاءالله مورد قبول حق است و زکات به معنای گذشتن از کل دنیاست برای خدا وروزی بردن از نزد خدا . و حج به معنای دیدار و درک و اطاعت بی چون و چرا از امام مبین که حجت خداست . و امر به معروف و نهی از منکر نه به عنوان امری فرعی وحاشیه ای در زندگی بلکه به عنوان رسالت الهی که کل زندگی دنیوی فرد را شامل شود و جهاد به معنای جهاد فی سبیل الله و جهاد فی الله که کل حیات و هستی انسان باشد یعنی سیر و سلوک الی الله . و اینست دین مورد قبول خدا در آخرالزمان و این یعنی آئین عرفان عملی که عین مکتب علی ع است .

۸۰۶- در آخرالزمان هم اعماق باطن نفوس بشری تا ذاتش آشکار می شود و هم باطن آیات و معارف قرآنی و همچنین حد و مطلع آیات که همان عرفان و اشراق قرآنی است که در گذشته فقط برای انگشت شمارانی از عرفا رخ نمود و در آخرالزمان برای کل بشریت آشکار می شود که فقط اهالی معرفت نفس و سلوک عرفانی حقایق این ظهور را درک و تصدیق می کنند و جاهلان و کافران به انکار آن می پردازند و به نبرد با کانون این ظهور یعنی امام زمان می پردازند و هلاک می شوند .

۸۰۷- عدل که مهمترین جلوه از ظهور امام زمان است همان ظهور حد قرآنی از وجود انسانی است بدین معنا که هرکسی خودش می شود خواه نا خواه . چرا که علی ع می فرماید که عدالت یعنی قرار گرفتن هرچیزی بر جای خودش[1] . و لذا انسان عادل هم کسی است که خودش شده باشد یعنی ا ز خود بیگانه نجات یافته و بر حدود وجودش وارد می شود و صاحب حد وجود می گردد که بیان حقوق هر درجه ای از حد وجود در قرآن است و حاصل ظهور حدّ کتاب خدا .

۸۰۸- همانطور که رسول اکرم ص برای قرآن چهار بطن و هویت معرفی نمود که عبارت است : از ظاهر و باطن و حد و مطلع[2] . که ظاهر همان شریعت است و باطن همان معرفت توحیدی و وحدت وجودی است و حد قرآن هم عدل قرآن است که حدود وجود هر قشری از بشریت را معلوم و معین می کند . و مطلع قرآن هم اشراق و ظهور جلال و جمال حق است که بی نهایت تجلی دارد به تعداد صور بشری ، چرا که خداوند از صورت خودش به بشر صورت بخشیده است که به قول قرآن در روز دیدار ، کافران خود را با صورت در آتش سرنگون می کنند یعنی منکران حقیقت وحدت وجود را !

---

[1] « الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا» نهج البلاغه، ص ۵۵۳.

[2] «مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ مَا فِيهَا حَرْفٌ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ وَ مَطْلَع» محدث نوری، مستدرک الوسائل،ج۱۷، ص ۳۳۱.

۸۰۹- علی ع پرچم دار و مؤسس قیامت و آخرالزمان عبادت و عبودیت آدمی را بر سه نوع کلی تقسیم می کند : عبودیت تجاری ، عبودیت مفلسانه و عبودیت خالصانه و عاشقانه[1] . و فقط عبادت نوع سوم را در خور ربوبیت حضرت حق می داند و آن دوی دیگر را طرد می کند این حقیقت در آخرالزمان مستمراً آشکارتر می شود . و در آخرالزمان زمینه بیرونی عبادت عاشقانه و جمالی با ظهور مطلع قرآنی ممکن می شود .

۸۱۰- آنچه که در فرهنگ عرفانی و صوفیانه موسوم به تجلی و اشراق است همان « مطلع » به معنای طلوع حقیقت است و مترادف با اشراق و ظهور جمال حق است که به لحاظ کلامی برخاسته از حدیث نبوی است.

۸۱۱- در واقع در آخرالزمان مؤمنان به چهار دسته متفاوت به لحاظ مقام معرفتی تقسیم می شوند : اهل شریعت ، اهل معرفت ، اهل عدالت ، و اهل اشراق . جدال این چهار گروه در طول تاریخ در دوره ظهور امام زمان که مظهر کامل این چهار وجه از دین و انسانیت و کمال و قرآن است به اوج خود رسیده و بالاخره به پایان می رسد و فقط صادقان این چهار گروه و مخلصین دین به توفیق درک و تصدیق یگانگی این چهار وجه وجود می رسند و از یاران امام قرار می گیرند . ولی بخشی از متشرعین و علمای رسمی شرع که دین را وسیله دنیا کرده اند به خصومت و انکار با امام زمان بر می خیزند و هلاک می گردند .

۸۱۲- طبق روایات شیعی همه وزرای حکومت جهانی امام زمان از غیر عرب و بویژه ایرانیان می باشند[2] که این حدیث به تصدیق محی الدین ابن عربی هم رسیده است که دارای علم لدنی از جانب رسول ص است . این بدان معناست که دین و اسلام موروثی و تاریخی و نژادی در عصر ظهور امام ، محکوم به ابطال است و کفر نهانش عیان می شود و لذا از اعراب که نان اشرافیت قریشی خود را به اسم اسلام خورده اند هیچ مؤمن خالصی نخواهد بود که به یاری امام زمان بر خیزد که از معتمدین و وزرای حضرت شود . یعنی طبق روایت دیگری از شقی ترین دشمنان امام در ظهور جهانی اش گروهی از سادات آل محمد هستند[3] و مابقی سادات هم در حدی نخواهند بود که از وزرای امام شوند و این ضلالت حاصل از اسلام تاریخی و ژنتیکی و نژادی است که نژاد امام را در جناح عدوترین منکرانش قرار می دهد همانطور که در صدر اسلام هم همه قاتلان آل محمد از نژاد او بودند .

۸۱۳- زیرا فقط شریعت و ظاهر دین است که به ارث برده می شود و نه معرفت و عدالت و اشراق . یعنی آن سه وجه دیگر دین و قرآن جز از طریق تحقیق وسیر و سلوک عرفانی حاصل نمی شود که همان ظهور دین فطری و خودی است که از معرفت نفس رخ می نماید . همانطور که حضرت رسول ص هم می فرماید که «زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من نائل می آیند و آنرا تصدیق می کنند».

۸۱۴- نبرد علمای اسلام تاریخی و موروثی و اخباری با عارفان و بر پادارندگان قسط و عدل در مردم و صوفیان اهل تجلی و اشراق ، در عرصه ظهور جهانی امام که بر پا دارندگان تمام و کمال این هر چهار وجه از اسلام و قرآن است تبدیل به نبرد با خود امام می شود که مظهر فطرت الله است . و نورالله و حجت الله و بقیةالله . و بلکه عدالت اساس اصلی امامت است همانطور که عدل و امامت دو رکن مذهب شیعه است . یعنی در آخرالزمان هرکسی مجبور است که خودش شود و بر جای خودش قرار گیرد و نهانش عیان می گردد که این زمینه قیامت و مقدمه آن است که « قیامت آن روزی است که نهان افراد بشری عیان می شود و سعادتمند کسی است که آنچه را که از خود می بیند تصدیق نموده و توبه کرده به خدایش پناه برد . و بدبخت کسی است که آنچه را که از خود می بیند انکار می کند »قرآن – پس این عرصه معرفت نفس اجباری و جهانی است و لذا فقط عارفان و اهالی معرفت نفس حق این واقعه را درک می کنند و از آن استقبال می نمایند و اهل عدل و اشراق .

---

[1] «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ شُكْراً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ » وسائل الشيعه، ج۱، ص۱۳.

[2] در روایتی مفصل شهرهای یاران امام زمان ذکر شده که اکثریت آنها مربوط به ایران است. برای مثال: «ثلاثة من شيراز و أربعة من أصفهان رجل من الكرخ ثلاثة من همدان عشرة من قم أسمائهم على أسماء أهل بيت رسول الله (ص) و رجل من خراسان اسمه دريد، و خمسة من الذين أسمائهم على أهل الكهف،و رجل من آمل، و رجل من جرجان، و رجل من هراة، و رجل من بلخ، أربعة و عشرون من الطالقان ... » الملاحم و الفتن في ظهور الغائب المنتظر (عج)، ص ۱۴۷.

[3] «لو ان بنی فاطمه عرفوه حرصوا على ان يقتلوه بضعة بضعة» النعمانی، الغيبة، ص ۲۸۸.

۸۱۵- مجاهدان وادی قسط و عدالت اجتماعی نیز به واسطه جهادشان به نوعی دگر به معرفت نفس می رسند زیرا عدالت به معنای رجعت به حدود وجود خویشتن است و دست کشیدن از حقوق مردم و به خود قانع و راضی بودن . و اهالی اشراق و تجلی و تصوف هم در دیدار با تجلیات حق به معرفت نفس جمالی می رسند و لذا حق امام و آخرالزمان را درک می کنند . پس وای بر نمازگزاران سهوی و ریایی . که از منکران دین خدا هستند طبق سوره ماعون[1] . یعنی وای بر متشرعین فاقد باطن و عرفان و عدالت و اشراق که از دین بعنوان کالای دنیوی استفاده می کنند .

۸۱۶- این چهار گروه از مخلصین در دین و اهل عقلانیت و معرفت که از یاران و وزرای امام در دوره غیبت و ظهورند همان اوتاد و ابدال وابرارو اخیارند درروایات شیعی و عرفانی ما .

۸۱۷- آنکه ظاهر دین خدا و قرآن و احکام شرع را صادقانه و خالصانه در زندگیش اجرا کند بی تردید به باطن دین و قرآن می رسد و اهل ذکر می شود و از مجرای تاریخ به خود می رسد و حدّ وجودش را کشف نموده و بر وجود وارد می شود و از خویشتن طلوع می کند یعنی به مطلع قرآن می رسد و جمال حق را در صورت خویشتن دیدار می کند . و این کمال معرفت نفس است که به کمال معرفت ربّ (امام) می رسد زیرا امام مظهر ربوبیت حق است . پس آن چهار وجه از قرآن کریم که به قول نبی اکرم ص به مثابه چها ردرجه از تکامل روحانی بشر است به سوی انسان کامل و امام مبین .

۸۱۸- بنابر این اهل مطلع و تجلی و اشراق (صوفیه حقیقی) نخستین گروهی از بشرند که وجود مبارک امام را در ظهورش درک و تصدیق می کنند زیرا او را به جمال می شناسند . پس از این گروه اهل حد یعنی اهل عدل موفق به درک امام می شوند و پس از این گروه اهل ذکر و گروه چهارم هم اهل شریعت مخلصانه هستند که از نخستین یاران و وزرای امام هستند و مابقی مردم به تبع از این چهار گروه قادر به شناخت امام می باشند و غیر از این به دجال می گروند که دارای طلسم و جادوگریها و جلوه های ویژه تکنولوژیکی است.

۸۱۹- در یک کلام آخرالزمان و عرصه ظهور امام چیزی جز ظهور بطون قرآن به تمام و کمال نیست و گفتیم که قرآن هم کتاب تاریخ است یعنی تاریخ جهان هستی و واقعه وجود . و آخرالزمان ظهور کل تاریخ جهان هستی می باشد که تاریخ تمدن بشری فقط بخشی از آخرین صورت این تاریخ است و مدرنیزم هم برگی از این آخرین فصل کتاب تاریخ انسان بر روی زمین تلقی می شود که به مثابه ظهور وجهی از دوزخ است که دربش از تکنولوژی و لیبرال و دموکراسی و نظام سرمایه داری جهانی باز می شود که وجهی از ظهور باطن بشرکافر است در قیامت صغرای آخرالزمان .

۸۲۰- باید درک کرد که آخرالزمان در دو مرحله قبل و بعد از ظهور جهانی امام و انسان کامل به مثابه قیامت صغرای انسان و جهان است که مقدمه قیامت کبرا ست که پس از شهادت امام زمان آغاز می گردد به دست زنی ریش دار که همان زن مردوار و فمینیست می باشد .

۸۲۱- مرحله نخست آخرالزمان که از ظهور اسلام محمدی شروع شده و به ظهور مهدی موعود می رسد عرصه ظهور درجات دوزخ زمینی است که از درب تکنولوژی و لیبرال دموکراسی و نظام سرمایه داری و برابری زن و مرد گشوده می شود و با ظهور مهدی موعود به پایان و انهدامش می رسد و طبقه ای از بهشت و جنات نعیم بر روی مؤمنان باقی مانده روی زمین باز می شود و حکومت عدل و رحمت و جنت الهی برای مدتی نه چندان طولانی درجهان پدید می آید که این دوره هم با شهادت امام به دست یک زن مردواربه پایان رسیده و قیامت کبرا آغاز می شود و این پایان کامل تاریخ است : تاریخ هستی ! و آنگاه رخ هستی آشکار می شود و اینجاست که کافران از روبرو شدن با جمال وجود می گویند : ای کاش ما خاک می بودیم[2] ! یعنی هرگز صاحب جمال نمی شدیم وسپس با صورت خود را در آتش سرنگون می کنند[3] ! چرا ؟ زیرا می بینند که جمالشان همان جمال خداوند بوده است و آنان چه کفرانی کرده اند با خویشتن ! و لذا از خود انتقام می ستانند و با صورت خود را در آتش سرنگون می سازند .

---

[1] «أَ رَأَيْتَ الَّذي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ * فَذلِكَ الَّذي يَدُعُّ الْيَتيمَ *وَ لا يَحُضُّ عَلى طَعامِ الْمِسْكينِ *فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» الماعون، ۱-۴.

[2] «وَ يَقُولُ الْكافِرُ يا لَيْتَني كُنْتُ تُراباً» النبا، ۴۰.

[3] «يُحْشَرُونَ عَلى وُجُوهِهِمْ إِلى جَهَنَّمَ أُولئِكَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضَلُّ سَبيلاً» الفرقان، ۳۴.

۸۲۲- در حقیقت آخرالزمان روزی که به مدت پنجاه هزار سال طولانی و تمدید می شود آخرین مهلتی دوباره است که به کل بشریت از آغاز تا پایانش داده می شود تا توبه کند و سپس طومار تاریخ پیچیده می شود . از اینجاست که در قرآن کریم می خوانیم که : کافران پس از مرگ می گویند که ای کاش یک بار دیگر به دنیا باز گردیم تا جبران کنیم و به آنها گفته میشود که مهلت داده شدید ولی بر کفرتان افزودید[۱] .
این مهلت دوباره همان حیات آخرالزمانی و حشر تاریخ است که مردگان تاریخ یک بار دیگر پا به حیات دنیا می نهند تا عبرت گیرند و توبه کنند . و اینست که قرآن و اسلام که دین آخرالزمان است دین ذکر و به یاد آوردن است، به یاد آوردن حیات قبلی در دنیا و توبه و اصلاح سر نوشت . اینست که در آخرالزمان همه انسانها در بسیاری از مواقع و حوادث و مکانها این احساس را دارند که گوئی قبلاً در زمانی چنین صحنه ای را دیده بودند این نکته بس مهم و سرنوشت ساز را دریاب و باور کن تا از خاسرین نباشی و آخرین مهلت و رحمت الهی را هم همچون بار نخست از دست ندهی و کفرت را تکرار نکنی و کافرتر نشوی تا در قیامت کبرا از خودت انتقام نگیری و خود را با صورت در دوزخ سر نگون نسازی . این راز عظیم را دریاب که مرده ای بودی که دوباره سر از قبر بر آورده ای و مهلت یک بار دگر زیستن را یافته ای ای انسان آخرالزمانی !

۸۲۳- انسان آخرالزمانی انسانی سر بر آورده از گورستان تاریخ است و لذا انسانی بس خسته و مجروح و مأیوس است از همان بدو تولدش . و اینست که چه بسا از ورود دوباره اش به دنیا پشیمان شده و مادرش را امر به سقط جنین می کند .

۸۲۴- و نیز بسیاری به صورت حیوانات و نباتات و جمادات باز می گردند یعنی به صورت هویت باطنی خویش . تا گامی فراتر نهند وقتیکه با باطن خود در جهان زندگی می کنند . اراده به آدم شدن پدید می آید چرا که زمانی به صورت آدمی زیسته بودند . این معنا در قرآن کریم مذکور است که خداوند برخی کافران را به صورت سگ و خوک و میمون محشور می کند[۲] . این تناسخ نیست توحید وجود است وحدت ظاهر و باطن است .

۸۲۵- انسان تنها موجود خسته و دلتنگ کائنات است زیرا صاحب سر نوشت است سَری نوشته شده و سرّی مکتوم . و آن تاریخ است که دو وجه دارد نوشته شده (ذهنی) و نا نوشته (قلبی) . و آنانکه محدود و محصور و اسیر سرنوشت و تاریخ نوشته شده (ذهنی – حافظه ای) هستند و با سر مکتوم دل خویش خبری ندارند در حیات دنیا جز خسران نصیبی ندارند و چه بسا در حیات آخر سر نوشت قلبی شان نجاتشان می دهد چرا که به قول علی ع میزان آخرین در محاسبات قیامت آدمی عشق است . و نیز اینکه : خداوند نظر بر قلوب دارد و نه ظواهر اعمال آدمی[۳] .

۸۲۶- به هر حال خداوند خطاب به همه گناهکاران و خاسران و غافلان می فرماید که « از رحمت خدا مأیوس مباشید که خداوند بالاخره جمیع گناهان شما را عفو می کند »[۴] این کلام خدا در قرآن کریم در قرآن قلوب همه آدمها نیز نوشته شده است و اینست که مأیوس ترین و خسرانی ترین آدمها هم که خود کشی می کنند به امید رحمت خداست و گرنه انسان امکان خود کشی نمی یافت .

۸۲۷- سرنوشت ذهنی و عملی و ظاهری آدمی در ظاهر قرآن مکتوب است ولی سرنوشت قلبی و روحانی و ذاتی آدمی در باطن و حد و مطلع قرآن مکتوب است که اهل معرفت قلب به آن راه می یابند و لوح محفوظ الهی را در دل خود می خوانند و لذا معرفت نفس از اول تا آخرش کشف آیات و معارف و حقایق و اسرار قرآنی است زیرا قرآن کتاب وجود است و انسان هم جامع و اشرف موجودات است و لذا حامل این کتاب است و لذا خود شناسی سراسر به قرآن شناسی می رسد و لاغیر .

---

[۱] « حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ *عَلِّي أَعْمَلُ صالِحاً فيما تَرَكْتُ كَلاَّ إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» المومنون، ۹۹-۱۰۰.
[۲] «فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ ما نُهُوا عَنْهُ قُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ » الاعراف، ۱۶۶.
[۳] «إنّ الله لا ينظر إلى صوركم و لكن ينظر إلى قلوبكم و إلى أعمالكم» فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ج۶، ص ۱۰۸.
[۴] «قُلْ يا عِبادِيَ الَّذينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَميعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ« ۵۳.

۸۲۸- فلسفه حقیقت تاریخ بشری بیش از آنکه عقلانی و خردمندانه باشد عاطفی و عاشقانه است و به همین دلیل است که خداوند خالق در حساب و کتاب نهایی پایان تاریخ ، عشق را میزان حکمتش قرار می دهد . زیرا گناهان و خطاهای آدمی یا از شقاوت است و یا از محبت . و خداوند گناهان ناشی از محبت را عفو می کند و این امر البته دارای حقی حکیمانه و عالمانه است .

۸۲۹- وقتی گفته می شود که میزان نهایی خداوند در قضاوت برسر نوشت و اعمال آدمی همان عشق و محبت و قلب است سخن بر سر جمال است یعنی همان چیزی که در حجاب تاریخ است و تاریخ محصول این حجاب است و لذا همه گناهان و جنون و جرم بشری هم معلول این حجاب می باشد و قضاوت و احساس و عمل آدمی در قبال امانت و عاریه ای که خداوند به همه آحاد بشری داده است یعنی جمالش را . یعنی برترین وجه اراده خداوند در امر خلقت که خلق جمال خویشتن است به همه آحاد بشری اعم از کافر و مؤمن و جاهل و عارف داده شده است و همه انسانها دارای جمال خدا هستند که برترین و مقدس ترین مقصود خلقت بوده است . یعنی او در همه آحاد بشری به جمال رخ نموده است ولی بس اندک بوده اند که حق این جمال را ادا نموده و کمال جمال را هم حاصل نموده اند . پس میزان نهایی خداوند درباره اعمال و نیات و احساس و اندیشه بشری اینست که هرکسی تا چه حدی جمال خداوند را در انسان درک و باور نموده و حقش را که عشق ایثاری است ادا کرده است . زیرا هرکه عاشق بر جمالی شد و بر این عشق عصمت و ایثار گزید و از همه امیال فردی و منیت خود گذشت به کمال این جمال و روح و صفاتش هم می رسد و خلیفه او در عالم ارض می شود .

۸۳۰- واضح است که رعایت حق جمال خدا در بشر همان رعایت حق الناس و ادای حقوق الهی در روابط انسانی است خاصه در رابطه ای که عشق حاصل شده باشد ادای این حقوق واجب تر و زیر پانهادن این حقوق هم حرام تر و گناه تر و عذاب آور است . اینست که در همین حیات دنیوی شدیدترین عذابها بر خاسته از روابط عاشقانه ای است که حقوقش ادا نشده باشد . این نکته را فهم کن و در آن بمان !

۸۳۱- پس واضح شد که حق الناس عین حق الله است و این دو ظاهر و باطن یکدیگرند .

۸۳۲- در حقیقت به میزانی که آدمی در رابطه با دیگران بر این باور است که با کسی دیگر طرف است که حامل روح و جمال خداست به سختی می تواند گناه وظلم و مکر و فساد نماید به خصوص در رابطه با معشوق و محبوبهای انسانی زندگی که این احساس به باور بسیار نزدیکتر است زیرا دل آدمی بر این حقیقت گواه است که در معشوق چیزی قابل پرستش وجود دارد و نوری از الهیت حضور دارد . و لذا اینست که عاشقان در حیات دنیوی دارای برترین و بدترین سرنوشته می شوند یا به معرفت حق می رسند و عارف واصل می گردند و یا در درک اسفل السافلین سقوط می کنند .

۸۳۳- کل تاریخ بشری ، تاریخ جمال خالق در مخلوق است و لاغیر . و همه انواع سرنوشتها و دل نوشت ها محصول نوع نگاه و معامله آدمی با این جمال است در سائر انسانها و به خصوص در خویشتن خویش .

۸۳۴- اساساً کافر و شقی کسی است که الهیت وجود خویشتن را باور ندارد و بلکه از خود بیزار و فراری است و به اشیاء و مردمان دیگر پناه می برد و به آنان هم خیانت می کند زیرا کسی که از خود بیزار است و خود را باور ندارد با دیگران به مراتب بدتر است .

۸۳۵- اساس احساس سعادت و خوشبختی و ایمان و شکر در آدمی درک و باور الهیت وجود خویش است یعنی درک و باور و سپاس بر این امر که خداوند از جمال و کمال خودش به او هدیه داده و وجود بخشیده است و جانشین خود در جهان ساخته است . جز این قادر نیست که به انسان در جهان کمترین احساس خوشبختی بخشد . و هرکه به این باور و احساس رسید مؤمن است و عادل و عاشق بر خویش و بر عالمیان و امکان ارتکاب به گناه در او بسیار سخت است الا به جبر . و خداوند هم فرموده است که آن گناهانی را که به اجبار و اکراه مرتکب شده اید می بخشم .

۸۳۶- و در قیامت کبرا هم هر کسی خداوند را در جمال قدسی و هاهوتی خویشتن دیدار می کند و اینست که کافران با دیدن این حقیقت خود را با صورت در آتش سرنگون می کنند که نوعی انتقام از خویشتن است و

می گویند که : ای کاش خاک می بودیم[1] . یعنی صاحب جمال نشده بودیم . زیرا تازه باور می کنند که هرچه ظلم و فساد که بر خود و خلایق کرده اند معصیت بر خداوند بوده است . این توحید حق است و یگانگی حق الله و حق الناس !

۸۳۷- و اینست که در بهشت الهی هم آخرین و برترین و بی پایانترین اجر و لذت و عزت و شکوفایی و جلال و جبروت و کمال و کبریایی انسان از جانب خداوند همانا همنشینی جمال خداست با اهل بهشت و طبق یک حدیث نبوی مستی حاصل از این دیدار و همنشینی برای اهل بهشت به حدی است که پس از پایان هر دیدار و مصاحبت خدا با بشر ، اهل بهشت که از آن جایگاه بار عام خارج می شوند که به جایگاههای بهشتی خاص خود بر گردند راه دوزخ را از بهشت عوضی می گیرند که ملائک آنان را راهنمایی می کنند . این بدان معناست که بهشت و دوزخ در جمال الهی یکی است از برای کسی که او را دیدار کند . اینست که اصحاب اعراف هم طبق قول قرآن کریم بر پلی بین بهشت و دوزخ مقیم هستند[2] یعنی در مقامی ورای بهشت و دوزخ قرار دارند زیرا جمال خداوند را در حیات دنیا دیدار کرده اند در درجات جلال .

۸۳۸- بهشت و دوزخ ، سعادت و شقاوت ، کفر و ایمان و همه صفات و ارزش های متضاد بشری حاصل نوع نگاه و فهم و احساس آدمی نسبت به خویشتن است یعنی حاصل نوع شناخت انسان از وجود خویشتن است . نگاه و فهمی که منجر به صلح و دوستی و عشق انسان نسبت با خویشتن است و یا گریز و نفرت و جنگ او با خودش و لذا با جهان و جهانیان . یعنی باور یا ناباوری خدا در خویشتن ! و کل تاریخ بشری چیزی جز داستان این باورو ناباوری نیست و لذا پایان تاریخ و قیامت کبرا بالاخره منجر به این باور جمالی می شود و لذا آنانکه باورنکرده بودند خود به اختیار خویشتن به دوزخ می روند تا توانایی و استحقاق این باورو دیدار را بیابند . پس بهشت و دوزخ اخروی به اختیار انسان است همانطور که در حیات دنیا هم چنین است و اینست راز این کلام خدا در کتابش که: آیا تعجب نمی کنی که چگونه کافران چه صبورانه در آتش دوزخ می سوزند[3]! در حقیقت دوزخ برای مؤمنان جهنم است همانطور که بهشت هم برای کافران ، دوزخ است و دوزخ برای کافران ، بهشت است . این راز را نیز فهم کن تا رحمت مطلقه خداوند را باور کنی و به او بد گمان نشوی ! زیرا به قول رسول اکرم ، خداوند با هرکسی همانگونه رفتار می کند که درباره او گمان و باور دارند[4] . یعنی آنانکه او را ظالم می دانند قهار و غضبناک است و آنانکه او را ارحم الراحمین می دانند بسیار مهربان است . این نکته را نیز به جد فهم کن و در حیات دنیایت به نظاره بنشین که این توئی که سر نوشت خود را می نویسی و از خدایت می خواهی که با تو چگونه باشد . پس با خود مهربان باش تا خدا با تو مهربان باشد .

۸۳۹- انسان به کمتر از همنشینی خود با خداوند احساس خوشبختی نمی کند . و بدان که خدا با توست و این توئی که با خودت نیستی . و تاریخ بدبختی آدمی همین داستان بی خودی و از خود بیگانگی و خود گریزی و خود – بدی اوست . و حماقتی هم جز این نیست و لذا وجه مسلط و عمده تاریخ را سراسر حماقت و شقاوت بشر با خودش می یابیم و براستی که « انسان دشمن آشکار خویشتن است »[5] قرآن –

۸۴۰- کسی از خسران و ظلمت تاریخ نجات یابد که جمال هاهوتی حق را دیدار کند و کسی لایق این دیدار است که جمال ترابی (خاکی) او را در عالم خاک قدر بشناسد و سجده کند و حقوقش را ادا نماید همچون ابو تراب ! یعنی تاریخ حاصل ناباوری انسان درباره جمال خدا در بشر است . پس رخ آشکار است و « تا» ی تارخ همان ناباوری و کفر بشر نسبت به حضور خدا در عالم ارض است در یکایک انسان ! فقط کافیست که آدمی کلام خدا را از رسولانش بشنود و باور کند که از صورت خودش به انسان صورت بخشیده است و از روحش در او دمیده و از اسماء و علمش تماماً در او نهاده است . پس هرکه به رسولان او ایمان آورد به

---

[1] « یا لَیْتَنی کُنْتُ تُراباً » النبا، ۴۰.

[2] «وَ بَیْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسیماهُمْ وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَ هُمْ یَطْمَعُونَ *وَ إِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ أَصْحابِ النَّارِ قالُوا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمینَ» الاعراف، ۴۶-۴۷.

[3] «فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَی النَّارِ» البقره، ۱۷۵.

[4] «عنه (ص) أَنَّهُ قَالَ یَقُولُ اللَّهُ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي فَلْیَظُنَّ مَا شَاءَ » محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۲.

[5] « وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِما مُحْسِنٌ وَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبینٌ» الصافات، ۱۱۳.

خودش ایمان آورده و سعادتمند گردیده است . براستی حتی در میان علمای دینی چند درصد دارای چنین باور قلبی و یقینی هستند ؟ و عجبا که همه کسانی که به این باور و یقین رسیدند آزارها دیدند و تکفیر شدند و به قتل رسیدند آنهم به حکم روحانیون و علمای رسمی مذاهب . اینست فلسفه تاریخ مذاهب و مذاهب تاریخی ! این نکته را نیز دریاب !

۸۴۱- هفت هزار سال تنهایی و غربت آدمی در تبعیدگاه ارض علت العلل همه جرم و جنایات بشر در تاریخ است . و چه دکانها و فریب ها و دامهائی که شیطان بر سر راه غربت آدمی پهن کرد از علمی و فنی و هنری تا شرعی و دینی . که هولناکترین و مکارانه ترین این دامها شریعت های ضد جمال و حجاب پرست بودند که در خصومت با لقای الهی در بشر بر خاسته اند و تبلیغ کننده و حامی خدای قبل از خلقت هستند و دشمن درجه یک ظهورش ! که همه احکام و باورهای این مذاهب کفر در اصالت خدای نادیده و نابوده است که این مذاهب در آخرالزمان محکوم به نابودی می باشند .

۸۴۲- باید دانست که این هفت هزار سال تمدن بشری که از هبوط آدم آغاز شده و تا به امروز ادامه یافته است اخیرترین تمدن بشری بر روی زمین است که همه انبیای الهی در این عرصه ظهور کرده اند و گرنه تمدنهای بزرگی قبل از آن هم آمده و نابود شده اند که به مراتب شقی تر و خونخوار تر بوه اند همانطور که در قرآن کریم ذکرش رفته است که این تمدنهای ما قبل از آدم حامل روح و فطرت الهی نبودند و لذا فاقد نبوتها بوده اند . و امروزه در پژوهش های تاریخی و باستان شناسی نشانه هایی از این نوع بشر و تمدن گزارش می شوند که تمدنهایی فاقد تاریخ و سرنوشت به معنای خود آگاهی می باشند و این همان دوران دهری مطلق است که بشر هیچ چیزی را به یاد نمی آورد به خصوص خودش را طبق قول قرآن کریم[1] . این همان بشری است که ابلیس درباره اش خداوند را سرزنش می کند که چرا می خواهد این قوم ظالم و خونریز را خلیفه خود سازد و صاحب روح کند که خداوند در جواب ابلیس می فرماید که : من رازی را می دانم که تو نمی دانی[2] ! و آن راز عشق انسان به خداوند است .

۸۴۳- آن دوران دهر زدگی مطلق بشری و نسیان و عدم خود آگاهی (مثل سائر موجودات) البته با ظهور نبوتها به یک باره از میان نرفت و فقط اقلیتی از بشر که بر محور انبیای الهی گرد آمد به تدریج از آن نسیان خارج شده است که کاملترین آنها حکیمان بزرگ تاریخ چون بودا و لائوتزو و سقراط و فلوطین و برترینشان در تاریخ اسلام پدید آمده اند که امامان شیعه در رأس قرار دارند و سپس حلاج ها و بایزیدها و مولاناها .

۸۴۴- امروزه هنوز هم می توان افراد و گروهای بشری را دید که غرق در نسیان دهری هستند و هیچ نشانی از فطرت و روح الهی در آنان نیست و در جاهلیت به سر می برند چه در جنگلهای آمازون و استرالیا و چه در مهد اروپا و آمریکا و خاورمیانه . آنانکه عشق غیر جنسی را در نمی یابند و ایمان را نمی فهمند و مرگ را نابودی می یابند در جاهلیت قرار دارند حتی اگر دانشمند فیزیک و پزشک و رهبر سیاسی باشند و یا حتی عالم دینی . کسی که نتواند دیگران را (عامه مردمان) بی هیچ واسطه و نیازی دوست بدارد هنوز اسیر نسیان دهر و جاهلیت است و به لحاظ روانی بر تاریخ تمدن آدمی وارد نشده و ماقبل از این تاریخ نبوت ، جامانده است . و از خود بی خبر است . و فاقد نور نبوت .

۸۴۵- نخستین سوره ای که در غار حراء به دوست ما محمد مصطفی ص نازل شد سوره علق بود که سوره خلقت روحانی و عرفانی انسان است که امر به خواندن و نوشتن و بیان و تعلیم و تعلم و تفکر و قلم است . و اما دومین سوره ای که به ایشان نازل گشت سوره قلم است که در آن خداوند دفاع بی قید و شرط و مطلق خود را از اهل قلم اعلان می دارد و به آن سوگند یاد می کند و اشد غیرت و حمایت عاشقانش را از این جماعت بیان می کند که چنین حدی از غیرت در هیچ مورد دیگری در قرآن یافت نمی شود که دشمنان قلم و اندیشه را پلیدترین مردمان می نامد و اشد عذابش را به آنان وعده می دهد[3] . براستی چرا چنین است . چرا خداوند به قلم و هر آنچه که نوشته می شوند سوگند یاد می کند ؟ زیرا اهل قلم را از جنون مصون می داند .

---

[1] «هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ حینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً» الدهر، ۱.
[2] «َ قالَ إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ » البقره، ۳۰.
[3] «ولا تطع کل حلاف مهین همماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد اثیم عتل بعد ذلک زنیم ان کان ذا مال و بنین ... سنسمه علی الخرطوم» القلم، ۱۰-۱۶.

« سوگند به قلم و آنچه می نویسد که تو به نعمات پروردگارت مجنون نیستی و بلکه دارای خلق عظیمی »[1] این خطاب فقط به رسول نیست بلکه به همه اهالی قلم و اندیشه است که از نزد خود می نویسند یعنی نویسندگان آزاده که علم و اسماء الله را از فطرت الهی خویش استخراج می کنند . و خداوند همه صفات زشت بشری را به دشمنان این قلم و نویسنده ، نسبت می دهد . زیرا قلم وسیله به خود آئی و خروج انسان از نسیان و جنون و دهر است . و این خلقت روحانی و عرفانی انسان است . یعنی فقط از طریق قلم است که می توان از خسران و ظلمت تاریخ و دهر خارج شد و در سمت نور و روشنایی قرار گرفت و جمال پروردگار را دیدار کرد و به خود رسید .

۸۴۶- خسران تاریخ زدگی و عصر دو نوع و مرحله دارد . مرحله نخست آن همان نسیان محض است . که انسان مطلقاً چیزی را به یاد نمی آورد الا از طریق واکنش شرطی غرایز همچون حیوانات . ولی مرحله دومش اینست که گذشته اش را به صورت حوادث ظاهری کمابیش به یاد می آورد ولی قدرت فهم و دریافت آن را ندارد و لذا گذشته اش همچون امری بر باد رفته می آید و اینست معنای خسران. و لذا این مرحله از تاریخ زدگی حاصلی جز یأس و حسرت و اندوه بر باد رفتگی نیست که آدمی را چون باتلاقی در خون می بلعد و دفن می کند و هلاک می سازد . و این قلم است که آدمی را از خسران و هلاکت می رهاند و گذشته اش را احیا و نقد می سازد و تبدیل به موتور محرکه خلاقیت می کند .

۸۴۷- قلم نیز دو نوع است قلم ظلمانی و قلم نورانی . قلم ظلمانی برای درک گذشته در گذشته مقیم می شود و امکان رسیدن به حال را ندارد و تنها قانونی که کشف می کند علیت است که حاصلی جز فنون ندارد . ولی قلم نورانی به بدعت و اکنونیت و مکاشفه می رسد و کشف حجاب از تاریخ و این قلم عارفان است و آنهم قلم مدرسه !

۸۴۸- خداوند اشیاء و موجوداتش را به علت و سبب یکدیگر نیافریده است زیرا اگر چنین می بود آخرین مخلوقات او می بایستی در دورترین حد از او بودند در حالیکه آخرین مخلوق او انسان است که در نزدیکترین حد به اوست که خود می فرماید از رگ گردن به او نزدیک تر است[2] و در همه جا با اوست[3] . قرآن – یعنی همه موجودات عالم از قانون بدعت و از نزد خداوند آفریده شده اند و خداوند خودش خلقت یکایک موجودات را مستقیماً بر آنان وحی کرده است[4] قرآن _ درست به همین دلیل نمی توان از قانون و اندیشه علیتی به حقایق اشیاء رسید و بلکه این قانون موجب تباهی اشیاء و انسان می شود مثل تکنولوژی که معلول قانون علیت در علوم بشری است . یعنی پدیده های عالم را در نسبت علیتی با همدیگر نمی توان شناخت بلکه یکایک آنها را مستقیماً در رابطه با خداوند می توان شناخت . ابن عربی یکی از بزرگترین صاحبان قلم نورانی در تاریخ رابطه علیتی اشیاء را نفی می کند و این اساس مکتب اشراق و تجلی و علم لدنی است .

۸۴۹- انسان از طریق قانون علیت تاریخی نه می تواند به خود برسد و نه به هیچ چیز دیگری . و گمراه کننده ترین شعبه از این علیت تاریخی همانا مذهب تاریخی – علیتی است که ما آنرا مذهب ضد مذهب می نامیم یعنی مذهبی که انسان را به خدای وجود خویش نمی رساند بلکه در دورترین حد از وجود ساقط می کند و به نفاق و درک اسفل السافلین می رساند که جایگاه ابلیس است که هنری جز چون و چرا ندارد منطقی جز علیت . همانطور که در امر خلقت آدم هم بر همین اساس با خداوند به مشاجره و جدال پرداخت و به سابقه تاریخی آدم توسل جست و لذا او را انکار کرد[5] .

۸۵۰- و اینست که همه علمای علیتی از خدا دورند که نهایتاً به انکار و الحاد می رسند به خصوص علمای علیتی در دین که همواره دشمن دین زنده و عارفان بوده اند که مظاهر و تجلی اسماء و جلال و جمال پرردگارند .

---

[1] «ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ*ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ *وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ*وَ إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظيمٍ» القلم، ۱-۴.
[2] « نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريدِ » ق،۱۶.
[3] «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ» الحديد، ۴.
[4] «قالَ رَبُّنَا الَّذي أَعْطى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى» طه، ۵۰.
[5] «قالَ ما مَنَعَكَ أَلاَّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَني مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طينٍ » الاعراف، ۱۲.

۸۵۱- بی تردید قلم و اندیشه در آغاز کار جز از طریق علیت قادر به درک تاریخ نیست ولی باید راه خروجی از تاریخ و علیت بجوید تا به واقعیت اکنونی وجود برسد و گرنه در گذشته دفن می شود و واقعیت نقد وجود را به تباهی می کشد بواسطه علوم و فنون و مکاتب و مذاهب علیتی – تاریخی ! بنگرید که امروزه چگونه پاپ ها و امپریالیست ها و تکنولوژیست ها در همه مفاسد و مظالم جهان متحد القول هستند .

۸۵۲- وقتی گفته می شود که خداوند را نمی توان به واسطه قانون علیت شناخت خود را هم نمی توان و هیچ چیزی را نمی توان بدین طریق شناخت زیرا موجودات عالم مظهر اراده و صفات و جلال و جمال حق هستند و جهان عین خداست.

۸۵۳- سوره توحید فقط وصف ذات باریتعالی نیست که بی علت و بی همتاست بلکه وصف جهان هستی و موجودات عالم هم هست که آیات و نشا نه ها و معرفت وجود خالق هستند همانطور که نبی اکرم می فرماید که جهان هستی بر سوره توحید آفریده شده است[1] خاصه انسان که خلیفه خداست.

۸۵۴- نگرش و فهم علیتی نسبت به جهان و جهانیان ، ادراکی ضد وجودی و مخرب و مفسدانه است و واضح ترین حجت این ادعا عملکرد علوم و فنون و اندیشه علیتی در طبیعت و جوامع بشری است که کل حیات را مورد مخاطره و انهدام قرار داده است و فطرت انسانی را ویران و پوچ ساخته است و عزت و شرف او را پایمال نموده است .

۸۵۵- اساسی ترین بستر موجودیت تاریخی آگاه هر فردی خانواده و نژاد و زادگاه طبیعی اوست . انسان به میزانی که حقوق این بستر را درک و ادا می کند از رابطه علیتی – مادی با این بستر رها شده و به رابطه توحیدی و الهی با آن می رسد .و لذا از همین درب به ارتباط با خدایش در خویشتن می رسد و مقیم در خویشتن می شود و از زنجیرهای علیت مادی و نژادی و ژنتیکی نجات می یابد و بدین طریق از جبر تاریخ فردی خود می جهد و خودش می شود یعنی عادل می گردد و به وجود فی نفسه می رسد و لذا با خاندان و نژاد و قوم و قبیله و ملت خویش مهربان می شود زیرا بر عرش رحمانی وجود خویش جلوس کرده است .

۸۵۶- برای جهش از زنجیر علیت مادی – ژنتیکی تاریخ خاندان و قوم خویش ، هجرت امری واجب است که این هجرت جغرافیایی زمینه واجب و قدرتمندی برای پاره کردن ارتباطات ژنتیکی و مادی تاریخ فردی است .

۸۵۷- آنکه به خود رسید و مقیم در خود شد و صاحب هستی فی نفسه گردید یعنی با خود عادل شد با غیر خود مهربان و رحیم می شود . آنکه خود شد زندگیش را وقف خدمت به غیر خود می کند . ولی آنکه مقیم در غیر خود است (خاصه نژاد) فقط برای خودش زندگی می کند و با اینحال هیچ کار سرنوشت ساز و تغییر بنیادی و آزادی بخشی برای خود نمی تواند کرد .

۸۵۸- آنچه که خسران و جبر تاریخ نامیده می شود بنیادش در نژاد و نژاد پرستی است که پرستش علیت مادی وجود خویشتن است یعنی نژاد خود را راز بقا و بلکه خالق و رزاق خود دانستن نه خداوند را . که البته اساس این نژاد پرستی پرستش خانواده والدین و فرزندان خویش است . واین همان قرن پرستی و نژاد پرستی است که اساس علیتی معنای وجود است که معنایی کافرانه و ملحدانه است و لذا ظالمانه و مفسدانه و این ظلم و فساد در درون خانواده و نژاد و در آخرالزمان موجب گندیدگی و فروپاشی آن است و اشد عداوتها و جنایت ها از درون نژاد بر علیه خود نژاد سر بر می آورد و این قاعده خود براندازی نژاد است بدست نژاد پرستان .

۸۵۹- استبداد سیاسی و حکومتی هم معلول نهایی نژاد پرستی در یک ملت است . و لذا شاهدیم در مللی که خود براندازی نژادی پیشرفت بیشتری داشته است استبداد و خفقان و ظلم کاهش یافته و یا غیر مستقیم تر شده است مثل جوامع غربی .

---

[1] «روی عن النبیّ- صلّی الله علیه و آله و سلّم- بأنّه قال: أسّست السّموات السبع و الأرضون السبع علی قُلْ هُوَ الله أَحَدٌ». آملی، سید حیدر، جامع الاسرار، ص۵۱. و تفسیر الرازی، باب۱، جزء ۱۷، ص۲۶۴.

۸۶۰- نژاد ها و نژاد پرستان بزرگترین دشمنان قلم و خود آگاهی هستند . به هرحال خود براندازی جبری نژادها در آخرالزمان موجب آزادی قلم و جوشش خود آگاهی است و همین امر زمینه ظهور ناجی موعود است .

۸۶۱- آنکه والدین خود را رزاق و خالق خود می داند خودش را خالق و رزاق فرزندان خود خواهد دانست . و اینست اساس خسران و جبر نژاد و ظلمت اندیشه و شقاوت قلب و ظلم به دیگران در مقام خدا ! اینست اساس کفر بشری که ابراهیم ع برای نخستین بار آنرا در هم شکست آنهم نه در نژادش بلکه در خویشتن ! او نخستین انسانی بود که خسران و جبر تاریخ را از پس و پیش در خود شکست و تبدیل به نخستین انسانی شد که مقیم در خود گردید و خود گردید یعنی امام ! احد و صمد و لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد !

۸۶۲- علت حیات و هستی خود را در خویشتن دیدن ! اینست راز رهایی از اسارت تاریخ و نسیان و جنون دهر و ظلم نژاد و قید طبیعت و مالیخولیای مالکیت و عشق جنسی و هلاکت در ابزار و تکنولوژی و فاجعه سقوط در اشیاء و شیء شدگی و انجماد .

۸۶۳- همه فلسفه های علت پرست به نیهیلیزم می رسند و همه مذاهب نژاد پرست به کفر آشکار . و همه عشق های جنسی و نژادی به نفرت و فروپاشی و انتقام . این بدان معناست که تلاش برای جستجوی حقیقت وجود خویش در غیر محکوم به ابطال و عدم است و این اساس اندیشه کفر و ستم است .

۸۶۴- نوع رابطه و درکی که انسان با محتوای حافظه خویش برقرار می کند تعیین کننده هویت و سرنوشت اوست . انسان فقط از طریق معرفت توحیدی گذشته خویش (حافظه) است که آینده اش را در استمرار گذشته اش بنا نمی کند و از اسارت تاریخ و نژاد می رهد یعنی از طریق کشف خداوند در جای جای و لحظه به لحظه زندگی گذشته اش به اکنونیت هستی خویش می رسد و از سلسله علیت می رهد و مصداق سوره توحید می شود . و این حاصل نگاهی صادقانه و ذاکرانه به گذشته خویش است نه نگاهی مغرورانه وکاذبانه و ماکرانه نگاه ذاکرانه و صادقانه به گذشته خویش منجر به کشف خداوند به عنوان خالق و رزاق و حافظ و راشد و ولی خویش می شود و لذا آدمی همه اماکن و آدمها و حوادث زندگی اش را دوست می دارد و این همان مقام صالحین است. و در غیر اینصورت انسان به نفرت و عداوت با کل گذشته اش می رسد که عین عداوت با خویشتن است و انکار و فرار از خویش و گمشدگی !«آنکه هدایت شد به سوی خدا هدایت شد و آنکه گمراه شد از خودش گم شد »[1]. قرآن -

۸۶۵- علت وجود به تمام و کمال ، جز خدا نیست و لذا « علی » مکرر ترین و فراوان ترین نام خدا در قرآن است و به روایتی نخستین نام او در جهان است[2] . و علی یعنی علّت : علی عظیم ، علی الکبیر ، علی العلیم ، علی الحکیم ،علی الحلیم وعلی العزیز ! و این یک شعار فلسفی و تعارف نیست بلکه بایستی این علی را در همه حوادث لااقل بزرگ و تعیین کننده زندگی کشف و درک کرد بواسطه استغراق و تأمل و تعقل در خویشتن . و انسان « متعال » انسانی است که به علی وجودش رسیده باشد و ما این انسانها را علیّین نامیده ایم . معنای انسان عالی واعلی نیز همین است یعنی کسی که خود را علت خود یافته است با تمام وجودش در اندیشه و دل و جان و روانش . و اینست معنای انسان علوی ! و نخستین کسی هم که در تاریخ به این مقام رسید علی ع بود و لذا همه علیین به دیدار علی ع نائل آمده اند و به او در خود رسیده اند و در هر چیزی جز خدا نمی یابند یعنی هر چیزی را علت خودش می بینند و اینست نگاه و معرفت علوی . و اینست که علی نخستین انسانی است که قیامت را بر پا کرده و زمان را به پایان رسانیده و پرچم دار این قیام است .

۸۶۶- آنکه علی وار شد و خود علت خویشتن گردید و بر مقام اعلایی خود مستقر شد جهان و جهانیان را هم حی و حاضر و نقد می بیند وهستی الهی و کنونی را در می یابد و جهان بی علت را می فهمد و می بیند و می شنود و می بوید و لمس و احساس می کند و تصدیق می کند که ظاهر و باطن و اول و اخر همه اوست و جز او نیست و هیچ چیزی مثل و همتای او نیست بلکه عین اوست و حضور اوست . و این جهان و ادراک اعلی علیین است در حالیکه جهان علییتی جهان اسفل السافلین است یا توهم و شبحی از هستی است یعنی

[1] « مَنِ اهْتَدى فَإِنَّما يَهْتَدي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها» الاسراء، ۱۵ .

[2] « فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا فَمَعْنَاهُ اللَّهُ وَ اسْمُهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ عَلَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ» كلينى، الكافى، ج۱، ص ۱۱۳.

جهان هیولائی وجهان ناری و اتمی و مولکولی و علت و معلولی و مرکب ، جهانی از دست رفته و نیافتنی و لذا مستوجب تخریب و انهدام جهان تاریخی !

۸۶۷- همه انسانها کمابیش نگاهی توحیدی و فوق علیتی به زندگی و جهان خود دارند که این نگاه در عشق به جنس مخالف به اشد جوشش می رسد که به ناگاه از خود بیگانه شده و در جنس مخالف مقیم می گردند و در مالکیت او مملوک او می شوند و این سر آغاز علیتی شدن و تاریخی و ژنتیکی شدن انسان است . که اگر از این دام و بیگانگی رها شود در حدود چهل سالگی پروردگارش را دیدار می کند که سن کمال خلقت انسان است ولی انگشت شماری اند که به این مقام می رسند و علی وجود خود را می یابند . و اینست که اکثر آدمها با ازدواج عشق به حقیقت را از دست می دهند و زمینگیر می شوند . و اینجاست که خداوند می فرماید « ای مؤمنان زمین من بسیار وسیع است»[1] و این همان تکرار ماجرای آدم و حواست در قرآن .

۸۶۸- اگر تاریخ نمی بود و انسان مشمول زمانیت و شجره ممنوعه نمی شد بهشت و دوزخی هم نمی بود زیرا اصلاً حساب و عقابی نمی بود زیرا بهشت و دوزخ اجر و عذاب عقبه و تاریخ زندگانی آحاد بشر است . دوزخ را نوع نگاه و فهم و اعمال کافران و ظالمان بنا می کند به اراده خداوند . و بهشت را هم ایمان و معرفت و اعمال مؤمنان و اولیای الهی تأسیس می نماید . همانطور که در حیات دنیا هم حریم وجود مخلصین بهشتی است و قلمرو حیات کافران هم دوزخی است و عذاب آور . و طبق روایات اسلامی هریک از امامان و اولیای حق در حیات دنیا به مثابه دربهای بهشت و طبقات آن هستند همانطور که وجود کافران و اشقیاء و رهبران کفر و نفاق هم به مثابه دربهای دوزخ است . و صلوة به معنای ورود عین ورود بر یکی از این دربهاست همانطور که در قرآن کریم سخن از صلوة بر دوزخ هم هست[2] . و صلوة عارفان صلوة بر خویشتن است . و ورود به حریم عرش الهی در دل خویش که منجر به دیدار با حق در بیرون می شود و این پایان تاریخ و خروج از زمان است و مقام امامت وجودی !

۸۶۹- در آخرالزمان آنچه که فقدان نبوت را جبران می کند همان قلم اهل معرفت نفس و استغراق است که علم لدنی را استخراج می کند که همان علم انبیای الهی است و اینان هستند آن علمائی که وارث انبیاء خوانده شده اند . همانطور که مثلاً محی الدین ابن عربی کتاب فصوص الحکم و فتوحات مکیه خود را تماماً املای الهی می نامد[3] و بر این ادعایش بارها سوگند یاد می کند. و می دانیم که حدود هفت قرن است که همه تشنگان معرفت الهی از آثار این مرد بزرگ فیض می برند و پس از قرآن و احادیث امامیه شاید هیچ کتابی همچون آثار این بزرگ مرد به معنویت و معرفت بشری یاری نرسانیده باشد . و این قلم و آثار حاصل صلوة بر دل خویش است که به یاری آن بسیاری از مشتاقان نجات از اسارت و خسران تاریخ نجات یافته اند به نور معارف بطون قرآن که همان بطون تاریخ است . فلاسفه حقیقی تاریخ و نیز مورخین حقیقت تاریخ جز عارفان نیستند .

۸۷۰- تاریخ به یک لحاظ برای آدمی دو مرحله دارد . مرحله نخست عرصه دل بستن و عشق به حواست و مرحله دوم هم دوره دل کندن از حواست . این همان مرحله ابتلای به تاریخ و انفعال از تاریخ است این دو مرحله هم در جریان کل تاریخ مدرن بشری حضور دارد و هم در تاریخ کوتاه عمر فردی آحاد بشری .

۸۷۱- آدمهای تاریخ زندگی هر کسی همان وجوه الهی زندگانی او هستند . و لذا هر معامله ای که آدمی با سایر آدمهای زندگیش می کند با خدا کرده است یعنی با ذات و سر نوشت خود کرده است . همانطور که کل اشتغال جبری ذهن آدمی را سراسر آدمهای حال و گذشته اش تشکیل می دهند و لذا سرنوشت (حافظه – نوشته های سر) او را رقم می زنند و سر نوشت اخروی هم جز این نیست . یعنی هیچ کس تا قیامت کبری و بلکه پس از آن از آدمهای گذشته زندگیش رهایی ندارد از همسر والدین فرزندان تا دوستان و همسایگان و همکاران و آشنایان و نهایتاً کل بشریت خاصه در آخر الزمان که عصر ارتباطات جهانی است .

---

[1] «يا عِبادِيَ الَّذينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضي واسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ» العنكبوت، ٥٦.
[2] «جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ الْقَرارُ» ابراهیم، ۲۹.
[3] «أنه من مقام التقديس المنزَّه عن الأغراض«۱» النفسية التي يدخلها التلبيس.و أرجو أن يكون الحق لمَّا سمع دعائي قد أجاب ندائي، فما أُلقي إلا ما يُلْقِي إليَّ، و لا أُنزل في هذا المسطور إلَّا ما ينزِّل به عليَّ. و لست بنبيّ رسول و لكنِّي وارث و لآخرتي حارث» ابن عربی، محی الدین، فصوص الحکم، ص ۴۸.

۸۷۲- هر کسی هر کاری که با دیگران کرده و هر قضاوتی که نموده با خود کرده است . و اگر نظری توحیدی به سائرین داشته باشد بالاخره با امام خود و خدای خود در همین دنیا دیدار می کند و رستگار می شود .

۸۷۳- تاریخ هرکسی همان ارتباطات انسانی اوست . ظلم به دیگران موجب سقوط در ضلالت و خسران تاریخ است . «ظلم نمی کنید الا به خودتان»[1] قرآن –

۸۷۴- کسی می تواند با رخ تاریخ دیدار کند و از خسران آن خارج شود که صورت مردم را به لجن نکشیده باشد و به روحشان تجاوز و خیانت نکرده باشد زیرا صورت و روح خودش هم از منشأ واحد است . پس هرچه که کرده با خود کرده است .

۸۷۵- مردمان ناموس خدا در عالم ارض هستند . هرکه به آنان برای خدا خدمت کند به سوی خداوند تقرب جسته است و او را دیدار خواهد کرد و امام زمین و زمان مردمان خواهد شد . و هرکه این ناموس را بدرد خداوند ناموسش را در دو جهان بدرد .

۸۷۶- هر که مردم را دوست بدارد و از خود برایشان بگذرد خدا را دوست داشته است و خداوند هم از خودش برای او می گذرد و او را جانشین خود در میان خلق می کند خلق پرستی برای خلق و نه برای خود ، عین خداپرستی ناب و خالصانه است که محمد ص مظهر کامل این عشق است و لذا رحمت بر عالمیان است .

۸۷۷- عشق به مردمان و عشق به طبیعت درب خروج از ظلمت تاریخ و نسیان دهر وجبر تکنولوژی است .

۸۷۸- حسرت گذشته و دغدغه آینده که واضح ترین صفت تاریخ زدگی بشر است سراسر معلول بدخواهی و بد رفتاری آدمی به دیگر انسانها ست . یعنی تاریخ زدگی کفاره گناهان و مظالم انسان است به دیگران . این همان عذاب وجدان است و گاه آنقدر شدید است که انسان را دچار نسیان کامل نسبت به گذشته اش می کند که البته این به نوعی از رحمت خداست و به نوعی هم ضلالت محض است . نسیان دوران کهولت از این دست است .

۸۷۹- تاریخ و الساعه به لحاظ معنا و محتوا در نقطه مقابل یکدیگرند . الساعه معنایی بس شگرف و وسیعی دارد و متأسفانه در فرهنگ اسلامی مکتوم مانده است و به ندرت مفسران قرآن درباره اش سخن گفته اند . الساعه مترادف قیامت نیست بلکه قیامت آخرین و کاملترین تجلی و ظهور جهانی قیامت است . الساعه یک و ضعیت وجودی است و مقام انسان کامل است و آن مقام حضور مطلق روح است در اکنونیت جاری و وجود فی نفسه و مطلق . و آن حضور در محضر حق است به تمامی کمال و جمال . در حالیکه تاریخ عین غیبت و حجاب و نسیان و تجربه مرگ و نیستی می باشد و به لحاظی رابطه تاریخ و الساعه عین رابطه عدم و و جود است .

۸۸۰- الساعه هم در قلمرو حال و تجربه آنی و لحظه ای و موقتی انسان عارف رخ می نماید و چون عارفی به کمال وصال رسید و در حال استقرار یافت و مقیم قلب خویش شد به مقام الساعه رسیده است که وضعی دائمی و بلا انقطاع می باشد که البته این مقام مطلق فقط از آن امام زمان عج است و سایر عارفان گهگاهی در حالات استغراق روحانی به آنی این وضع را درک می کنند که وضع بی حجابی عالم است و آشکاری حقیقت جمال حق .و مابقی اوقات عمر را در فراق به سر می برند و آه و فغان ادبیات عرفانی جملگی بیانگر این فراق پس از وصال آنی است : غم زمانه خورم یا فراق یار کشم به طاقتی که ندارم کدام بار کشم ! سعدی

۸۸۱- زیرا عارفی که دچار تجلی دیدار حق شد به بصیرتی عظیم می رسد و اوضاع روزگار و خلایق را به عینه می بیند و دوزخ خاکی را که خلایق در آن به سر می برند و ظلم و جنون و عذابهای مردم را به چشم دل می بیند و لذا دچار رسالت عرفانی جهت بیداری خلق می شود . و در عین حال که از فراق یار هم در آتش و داغ هجران است و دیگر کل دنیا و اهلش از او دل نتواند برد و لذا روز به روز تنهاتر می شود یعنی

---

[1] «وَما ظَلَمُونا وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» البقره، ۵۷.

به تدریج به قلمرو تفرید و تجرید و توحید نفس وارد می شود و اینست معنای آن شعر سعدی : غم زمانه و فراق یار !

۸۸۲- غم زمانه یعنی غم مردمانی که اسیر تاریخ توهم و ظلمت هستند و بلاوقفه مشغول ظلم به خویشتن می باشند . و انسان عارف طبق کلام قرآن کریم همه آدمها را به سیمایشان می شناسد[1] یعنی باطن بین است و لذا چه بسا از درد و جهل وعذاب و ظلم مردمان از خودشان بیشتر رنج می کشد و براستی همچون زنده ای در قبرستان است که تلاش می کند زنده شان سازد .

۸۸۳- آدمی به میزان علم و معرفت و بصیرتش بر جهان و مردمان احساس مسئولیت و رسالت می کند . و عارفان پیامبران آخرالزمان هستند و از آنجا که از نزد پروردگارشان امر به رسالت و نجات مردم نمی شوند (بدلیل ختم رسالت) و از این بابت هم حمایتی نمی شوند خود به اختیار خویش و از عشق به مردمان بار رسالت را به دوش می کشند و اینان هستند آن گروه از مؤمنان امت محمد ص که مقامشان در نزد خدا از پیامبران سلف برتر است[2] . هرچند که چه بسا عارفانی که تن به چنین رسالتی نمی دهند و انزوای مطلق پیشه می کنند که البته بر آنان نیز گناهی نیست . و حتی از این بابت جدال تاریخی پدید آمده است که آیا معرفت به خودی خود حاصل رسالت اجتماعی است یا به دلیل ختم رسالت اصلاً چنین رسالتی حرام است و بدعت محسوب می شود . در این باره علما و عرفا در طول تاریخ دچار جدال بوده اند و اکثر آنان رسالت عرفانی را خلاف تقیه آخرالزمانی و ختم رسالت می دانند.

۸۸۴- حقیقت اینست که برخی از عارفان طبق امر خداوند در تقیه کامل به سر می برند که در رأس آنان عارف کامل و مطلق یعنی امام زمان قرار دارد . پس از آن حضرت یاران و وزرای سیصد و اندی نفر ایشانند که دارای رسالت خاص الخاصی برای مخلصین می باشند . و نیز برخی از عارفان دارای رسالتی خاص فقط برای مؤمنان طالب معرفت و هدایت می باشند و اندکی هم دارای رسالت عامه برای همه مردمان هستند و آن اشاعه معارف توحیدی آخرالزمانی است و این عارفان خلأ فقدان نبی و امام را جبران می کنند و اکثراً تحت آزار و اتهام الحاد خلق و حکام می باشند و گاه کشته می شوند . این عارفان صاحبان رسالت عمومی همچنین مسئول احیای فطرت در افراد و گروههایی هستند که حتی در آخرالزمان نیز در دوره جاهلیت زندگی می کنند و از فطرت دینی بیگانه مانده اند .

۸۸۵- عارف مرسل آخرالزمان مظهر کمال ایثار پروردگار و رحمت مطلقه او بر خلایق است . چراکه جنت جمال حق را رها نموده و دوباره به ظلمت و دوزخ تاریخ با زمی گردد تا اهل دوزخ را بیدار ساخته و راضی به خروج از آن نماید . و این مقامی برتر از شفاعت است . و این حدیث نبوی مشمول این عارفان است « در آخرالزمان مؤمنانی از امت من ظهور می کنند که انبیای سابق بر مقامشان در نزد خدا غبطه می خورند »[3] شعر مذکور از سعدی وصف حال این عارفان است .

۸۸۶- بزرگترین معجزه قرآن الساعه بودن آیات و مفاهیم آنست . هرچند که قرآن کتابی به ظاهر درباره تاریخ است و از تاریخ آمده است ولی کتابی تاریخی نیست و لذا ادراک و تفسیر تاریخی قرآن یعنی تفسیر شأن نزولی آن گمراه کننده است و لااقل هدایت بخش نیست فهم آیات مربوط به حوادث تاریخی و طبیعی به گونه ای که برخی از حوادث را مربوط به گذشته و برخی را مربوط به عصر نزول آن و برخی را مربوط به آینده بدانیم فهمی قرآنی از قرآن نیست . همه آیات قرآن حی و حاضر و الساعه است . و اینست که در حدیث وارد شده است که اهل قرآن در قرآن خداوند را دیدار می کنند[4] و قیامتشان بر پا می شود و مانیز قرآن را اینگونه یافته ایم .

---

[1] «وَ لَوْ نَشاءُ لَأَرَيْناكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسيماهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ في لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمالَكُمْ» محمد، ۳۰. و«وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسيماهُمْ» الاعراف، ٤٦.

[2] « روی انه صلی اللّه علیه و آله قال: ان للّه عبادا لیسوا بانبیاء یغبطهم النبیون ». و: « قال رسول الله (ص) یبعث الله عبادا یوم القیامة ... بمنزلة الانبیاء و لیسوا بانبیاء و بمنزلة الشهداء و لیسوا بشهداء ... فقال من هم یا رسول الله ، قال : فوضع یده علی منکب علی (ع) فقال : هذا و شیعته» ، بحارالانوار، ج٦٥، ص ١٥.

[3] همان.

[4] «لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکنهم لایبصرون» بحار الانوار، ج۸۹، ص۱۰۷. و « فَتَجَلَّي لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ». نهج البلاغه، ص ۲۵۰.

۸۸۷- هرکه بتواند قرآن را لمس کند (و جز پاکان آنرا لمس نمی کنند[1] – قرآن) مواجه با جهانی می شود که در وصف گوئی قرآن می خواند . و قرآن وصف چنین جهانی است . قرآن دربی است بر جهان الساعه که جهان حقیقت حی و حاضر است که آشکارترین دربش سوره حمد یا فاتحه است که انسان را بر صراط المستقیم عالم وجود وارد میکند یعنی بر قلب عالم وجود . و انسان با قلبش بر این راه وارد تواند شد .

۸۸۸- حیرت آورترین و جادوئی ترین پدیده عالم وجود و معجزه خلقت پروردگار دو چیز است : قلب ا نسان و قرآن . و این ظاهر و باطن امر واحدی می باشند . قرآن کتاب وجود است که درب این وجود هم قلب انسان است و لذا فقط با قلب می توان برقرآن وارد شد و با قرآن می توان بر قلب وارد شد . ولذا شاهدیم که قرآن به یک لحاظ کتاب قلب شناسی است .

۸۸۹- قرآن زندگینامه خود نوشت (اتو بیوگرافی) خداوند است و شناسنامه اوست ولی نه مثل شناسنامه بشری . شناسنامه ای که صاحبش در درون خود آن است و او یک انسان است و انسانی نه اینسان بلکه آنسان . آنگونه که باید باشد و هست و ما او را دیدار کرده ایم رخ تاریخ هستی را .

۸۹۰- و البته قرآن این کتابی نیست که در دست مسلمین است هرکه قرآن را یافت این کتاب موجود را گزارش سیاه مشق و عجولانه و رمز واری از آن قرآن می یابد کم نبوده اند اهل قرآنی که هرگز این کتابی را که در دست مسلمین است ندیده اند و نخوانده اند و حتی سواد خواندن هم نداشته اند . و اولین چنین کسی محمد مصطفی ص بوده است . قرآن جهانی است که درآن زندگی می کنیم . جهانی بسیار خواندنی و چه خواندنی ! و هرکه آنرا خواند خود عین قرآن زنده است و نخستین کسی که قرآن را خواند و قرآن زنده و انسانی شد علی ع نام داشت و سپس فاطمه س.

۸۹۱- قرآن دارای دو هویت است : آدمی و حوایی ! و کل قرآن سرگذشت آدم و حواست و سرگذشت ماقبل آدم وحوا و مابعد آدم و حوا .

۸۹۲- این را نیز باید دانست که قرآن فقط به وقت نزولش قرآن است یعنی خواندنی است . پس از آن «واقعه» و «الساعه » است . همانطور که قبل از نزولش هم فرقان بوده است . و آدمها نیزدر یکی از این سه مرحله قرآنی قرار دارند به استثنای کسانی که در جاهلیت جامانده اند . این نکته را نیز فهم کن که فهم تاریخ قرآن است که عین تاریخ انسان است .

۸۹۳- آنکه به معنای قرآنی واژه تفکر و تعقل رسیده باشد هر چه می اندیشد قرآن است و گوئی ذهنش مشغول خواندن قرآن است به زبان مادریش . واین انسان فراتاریخی و ذاکر و الساعه ای و واقعی است نه روحی جامانده در تاریخ که جسدش در واقعیت به تسخیر اجنه و شیاطین آمده است .

۸۹۴- تاریخی که در اکنونیت واقعیت حیات خوانده می شود همان قرآن است . قرآن ، تاریخ الساعه است .

۸۹۵- آنچه که در قرآن کریم موسوم به دوزخ و درجات و درکات آنست تماماً در صورت تمدن مدرن جهان قابل مشاهده و گزارش است . و همچنین جنت و درجاتش که باطن نهان مخلصین است همانطور که لغت جنت دال بر نامرئی بودن و پنهان بودن هویت آنست یعنی جنی ّ و مخفی است زیرا روحانی است . این صورتی از حقیقت الساعه بودن قرآن است که جنت در طبیعت رخ می نماید و دوزخ هم در صنعت .

۸۹۶- بهشت و دوزخ مخلوق دو نوع نگرش و فهم و احساس و امیال و طبع بشر است . اگر انسان نمی بود بهشت و دوزخی هم نمی بود . و تاریخ عرصه ظهور بهشت و دوزخ است به مثابه ظهور باطن دو نوع انسان کافر و مؤمن . انسانی راضی به خلقت خدا و انسانی شاکی از خلقت او که صنعت را در مقابل طبیعت پدید آورده است . هرچند که دوزخ در طبیعت هم حضور دارد ولی در صنعت به تمام و کمال ظهور می کند و صنعت به مثابه استخراج دوزخ از بطن طبیعت است . همانطور که در قرآن میخوانیم که کافران به تبدیل آیات الهی می پردازند[2] که این همان تبدیل طبیعت به صنعت است .

---

[1] «لا یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ » الواقعه، ۷۹.

[2] «یُرِیدُونَ أَنْ یُبَدِّلُوا کَلامَ اللَّهِ ... »الفتح، ۱۵. و « لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ یَتَّخِذِ الشَّیْطانَ وَلِیًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبیناً» النساء، ۱۱۹. و «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ ما سَمِعَهُ فَإِنَّما إِثْمُهُ عَلَى الَّذینَ یُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ» البقره ، ۱۸۱.

۸۹۷- دوزخی در دوزخ به لحاظ نفسانی همانقدر خوش است که بهشتی در بهشت . زیرا دوزخ ظهور نفس انسان دوزخی است و بهشت هم ظهور نفس انسان بهشتی است و این دو قلمرو صدق ظاهر و باطن است . و این قانون را می توان در دوزخ و بهشت زمینی هم دید که درجه خفیفی از این دو وضعیت حضور دارد همانطور که یک انسان صنعت پرست در آغوش طبیعت دوامی نمی آورد و یک انسان طبیعت دوست در شهرهای صنعتی رنجور می شود . و این یک نشانه آشکار است که انسانهای کافر دل از زیستن در آغوش طبیعت بیزار و هراسانند همانطور که مؤمنان در شهرهای صنعتی رنج می برند . آن نفس ناری دارد و این نفس نوری . همانطور که کافر و مؤمن در کنار یکدیگر نمی توانند زندگی مشترکی داشته باشند و همدیگر را تحمل نمی کنند .

۸۹۸- تفاوت ذاتی دوزخ و بهشت یا کافر و مؤمن ، امر محبت است . انسان کافر شقی و سنگ دل و خشن است وانسان مؤمن اهل محبت و لطافت و انس است . کافر دیگران را برای خودش می خواهد و مؤمن خودش را برای دیگران . کافر نیز مشتاق محبت است ولی تاب محبت ندارد و در دوزخ به تدریج دلش نرمتر شده و محبت پذیر می گردد و می تواند دیگران را دوست بدارد و لذا دوزخ جاودانه نیست زیرا شقاوت امری کاذب و جعلی و عارضه است و آنچه جاودانه و ذاتی است محبت است که عالم هستی بر آن آفریده شده است همانطور که کفر یک مرض است و نه یک اصل . همانطور که مؤمن از اسمای الهی است و نه کافر . و حبیب یکی از اسمای الهی است و نه شقی . و لذا رحمت خدا همواره بر غضب او پیشی دارد . پس جاودانگی فقط با بهشت است که حاصل ایمان و معرفت و محبت و عمل مؤمنان است و دوزخ محصول کفر و شقاوت و جهل کافران است و لذا بی ریشه و موقتی می باشد . محی الدین ابن عربی نیز به درستی در آثارش به این امر اصرار دارد . چون دوزخ از عدم و عدم پرستی انسان است لذا خودش محکوم به عدم است همانطور که بهشت حاصل پرسش وجود جاوید حق است و لذا جاودان است . همانطور که صنعت و تمدن های تکنولوژیکی بشر بر روی زمین همواره عمری کوتاه داشته و بارها منقرض شده است و هرگز استمرار نیافته است ولی طبیعت در قلمرو زمان ابدی است .

۸۹۹- در یک کلام دوزخ وکفر و شقاوت و جنون و جنایت بشری حاصل ابتلایش به علیت و سبب و نسبتهای فیزیکی و مادی حیات و هستی خویشتن است ، ابتلای به تن خویش ، خانه خویش ، خانواده و نژاد خویش و زادگاه و فرهنگ و آداب و سنن خویشتن . اینست اساس ابتلای انسان به ظلمت تاریخ که منشأ همه مظالم است . این همان نژاد پرستی است در نقطه مقابلش انسان مؤمن و اهل محبت و معرفت است که انسانی از خود گذشته است .

۹۰۰- پس منطق کفر ، علیت و نسبتهای مادی است و بسترشد کفر هم تاریخ است و صفت کفر هم شقاوت است و جهانش ظلمانی و تاریک . در حالیکه منطق ایمان ، الساعه و بدعت است و بستر رشدش قلب است و صفتش محبت و جهانش روشن . و لذا مذهب کفر سراسر سنت و قدمت پرستی است ولی مذهب ایمان ، فطرت است . بنگرید که چگونه یکی از اتهامات عارفان و امامان و انبیای الهی از جانب پیروان مذهب تاریخی ، بدعت بوده است !

۹۰۱- « کافران در هر آنچه که می کنند کمترین تردیدی ندارند و خود را هدایت یافته می پندارند »[۱] قرآن - و لذا استبداد از ویژگی کافران است زیرا جز خود را محق نمی دانند و احتمال هیچ خطایی را هم در باورهای خود نمی دهند . در واقع کافران ، خود را خدا پنداشته اند ، خدای زمین و خدای خالق را در پشت آسمان می دانند .

۹۰۲- امام صادق ع می فرماید « علم بدأ (بدعت) اساس مذهب ماست و هر که این علم را درک نکند از ما نیست »[۲] امام زمان هم در ظهورش سراسر بدعت و خلاقیت بدیع است و لذا پیروان مذاهب تاریخی شقی ترین دشمنان اویند به خصوص شجره عربی اش[۳] .

---

[۱] « قالُوا إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ» البقره، ۱۱.

[۲] « مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً قَطُّ حَتَّى يُقِرَّ لَهُ بِالْبَدَاءِ » کلینی، الکافی، ج۸،ص ۱۶۵.

[۳] «لو ان بنی فاطمه عرفوه حرصوا علی ان یقتلوه بضعة بضعة» النعمانی، الغیبة، ص ۲۸۸.

۹۰۳- کافران دل به خاک دارند آنهم خاکی که به ارث رسیده است و لذا قلبشان سنگ و کهنه و مرده است و هیچ تازگی و بدعت در آن نیست و لذا تلاش می کنند که زندگی خود را مستمراً رنگ به رنگ و تجدید کنند و اینست راز تنوع پرستی کافران و تجدد طلبی مادیشان . و نیز حرص توسعه مالکیت مادی جهت توسعه ظرفیت وجودی خود . و اینست شی شدگی !

۹۰۴- اینست که کافران اسیر زنجیره تناسخ تاریخ هستند و از صفات و سرنوشت شوم آباء و اجداد خود رهایی ندارند در عین حال که از پدران خود نفرت دارند همانطور که فرزندانشان از خود آنان متنفرند . و لذا همه کافران معتقد به جبر سرنوشت هستند . « اهل دوزخ اهل جبرند »[1] رسول اکرم ص .

۹۰۵- وسعت و ظرفیت وجودی کافران به اندازه مایملک مادیشان است . ولی مؤمنان دلی وسیع و بی انتها دارند . « ای مؤمنان زمین خدا برای شما بسیار وسیع است»[2] .

۹۰۶- آخرالزمان فروپاشی شیء شدگی بشر است . بنگرید به قیامت فروپاشی حکومتهای خاور میانه و یا فروپاشی یکی از مستحکمترین دژهای جهان سرمایه داری و تکنولوژی مدرن یعنی ژاپن ، بواسطه یک زلزله زمینی و آسمانی و به آنی : الساعه !

۹۰۷- آنکه به گذشته و آباء و اجدادش می نازد بی تردید کافر است . انسان مستبد بی تردید کافر است . انسان نژاد پرست و زن ذلیل و بچه پرست بی تردید کافر است حتی اگر اهل نماز شب باشد . آنکه نان گذشته می خورد و عشق به آینده دارد ، کافر است یعنی مبتلای به خسران عصر است . مؤمن مقیم الساعه است زیرا خودش است . این فرقان و میزان را فهم کن تا اهل خسران نباشی .

۹۰۸- آخرالزمان فروپاشی انسانها و تمدنهای شیء شده است و این آخرین رحمت و لطف خدا در حق آنان است تا بخود آیند و باز گردند .

۹۰۹- تاریخ ، فاصله انسان از خداست باطناً و ظاهراً ، در دل و در بستر مکان و زمان . « صالح گفت ای قوم من روی به خدا کنید که بسیار نزدیک است و پاسخگو . گفتند یعنی از پیروی پدرانمان دست بکشیم و از خدای تو پیروی کنیم ... »[3] قرآن – تاریخ محصول خدائی است که بسیار دور است و این خدای کافران است . « کافران گویند که خدا در جائی بسیار دور است »[4] قرآن - یعنی راه رهائی و خروج از ظلمت تاریخ رویکرد به خدای مقیم دل خویشتن است که از رگ گردن به انسان نزدیکتر است یعنی خدای عارفان ، خدای وحدت وجود ! خدای حیّ و حاضر و السّاعه !

۹۱۰- هرکه راه از خود تا خویشتن خویش را طی نمود تاریخ را طی نموده است و از شجره رهیده است . و اینست صراط المستقیم !

۹۱۱- در فرهنگ تشیع نسبت مؤمن با امامش عین رابطه انسان با خدای قلبی خویشتن است[5] همانطور که به روایتی از امام دوازدهم آمده است که : هرگاه که شیعیانم مرا بخوانند خواهند یافت ! اجابت خواهند شد[6] !

---

[1] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَيْسَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ الْمُرْجِئَةُ وَ الْقَدَرِيَّةُ» ثواب الاعمال، ص ۲۱۲. و«َ إِنَّ أَرْوَاحَ الْقَدَرِيَّةِ يُعْرَضُونَ عَلَى النَّارِ غُدُوّاً وَ عَشِيّاً حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ فَإِذَا قَامَتِ السَّاعَةُ عُذِّبُوا مَعَ أَهْلِ النَّارِ بِأَلْوَانِ الْعَذَابِ فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا عَذَّبْتَنَا خَاصَّةً وَ تُعَذِّبُنَا عَامَّةً فَيَرُدُّ عَلَيْهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ. إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» همان.

[2] «قُلْ يا عِبادِ الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذينَ أَحْسَنُوا في هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةٌ إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ» الزمر، ۱۰.

[3] «وَ إِلى ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فيها فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَريبٌ مُجيبٌ * قالُوا يا صالِحُ قَدْ كُنْتَ فينا مَرْجُوًّا قَبْلَ هذا أَ تَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا وَ إِنَّنا لَفي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونا إِلَيْهِ مُريبٍ» هود، ۶۱-۶۲.

[4] «وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ» السبا، ۵۲-۵۳.

[5] « در یکی از توقیعات چنین می خوانیم: «َ وَ بَعْدُ فَقَدْ كُنَّا نَظَرْنَا مُنَاجَاتَك؛ ما بر مناجات تو نظر کردیم!» یعنی امام مناجات شیعیان را می شنود و اجابت می کند. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۶.

[6] « وقال: ما الذي تريد يا أبا الحسن؟قلت: الامام المحجوب عن العالم.قال: ما هو محجوب عنكم، ولكن حجبه سوء أعمالكم، قم إلي رحلک، وكن علي أُهبة من لقائه، إذا انحطّت الجوزاء، وأزهرت نجوم السماء، فها أنا لک بين الركن

پس می بینیم که امام زمان و مهدی موعود هم در حقیقت یک موجود تاریخی نیست که در گذشته زاده شده و در آینده ای ناکجا آباد به نجات آید بلکه هرآن حی و حاضر است برای مؤمنانش . پس امر نجات هم امری الساعه است .

۹۱۲- بنابر این شیعه بر دو نوع است : شیعه تاریخی و شیعه الساعه ! همانطور که کل مذهب بر دو نوع است مذهب و مذهب ضد مذهب . وشیعه ضد شیعه ! و اتفاقاً شیعه تاریخی طبق روایات شیعی ، در رأ س شقی ترین دشمنان امام زمان قرار دارند[1] . زیرا شیعه تنها مذهب الساعه بر روی زمین است زیرا امام الساعه دارد . و اصلاً امام به معنای انسان کامل یعنی انسانی الساعه و مقیم حال و خارج از قلمرو تاریخ . و اینست اصل معنای امام زمان ! یعنی کسی که زمان و تاریخ مرید اوست و نه او مرید تاریخ .

۹۱۳- امام زمانی که اسیر تاریخ و زمان است عین همان خدائی است که اسیر مکان و آسمان است و هردو غیر قابل دسترس . این خدای کافران و آن امام کافران است . همانطور که همه خداپرستان کافر و آسمانی هم یک ناجی موعود تاریخی دارند در همه مذاهب تاریخی و اینست راز آن حدیث نبوی که : آنکه امام زنده و حاضر ندارد کافر است حتی اگر مزّین به کل شریعت من باشد[2] !

۹۱۴- برخی به ما می گویند که « که شما هم با توسل به احادیث وآیات انسانهای تاریخی به اثبات ادعاهای خود می پردازی » ولی ما قبل از ذکر هر حدیث و آیه و انسان تاریخی ، ادعاهایمان را به عقل و حس و تجربه اثبات می کنیم و سپس به تاریخ هم رجوع می کنیم از برای کسانی که جز تاریخ و علوم منقول حجتی ندارند و از عقل بیگانه اند یعنی از برای هر فرد و گروهی به دلایل خودش دلیل می آوریم و این درسی است که از قرآن و رسولمان آموخته ایم[3] .

۹۱۵- انسان الساعه یعنی انسانی حی و حاضر و موجود . ولی انسان کافر انسانی است که بایستی باشد و هنوز نیست . او در تاریخ جامانده است و اینست معنای انسان عقب افتاده و ارتجاعی از نوع سنتی یا صنعتی !

۹۱۶- « مؤمن آئینه مؤمن است»[4] این حدیث راز کل ماجراست . مؤمن اگر مؤمن باشد امامش را در وجود برادر ایمانی اش می یابد و بالاخره دیدار می کند . مؤمن اگر مؤمن باشد به قول قرآن ، مؤمنان را برادران

والصفا.قال: فطابت نفسي وتيقّنت أنّ الله فضّلني، فلمّا حان الوقت جاءه واصطحبه إلي صاحب الامر (عليه السلام)، فسلّمت عليه بالامامة، فقال لي: يا أبا الحسن، قد كنّا نتوقّعک ليلاً ونهاراً، فما الذي أبطأ بک علينا؟قلت: يا سيّدي، لم أجد من يدلّني إلي الان.ثمّ قال لي: لم تجد أحداً يدلّک، ثمّ نكث بإصبعه في الارض، وقال: لا، ولكنّكم كثّرتم الاموال، وتجبّرتم علي ضعفاء المؤمنين، وقطعتم الرحم الذي بينكم، فأيّ عذر لكم الان؟فقلت: التوبة، التوبة، الاقالة، الاقالة. **ترجمه:** به نقل از علی بن مهزیار: فرستاده امام زمان(عج) فرمود: ای ابالحسن چه می خواهی؟ عرض کردم: آیا امام از عالم محجوب است؟ فرمود: او از شما محجوب نیست بلکه بدی اعمال شما او را از شما محجوب کرده است. ... چون به دیدار امام زمان (عج) رسیدم فرمود ای ابالحسن ما روز و شب منتظر تو بودیم چرا این قدر دیر نزد ما آمدي؟ عرض کردم: آقاي من! تاكنون كسي را نيافته بودم كه دليل و راهنماي من به سوي شما باشد.*فرمودند: آيا كسي را نيافتي كه تو را دلالت كند!!؟ بعد انگشت مبارك را به روي زمين كشيده، سپس فرمودند: نه! لكن شماها اموالتان را فزوني بخشيديد،*و بر ضعفاء مومنين سخت گرفتيد و بين خود قطع رحم كرديد اكنون چه عذري داريد؟ گفتم: توبه، توبه، عذر مي‌خواهم. ببخشيد، ناديده بگيريد» المهدی المنتظر، ج۲، ص ۱۷۹.

[1] «فيخرج منها ستة عشر الفاً من البترية شاكين فی السلاح قراء القرآن فقهاء فی الدين قد قرحوا جباههم و سمروا ساماتهم و عمهم النفاق و كلهم يقولون يابن فاطمه ارجع لا حاجة لنا فيک» معجم احاديث الامام المهدی، ج۴، ص ۴۷۸و « فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقَهَاءَ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ» كلينی، الكافی،ج۸،ص۳۰۷. و «عن يحيى الحلبي، عن المفضل بن عمر، قال سمعت أبا عبد الله (ع) يقول لو قام قائمنا بدأ بكذابي الشيعة فقتلهم»محمد بن عمر كشی، رجال الكشی،ص ۲۹۹. و«لو ان بنی فاطمه عرفوه حرصوا علی ان يقتلوه بضعة بضعة» النعمانی، الغيبة، ص ۲۸۸.

[2] «كل من دان الله عز و جل بعبادة يجهد فيها نفسه و لا امام له من الله فعمله غير مقبول و هو ضالّ متحيّر». كلينی، الكافی، ج۱، ص ۱۸۳. و «عن النبی (ص) من مات و ليس فی عنقه بيعة امامٍ مات ميتة جاهلية». شيخ مفيد، الفصول المختارة، ص ۲۴۵. و«من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عز و جل ظاهر عادل اصبح ضالّا تائها و ان مات علی هذه الحالة مات ميتة كفر و نفاق». كلينی، الكافی، ج۱، ص ۱۸۳.

[3] «ادْعُ إِلى سَبيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدينَ» النحل، ۱۲۵.

[4] «المومن مرآت المومن» غزالی، احياء علوم الدين، ج۵، ص ۱۸۳.

حقیقی خود می یابد[1] و نه فرزندان پدرش را . مؤمنان حقیقی طبق آئین غدیر از یکدیگر ارث می برند در دنیا و آخرت . اینست راز خروج از تاریخ و پیروی از سنت پدران . زیرا « سنت پدران » که مذهب کافران است همان پرستش پسران است . اینست بستر گذشته پرستی و آینده پرستی و خسران تاریخی ! این نکته را نیک فهم کن و بدان عمل کن ! اینست دین محمد ص و مکتب علی ع و عرفان غدیر خم درب ورود به الساعه و امامت ابراهیمی !

۹۱۷- انسان الساعه انسانی محشور با انبیاء و اولیاء و عرفا و شهداء و صدیقین است و اینست تمدن الساعه و توحیدی ! اینست تمدنی که غالب است بر تاریخ ! « آنانکه دین را برای خدا خالص کرده و تنها شده اند با انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین همنشین هستند و اینانند خوب رفیقانی ! »[2] قرآن –

۹۱۸- ولی اهل تکاثر اهل مقابرند به قول قرآن[3] . یعنی با مردگان محشورند زیرا مقیم در گذشته اند و اهل تکاثر اهل حساب و ریاضیات و علیت هستند در نقطه مقابل وحدت وجود . اینان مردگانند مپندار که زندگانند ولی راه می روند و روزی می برند .

۹۱۹- می گویند « فلسفه تاریخ تو بس تلخ و کشنده است » - مگر تاریخی که می خوانید غیرازاین است اینهم فلسفه همان تاریخ است تاریخی که جزجهل و جنون و جرم و جنایت و جفا را به ثبت نمی رساند و به ارث نمی کشاند . فقط شرارت است که به ارث می رسد . خیر امری خلاق و بدیع است و خودی و الساعه و الهی !

۹۲۰- فرق قلم تاریخی و قلم الساعه نیز چنین است و لذا این رساله جامع جمیع همه معارف بنیادین گذشته بنده است که در اینجا عریانتر و زلالتر و ساده تر گشته به علاوه صدها مکاشفه کاملاً بدیع و نو که در تاریخ قلم بنده سابقه ندارد و لذا بدعت است به معنای الحاد از منظر مذاهب تاریخی !

۹۲۱- اینست که همه خاسرین عصر با خشم تمام از ما می پرسند که « مرجع و سند تاریخی تو چیست ...» و ما می گوییم همان چیزی که از آن تهی هستید یعنی عقل و معرفت و قلب و ایمان و عشق ! آنچه که ما می گوئیم در تاریخ نیست بلکه هم اکنون است و شما هم در اکنون نیستید . پس انشاالله در آینده این حقایق را باور می کنید یعنی آنگاه که دیگر مشکلی از شما را حل نخواهد کرد .

۹۲۲- آنکه از نژاد گسست به نزاد پیوست . آنکه از تاریخ رهید به اکنون رسید . آنکه از غیر دل برید خدا را دید و وجود یافت . اینست فلسفه تاریخ !

۹۲۳- تاریخ زندان عدم است از برای کسی که وجود خود را باور نکرد و تحویل نگرفت . آخرالزمان بمباران و فروپاشی این زندان است ! یعنی خیانت همه اشیایی که در آنها پناه گرفته ای : خیانت اعضای خانواده و نژاد و یاران و اربابان و مایملک و علوم و فنون و پیشرفتها و عناوین و افتخارات و ... و هر آنچه که از راه تاریخ رسیده است . و اینست نجات ! نجاتی به اراده امام زمان !

۹۲۴- در فلسفه غربی فقط دو تا فلسفه تاریخ پدید آمده است که یکی از آن هگل است که فلسفه اشرافیت تاریخ است که نهایتاً به اصالت شاهان و اشراف منتهی می شوند و دیگر که در نبرد با این فلسفه پدید آمده است فلسفه تاریخ مارکس است که فلسفه بردگی و بردگان تاریخ است که نهایتاً به پیروزی و اصالت بردگان می انجامد. این هردو فلسفه ظلمت تاریخ و فلسفه شی شدگی انسان است به اصالت و شرافت شیء شدگی که دو روی دارد : مالک و مملوک ! و عجبا که این دو فیلسوف با اینکه به این معنا و راز از خود بیگانگی و شی شدگی انسان پی بردند ولی در خارج از اشیاء راهی برای رهایی نیافتند زیرا تاریخ زنده و فردی حافظه افراد بشری را مطلقاً به حساب نیاوردند تا ببینند که تاریخ برده داران و بردگان مخلوق این تاریخ نهان در اذهان بشر است و انسانها برده این تاریخ درونی خویشند و لذا در نیافتند که این بردگان هستند که

---

[1] «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ » الحجرات، ۱۰.
[2] «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفيقاً» النساء، ۶۹.
[3] « أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ *حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ» التكاثر، ۱-۲.

در جستجوی ارباب و مالک خویشند . و لذا حق ظلم را در نیافتند زیرا نفهمیدند که ظلم درنفس بشر است و نه در بیرون از او و لذا باور نکردند که ظلم پذیر ظالم تر از ستم گر است . پس تاریخ ظلم را به کلی وارونه فهمیدند و لذا مارکس مدینه فاضله اش را احیای کمون اولیه سرآغاز تاریخ یافت و لذا به ارتجاعی ترین فلسفه ها رسید .

۹۲۵- آنکه بایستی براستی محاکمه شود ستم بر است نه ستمگر ! زیرا ستم بر هیچ دلیلی بر ستم بری خود ندارد در حالیکه ستمگر دلیلی آشکار دارد و آن قدرت است . « مؤاخذه مظلوم در قیامت بسیار سخت تر از محاکمه ظالم است » علی ع –

۹۲۶- تجربه هفتاد ساله حکومت پرولتاریا (کارگران صنعتی) در شوروی نشان داد که به راستی مظلومان ظالمتر از ظالمان هستند یعنی بردگان ظالمتر از اربابان خویشند اگر به حکومت برسند . این بود که مردم شوروی از ظلم مظلومان پناه بردند به ظلم ظالمان . یعنی از کمونیزم پناه بردند به امپریالیزم ! این نکته را نیز فهم کن تا نه ظالم باشی نه مظلوم .

۹۲۷- اگر کسی ظلم نپذیرد چه کس ظلم تواند کرد ؟اگر کسی خود را نفروشد چه کسی انسانها را خواهد خرید ؟ پس اساس ظلم نه ظالم که مظلوم است . پس نبرد با ظالمان حماقتی آشکار و ظلمی مضاعف است جهت به حکومت رسانیدن ظالمتران که در لباس مظلومیت خود اشک تمساح می ریزند و خدا را متهم به ظلم می کنند . « ظلم نمی کنید الا به خویشتن »[1]. قرآن – پس هیچ کس بر دیگران ظلم نتواند کرد ! این نکته را نیز فهم و باور کن تا بازیچه مظلومان نشوی که ظالمانی به مراتب حقه بازترند و بیرحم تر !

۹۲۸- این بدیهی و آشکار است که آدم ضعیف تر جهت رسیدن به موقعیت آدم قوی تر و ظالم تر است که خود فروشی می کند و ظلم را می پذیرد تا او هم به موقعیت ظلم برسد . پس ستم بری به قصد ستم گری است . و آدمی در درجه اول به قصد اینکه بتواند بر خانواده و نژادش فرمان براند و آنرا تحت قدرت مطلقه خود آورد میل به ستم بری پیدا می کند . و جالب اینکه کسی که به قدرت ستم رسید می بیند که دیگر خانه و خانواده ای ندارد که بخواهد بر آن فرمان براند او فقط خودش را فروخته است بدون آنکه بتواند خانواده اش را بخرد . اینست مذهب و سنت پدران و فلسفه تاریخ !

۹۲۹- در یک کلام انسان تاریخ زده و ظالم کسی است که خود را مخلوق والدینش می داند نه مخلوق خدا . مخلوق نژاد می داند نه مخلوق نژاد . و لذا خود را نژادی می خواهد نه نژادی . در این نکته بسیار تأمل کن تا بدانی چرا در زندان و خفقان و ظلمت نژادت جان می کنی و از آن رهایی نداری . چون مخلوق خدانیستی معلول نژادی و اینسان معلولی و علیل !

۹۳۰- تاریخ بیمارستان وجدان بشر است زیرا قلمرو ابتلای بشر به بی مهری است چرا که بیماری همان بی مهری وجود است یعنی دور شدن وجود از مهر و رحمت خداوند . و اتفاقاً آدمی در حال بیماری بیش از هر زمانی بی مهری خانواده و نژادش را در می یابد هرچند که اصلاً بیماری حاصل بی مهری نژاد است زیرا نژاد نسبت به خویش بی مهر است . و مگر نه اینکه بیمارستان همان بی مهرستان است و با اینحال بهتر از خانه و خانواده است زیرا انسان از غیر توقع مهر ندارد و بی مهری غیر قابل تحمل تر از بی مهری خویش است . و بی مهری بدتر از آن نیست که انسان به خدایش پشت کند که کانون مهر است و بدتر از آن اینکه انسان به خودش پشت کند و خود را انکار نماید و خود را بفروشد .

۹۳۱- بی مهری نژاد است که انسان را بیمار می کند . اینهم فلسفه بیماری به عنوان وجهی از فلسفه تاریخ تمدن بشری ! این نکته را نیز دریاب تا طبیب خویش باشی یعنی حبیب خویش !

۹۳۲- اگر انسان حیوان بیمار است بدین دلیل است که حیوانی تاریخی و دچار خسران عصر است یعنی نژاد پرست است .

[1] «وَ ما ظَلَمُونا وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» البقره، ۵۷.

۹۳۳- و بیهوده نبوده که بسیاری از پیامبران بزرگ یتیم بوده اند و لذا قدرت تاریخ و شجره و نژاد در آنان ضعیف تر بوده است و آسانتر قادر به خروج از تاریخ شدند و با اینحال عمده عمرشان را با بقایای نژاد خود در نبرد بودند چون ابراهیم و موسی و عیسی و محمد .

۹۳۴- و علی ع به این دلیل علی شد که نژاد و خانوده اش را از ذات خود بر انداخت . که یک فقره از این نژاد بر اندازیش آن بود که حاصل دسترنج خود را خانه نمی برد و در امرار معیشت عیال و فرزندانش آخرین نفر محسوب می شدند که این اساس عدالت می باشد . یگانگی خویش و غیر : وحدت وجود : توحید!

۹۳۵- روحی که تن خویش را به غیر وامی نهد تا در تسخیر غیر در آید و خود به تسخیر دیگران بپردازد کمال بی مهری را به خویشتن روا داشته است و اینست راز بیماری !

۹۳۶- تاریخ بشر ، تاریخ بی مهری و بیماری اوست در اسارت غیر ! فرار از خویشتن عین بی مهری و ظلم به خویشتن است که اساس بیماریها است که انواع گوناگون دارد : شی شدگی ، جن زدگی ، شیطان زدگی و مردم زدگی . که هریک از این خود بیگانگی ها زمینه امراض خاصی است . امراض جسمی ، امراض عصبی ، امراض روانی و امراض عاطفی !

۹۳۷- این واضح است که خود پرستی غریزی و ژنتیکی و نژادی است که به سرعت منجر به خود – بدی و خود بیگانگی و خود فراموشی می شود . یعنی خود برتر بینی که منجر به خود پست تربینی می شود و گریز از خویشتن ! در اینجاست که حقیقت معنای تواضع و قرار گرفتن در وضع وجودی خویشتن که عین عدالت است درک می شود . یعنی خود شدن نه برتر از خود یا پست تر از خود شدن ! و این مستلزم خود شناسی است .

۹۳۸- باید دانست که از خود گذشتن و ایثار پس از خود شناسی و استقرار در خویشتن و خود شدن و عادل شدن است که ممکن می شود که همان مقام عشق است که برتر از عدالت می باشد و حاصل عدالت است .

۹۳۹- بسیاری از خود بیگانگی و خود فراموشی و کفر نسبت به خویشتن را از خود گذشتگی و ایثار و عشق می پندارند و این عین جهل مرکب و خود فریبی است و این عشق کافرانه است که عین ظلم و فسق است .

۹۴۰- انسان به میزانی که آگاهانه و عارفانه و برای رضای خدا از خود می گذرد ، به حق خود در ذات خویشتن می رسد یعنی به خدای خود در ذاتش ملحق می شود . و به میزانی که خود را می پرستد و حقوق دیگران را فدای خود می کند از چشم خود می افتد و از خود می گریزد و گم می شود و اینست ضلالت و گمشدگی در تاریخ و محروم شدن از وجود الساعه خویشتن !

۹۴۱- به خود رسیدن و خود شدن و انسان و اشرف مخلوقات و خلیفه خداشدن همان به خدا رسیدن در خویشتن است که این همان خلقت انسانی بشر است و کمال وجودش . ولی خداوند که مظهر مهر و عشق و ایثار است کسی را به خود راه می دهد که تابع اخلاق الله باشد یعنی عاشقانه و ایثارگرانه و عارفانه می توان به خود رسید و هستی الهی و جاودانه یافت که همان مقام الساعه است و لقاءالله و خلیفة الله . و آنکه به قلمرو الساعه و اکنونیت نرسیده وجود الهی نیافته است و هنوز در تاریخ جامانده است و به معنای حقیقی کلمه عقب مانده است و اینست معنای خسران عصر که همان خسران وجود است . وچنین آدمی برای جبران این خسران دست به ظلم و تجاوز می زند و مستکبر می شود و اینست دوزخ !

۹۴۲- در اینجا یک مسئله مهم هستی شناسانه قابل طرح است و آن اینکه آیا سایر موجودات غیر انسانی که در قلمرو خلقت جلوتر و عقب تر از انسان پدید آمده اند به لحاظ وجودی در مقام الساعه هستند و یا در قلمرو تاریخ قرار دارند ؟

۹۴۳- خداوند در قرآن کریم بـه لحـاظ وجودی اکثر بشریت را از مقام انسـانیش کمتـر دانسـته و هـم طـراز حیوانات و گاه نباتات و حتی جمادات می خواند[1] . یعنی به صورت انسان ولی بـه سیرت هنـوز انسان نشده اند و در بین راه خلقت جامانده اند و به حال و مقام الهی خود یعنی الساعه نرسیده اند و لذا نسبت بـه خداونـد و آیات الهی کور و کر و جاهلند : و اینان حیواناتند و بلکه در راه گمشده اند[2] ! یعنی در راه رسیدن بـه خـود گم شده اند و به خود نرسیده اند .

۹۴۴- می دانیم کـه طبق معـارف قرآنـی ، جهـان هستی بـه قصد خلـق انسـان آفریده شده است[3] و لـذا همـه موجودات عالم دارای ذاتی انسانی هستند و اینست کـه بـه قول قرآن مسخر وجود آدم هستند[4] و بـه سوی انسان در حرکت می باشند و لذا کل کائنات از عالم ذرات تا کرات و نبات و حیات گذرگاههای حرکت و رشد و رسیدن انسان به مقام انسانیت و خلافت است و راه سیر از عدم تا وجود است . ولی بسیاری از آدمها در این راه و میانـه راه جـا مانـده و دل خـوش داشـته انـد و اینست راز تاریخیت و زمانیت و نسیان دهر و خسران عصر . یعنی به پایان تاریخ و آخرالزمان نرسیده اند یعنی کامل نشده اند و لذا دچار قحطی وجودنـد و حـرص و جنون و جهانخواری تا بتوانند این عقب ماندگی را به طور کاذبی جبران کنند و نمی تواننـد و لـذا ظـالم مـی شوند که این ظلم حاصل گم شدن در راه است و در ظلمت !

۹۴۵- کائنات یعنی قلمرو مکان و زمان همان عرصه تاریخ و شدن انسان است و انسانی که به خود رسید و خلقتش کامل شد سیما و هویت آخرالزمانی و کمال کائنات را هم در می یابد و جهان هستی را عرصه السـاعه و حضور خداوند می بیند یعنی آنکه از مکان و زمان خارج شد کائنات را هم کامل می بیند . پس واقعـه آخـر الزمان و قیامت یک واقعه تاریخی در زمان نیست و لذا بارها در قرآن می خوانیم که قیامت هر آن و السـاعه است و جایگاه تاریخی و زمانی ندارد و واقعه ای عرفانی است نـه زمانی[5] .

۹۴۶- کائنات دنبالچه و عقبه انسان است و لذا سراسر انسانی است و بـه دنبـال انسـان مـی آیـد و اینسـت کـه انسان کامل را قطب عالم امکان می خوانند که به قول قرآن متمرکز در وجود امام مبین است و تحت فرمان اوست[6] .

۹۴۷- پس انسان دو نوع است یکی آنکـه تکلیفش را کائنـات و تـاریخ تعیین مـی کنـد و دیگـری آنکـه تکلیـف تاریخ و کائنات را معین می کند .

۹۴۸- یعنی جهان هستی مستقل از انسان موجودیتی ندارد . کل کائنات در ظاهر و باطنش بـه مثابـه گذشـته و تاریخ انسان است و اینست که انسان حتی بدون گردش افلاک قادر به درک و سنجش زمان نیست . و انسـان حق ندارد گذشته اش را بپرستد بلکه بایستی گذشته اش را به یاد آورد بشناسد که اینست ذکر !

۹۴۹- تاریخ عمر فردی هر کسی فقط آخرین برگ از کتـاب تـاریخ وجود و خلقت اوست کـه از طریـق ایـن آخرین ورق بایستی به عقب بـازگردد و تـا بـه صفحه اول کتـاب وجودش را بـه یـاد آورد و بخوانـد « و اینـک خود کتاب وجودت را بخوان که خود برای خواندنش کفایت می کنی »[7]. قرآن -

---

[1] « وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ» الاعراف، ۱۷۹. «وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» المنافقون، ۴. و«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ لَما يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ »البقره ۷۴. و«قُلْ كُونُوا حِجارَةً أَوْ حَديداً» الاسراء، ۵۰.و « وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُون» الاعراف، ۱۸۷.

[2] « وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ» الاعراف، ۱۷۹.

[3] « لولاک لما خلقت الافلاک » المسعودی، محمد فاضل، الاسرار الفاطمیة، ص ۲۳۱.

[4] « أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ» لقمان ، ۲۰.

[5] « يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّي لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتيكُمْ إِلاَّ بَغْتَةً»الاعراف، ۱۸۷. و« وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما أَمْرُ السَّاعَةِ إِلاَّ كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ»النحل، ۷۷.

[6] « و کل شیئ احصیناه فی امام مبین» یس، ۱۲

[7] «اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا» الاسراء ۱۴.

۹۵۰- جهان هستی تجلی و صورت ربوبیت پروردگار نسبت به انسان است . و انسانی که به کمال و الساعه رسید این تجلی را در می یابد و می بیند مریدی او را به آدمی . و اینست که امکان ندارد که عاشق بر خدایش نگردد .

۹۵۱- جهان هستی چشم خدا و دست خدا ست در کار خلقت انسان . و آن که انسان شد این دست و چشم حق را در جهان به نظاره می نشیند و جهان را به مثابه ظهور و حضور حق می یابد .

۹۵۲- هر کسی واقعیت این جهان را به گونه خودش می فهمد و اساس ادراکش دل اوست یعنی هر طور که دلش بخواهد می فهمد . همانطور که یک مقاله و رساله واحدی به تعداد انسانهایی که آنرا می خوانند معنا و استنباط دارد که بسته به مقام و موقعیت هریک در جهان خلقت دارد که مثلاً آیا در مرحله جمادی یا نباتی و یا حیوانی باشند و یا در مرتبه انسانی . و نیز درجات و مراتبی که در هریک از این مراحل وجود دارد که برخاسته از وضع قلبی هر انسانی است یعنی دل بخواهی است . دل آدمی دلیل اوست همانطور که دلیل و استدلال هم از مصدر « دل » است . یعنی نظام فکری و عقلانی هرکسی براساس مقام قلبی او تنظیم و تدبیر می کند . و اینست که در قرآن کریم همه صفات و مقامات آدمی به قلبش منسوب می شود اعم از کفر وشرک و نفاق تا ایمان و اخلاص و توحید یا علم و جهل و ظلم و عدل و محبت و فقه و حکمت و ضلالت و غیره. همانطور که وقتی با فردی درباره عملی یا ایده ای مصرانه سئوال می کنیم دست آخر می گوید « دلم می خواهد » و این حرف آخر و درست و صادقانه است . یعنی دلش می خواهد که اینطور فکر و باور و عملی دارد . و این عین اختیار است درعین جبر . این توحید جبر و اختیار است : اراده نمی کنید الا با اراده خدا[1] – قرآن-

۹۵۳- این احساسات آدمی هستند که اندیشه و اراده عملی اش را تدوین و تبیین و سامان دهی می کنند. و اینکه احساسات هرکسی از چه جنس و مرتبه وجودی باشد : روحانی ، حیوانی ، نباتی یا جمادی و سلسله مراتب هریک از این مراحل خلقت . هرچند که در آن واحد همه این احساسات و امیال حتی در انسان کامل هم حضور دارند زیرا وجود آدمی در عالم خاک بر پایه همه این سلسله مراتب هستی استوار است و انسان هم وجود جمادی دارد هم نباتی و حیوانی وهم روحانی . و مقام انسانی هر کس به این است که کل اراده وجودش تحت فرمان کدامیک از این وجوه وجود باشد که انسان کامل تحت فرمان روح و هو می باشد .

۹۵۴- فقط انسان هوئی است که به کلی از سیطره زمان و مکان و ماده و تاریخ خارج است. و حتی بر روح فرمان می راند . اوحتی از قلمرو مخلوقیت هم فرارفته است و این مقام صوفی حق است که « صوفی مخلوق نیست»[2]. یعنی معلول نیست بلکه علت است . علّی است .

۹۵۵- انسان خواستن است نه توانستن ! و لذا انسان به واسطه توانایی خود مؤاخذه ومحاسبه نمی شود بلکه به واسطه خواستن و نخواستن های خویش مورد قضاوت حق قرار می گیرد : خداوند نظر به ظواهر اعمال شما ندارد بلکه بر قلوب شما نظر می کند[3] . حدیث قدسی –

۹۵۶- یعنی اینکه انسان هر چه بخواهد خدا هم همان را برایش ممکن و مقدور و مفعول می کند . و لذا مسئول آن چیزهایی است که از وی صادر و به فعل در می آید . یعنی انسان در اراده و دلش مختار است و در فعلش هم مفعول و مجبور است زیرا معلول اراده اوست . پس مسئول است .

۹۵۷- انسان ادعای خویشتن است یعنی دعای خویشتن ! این همان اجابت دعاست از جانب خدا . و این دعاها و ادعاها و اراده ها آن امور قلبی و کلان هستند درباره کلیت معنا و ماهیت حیات و هستی ای که انسان برای خودش می خواهد و دوست می دارد . « اراده نمی کنید الا اینکه خدا اراده می کند »[4] یعنی خدا مرید اراده بنده اش می باشد .

---

[1] «وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمينَ » التكوير، ۲۹.
[2] « الصوفی غیر مخلوق» کشف المحجوب، ص ۱۳۹؛ چهل مجلس، ص ۱۳۴، فرهنگ ماثورات متون عرفانی، ص ۳۰۱.
[3] «إنّ الله لا ينظر إلى صوركم و لكن ينظر إلى قلوبكم و إلى أعمالكم» فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ج۶، ص ۱۰۸.
[4] «وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمينَ » التكوير، ۲۹.

۹۵۸- و خواهش ها و اراده ها و محبوبهای قلبی هرکسی بر خاسته از معرفت او درباره کیفیات و درجات حیات و هستی او و ممکنات آنست . و خداوند کسانی را بیشتر دوست می دارد که ادعاها و دعاهای برتر و عالیتر و خدائی تری داشته باشند و نهایتاً اینکه کمتر از خود خدا را نخواهند . پس این خواسته های بشر بسته به معرفت او درباره امکانات وجودی اوست . وقتی انسان به یقین بداند که می تواند هر ناممکنی را از خدا بخواهد که نا ممکن ترین چیزها خود خداست مسلماً چیزها و سرنوشت های حقیر را نمی خواهد و عزت و تعالی اراده می یابد و بلکه الوهیت اراده که همان خدا خواهی است .

۹۵۹- و فقط انسان خدا خواه است که از اسارت زمان و تاریخ و دهر رها می شود یعنی از مخلوقیت فرا می رود و دوست خدا می شود .

۹۶۰- و همه انسانها فطرتاً روح ازلی را درک کرده اند که همان اراده خدا در انسان است پس خدا خواهی یک اراده روحانی و فطری هر انسانی است که البته بسیار اندکند که این اراده را در خود اراده می کنند . و انسان آزاد است که هرچه که می خواهد بخواهد زیرا در انسان حیوانیت و شیطنت هم بعنوان اراده حضوردارد .

۹۶۱- صورت انسانی این امکان را به او می دهد که هرچه که بخواهد همان باشد زیرا صورت انسان از صورت خداست . بنابر این انسان می تواند سیرتش را هم خدایی بخواهد و یا حیوانی و شیطانی و امثالهم . « هر چیزی بر صورتش عمل می کند »[1] قرآن – و انسان چون صورتی الهی دارد پس امکانی لا متناهی و اختیاری بی انتها دارد چون خدا .

۹۶۲- یعنی صورت هر چیزی همان جمال اراده و ذات آن چیز است . پس جهان هستی که جهان صور است عرصه ظهور مطلق اراده حق است در در جات . و عجبا که این اراده محول شده است به صاحبان صورتها . و اینست معنای رحمان و رحیم که در انسان به تمام و کمال است و اینست ارحم الراحمینی او نسبت به انسان و کسی که جزخدا نخواهد .

۹۶۳- همه صور عالم از صورت انسان و زیر مجموعه این صورت است . و اینست که عارفان همه حقایق و معارف ازلی و ابدی جهان هستی را در مقام شهود به صور انسانی می یابند و مثل صورت حق ، صورت عشق ، صورت عدل ، صورت رحمت ، صورت غضب ، صورت ایمان ، صورت علم ، صورت یقین ، صورت عصمت ، صورت علویت ، صورت کرامت ، صورت صمدیت و . .. و صورت احدیت و توحید ! و بلکه همه موجودات جمادی و نباتی و حیوانی را هم به صورت انسانی می بینند و نیز صورت ملائک و شیاطین را . همانطور که در قران کریم آمده است که چون فرشته ای به انسان نزدیک شود در صورت بشری است[2] . همانطور که خداوند را در جمال انسانی دیدار می کنند . همانطور که محمد مصطفی در معراجش بزرگترین تجلی حق را به صورت علی ع دیدار نمود[3] و این درجه از شهود انسانی در عالم وجود حاصل به خود رسیدن انسان است یعنی رسیدن به « واقعه » و الساعه و حضور و وجود . یعنی انسان و انسانیت بشر مبرا و منزه و فرای تاریخ و زمان و مکان است زیرا ازلی و ابدی است و جهانی است . یعنی جمال انسان ، امام زمان و مکان و تاریخ و کائنات است و کل کائنات بر این جمال در سجودند و لذا از این جمال نقش می یابند و بدینگونه ابدی می شوند . و اصلاً کل کائنات از جمال خدا آغاز به پیدایش نمود چون خداوند حجاب از رخ گشود عدم آمد به وجود . و آیه مذکور به لحاظی مربوط به این حقیقت است که هر چیزی بر صورتش عمل می کند[4] ! و این مکتب و مذهب اصالت جمال است که همان اصالت عشق است . یعنی جهان هستی ، برداشت عدم ازجمال وجود (خداوند) است .یعنی جهان هستی بازتاب جمال حق است . و کل تاریخ ، مجال فهم این واقعه است . پس هرکه این واقعه را فهم نمود از تاریخ خروج نمود . و فهم این واقعه فهمی

---

[1] «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدى سَبيلاً» الاسراء، ۸۴.

[2] «وَ ما مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدى إِلاَّ أَنْ قالُوا أَ بَعَثَ اللَّهُ بَشَراً رَسُولاً*قُلْ لَوْ كانَ فِي الْأَرْضِ مَلائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَكاً رَسُولاً» الاسراء، ۹۴-۹۵.

[3] «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ سُئِلَ بِأَيِّ لُغَةٍ خَاطَبَكَ رَبُّكَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ قَالَ خَاطَبَنِي بِلُغَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَأَلْهَمَنِي أَنْ قُلْتُ يَا رَبِّ أَنْتَ خَاطَبْتَنِي أَمْ عَلِيٌّ قَالَ يَا أَحْمَدُ أَنَا شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ لَا أُقَاسُ بِالنَّاسِ وَ لَا أُوصَفُ بِالشُّبُهَاتِ بِالْأَشْيَاءِ خَلَقْتُكَ مِنْ نُورِي وَ خَلَقْتُ عَلِيّاً مِنْ نُورِكَ فَاطَّلَعْتُ عَلَى سَرَائِرِ قَلْبِكَ فَلَمْ أَجِدْ إِلَى قَلْبِكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَخَاطَبْتُكَ بِلِسَانِهِ كَيْمَا تَطْمَئِنَّ قَلْبُكَ » مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۱۲.

[4] «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدى سَبيلاً» الاسراء، ۸۴.

شهودی است . و بنده مأمورم که هرچه سریعتر این فهم را به جهانیان رسانیده تا طومار تاریخ بسته شود و انسان به خانه وجودش رسیده و با خود دیدار کند یعنی با خدایش !

۹۶۴- هر گاه انسان ، خداوند را در جمال خویشتن در آئینه باور کرد تاریخش به آخر رسیده است و خسران و جنون و جهنمش به پایان است و این آخرالزمان است و الساعه !

۹۶۵- لحظاتی نگاه بر جمال خود در آئینه به باور جمال الهی ، از هزاران توبه و عرفان و اصلاح عمل ، پاک کننده تر و رحمت بخش تر و بیدار کننده تر است و برترین نوع عبادت و تقوا و مکاشفه عرفانی است این نکته را نیز در واپسین سطور این کتاب به عنوان برترین هدیه و لطف الهی دریاب تا به ناگاه هرچه جن و شیطان و مرض و جنون و شقاوت و نفرت و کفر از اعماق وجودت رخت بر بندد . هرچند که در آغاز زشتی ولی بزودی زیبا خواهی شد و شیدا . باور کن تا رستگار شوی تصدیق نما تا خود آ شوی ! از خسران تاریخ جدا شوی ! این کرامت ارحم الراحمین است پس به خودت رحم کن و دریاب ! و بدان و به یاد داشته باش که هرکس بر جمالش عمل می کند پس جمال الهی هم الهی عمل می کند ! اینست صلوة کبیر و کریم آخر الزمان ! این راز را به مثابه سرالاسرار خلقت و دین و اسلام و امامت ، دریاب و در آن تا ابد بمان تا از معدوم شدگان این دوران نباشی ! رخ را دریاب تا از تارخ بر جهی ! اینست نجات آخر الزمان !

۹۶۶- فلسفه تاریخ تمدن بشری ، سراسر فلسفه خود فروشی های جمال بشر است و این امر درباره زنان هزار چندان واضح تر و شدید تر است و اینست راز خسران عصر ! « خود را مفروشید که کافر می شوید» « از بابت آنچه که از خود می فروشید هیچ جبرانی نخواهید یافت »[1] علی ع – و تا آدمی قدر و حق رخ خود را نداند از خود فروشی گریزی ندارد مخصوصاً زن که جمال باطن مرد است .

۹۶۷- فلسفه تاریخ هر فردی مصور است در جمالش از بدو تولد تا دم مرگ ! و چه بسا که آدمی به صورت دیو و ددّ از دنیا می رود و نیز آنکه باجمال قدسی حق ، خاک را ترک می کند . و آنانکه در قیامت کبرا در مشاهده رخ الله ، خودشان را با صورت در آتش دوزخ می افکنند[2] . یعنی خود را از هستی ساقط می کنند و لایق وجود نمی دانند . به آتش می روند تا صورت دد و دیوشان بسوزد و رخ الهی شان آشکار شود .

۹۶۸- «هر کسی بر جمالش عمل می کند »[3] معنای دیگر این آیه حیرت آور و چند بعدی اینست که اعمال هرکسی بر جمالش اثر می کند و لذا اعمال زشت ، جمالش را زشت می کند و اعمال حیوانی او را ددّ جمال می سازد و اعمال الهی هم او را منور و قدسی جمال می سازد و اعمال تاریخی وی را پیر و کهنه می سازد و اعمال فوق تاریخی هم جمالش را جاودانه می نماید .

۹۶۹- همانطور که قرآن چهار وجه دارد (ظاهر و باطن و حد و مطلع)[4] هر انسانی که تجسمی از تاریخ است و نیز کل تاریخ تمدن بشری هم دارای این چهار وجه است زیرا که قرآن تماماً ذکر تاریخ است .

۹۷۰- ظاهر هر انسانی اعمال و جمال اوست . باطنش هم اندیشه و احساسات اوست و حدش سر نوشت اوست و مطلعش همان طلوع وجودش می باشد که در اکثر آدمیان پس از مرگ در میا ن مردم رخ می دهد و در اولیای الهی در همان حیات دنیا آشکار شده و البته پس از مرگ جاودانه می شود .

۹۷۱- ظاهر تاریخ تمدن بشر همان حوادث بزرگ تاریخ است . باطنش رویارویی نبوت و شیطنت است و حدش هم فروپاشی آخر الزمان است و مطلعش در ظهور امام زمان رخ می نماید .

۹۷۲- خداوند نیز دارای این چهار وجه میباشد که ظاهرش کل جهان هستی است و باطنش اولیای او هستند و امام مطلقش . و حدش قیامت کبرا است و مطلعش هم ظهور رخ وحدانی اش در مقابل خلق .

---

[1] « ألا إنه ليس لأنفسكم ثمن إلا الجنة فلا تبيعوها إلا بها » غرر الحكم و درر الكلم،ص ۲۳۲.

[2] «الَّذينَ يُحْشَرُونَ عَلى وُجُوهِهِمْ إِلي جَهَنَّمَ أُوْلئِكَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضَلُّ سَبيلاً » الفرقان، ۳۴.

[3] «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدى سَبيلاً » الاسراء، ۸۴.

[4] «مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ مَا فِيهَا حَرْفٌ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ وَ مَطْلَع» محدث نورى، مستدرک الوسائل،ج۱۷، ص ۳۳۱.

۹۷۳- تاریخ کارگاه یافتن وبافتن است ، دل بستن و دل کندن به جبر یا اختیار . و آنچه که برای آدمی می ماند وجود محض است بودن ابدی ! اینست حاصل نهایی و ابدی تاریخ از برای انسان چه کافر و چه مؤمن !

۹۷۴- اکثر آدمیان فقط به اندازه عمرشان زندگی می کنند و اهل ذکر و معرفت نفس به اندازه کل تاریخ بشریت و بلکه تاریخ کائنات زیست می کنند و مظهر زمان می شوند و تجسم کل تاریخ وجود و عین وجود: پیر !

۹۷۵- تاریخ بشر سراسر تاریخ رنج است به دو معنا و ماهیت . رنجی که حاصل عدم اطمینان به وجود ابدی است که این رنج عامه بشراست . و رنجی که حاصل یقین به وجود و تلاش برای ادای حق وجود است و این رنج مردان خداست .

۹۷۶- براستی آیا حق وجود و ادای حقوق آن چیست و چگونه است ؟ و آن عبودیت است در قبال ربوبیت پروردگار ! آنکه وجود را درک نمود و باور کرد که از عدم سر بر آورده است و هستی جاوید یافته است مگر می تواند در قبال این لطف و هدیه بی تفاوت بماند و عاشق و عابد نگردد . رنج مردان خدا از این بابت است که حق وجود را ادا نمایند با عشق به خالق و جلب رضایت و خشنودی او از خود . و همو می فرماید که شما را نیافریدم الا اینکه مرا بپرستید[1] . یعنی با من دوست شوید و باهم نرد عشق ببازیم تا همچون من شوید .

۹۷۷- پس تاریخ دو گونه است سر گذشت کسانی که وجود خود را باور نکردند و تا به آخر از هراس نابودی لرزیدند و دیوانه شدند و جهانخوار و آدمخوار تا شاید بدینگونه بر وزن وجود خود بیفزایند تا شاید نابود نشوند . و سرگذشت انگشت شمارانی که وجود خود را باور کردند و تلاش کردند تا از خالق قدر شناسی کنند و او را بشناسند که او خود چگونه موجودی است .

۹۷۸- تاریخ، مجال وجود باوری ووجود شناسی و وجود پذیری انسان است و دوست یابی خدا .

۹۷۹- آنچه که از ترمینال و پایان تاریخ بیرون می آید و تا ابد می ماند خداوند است در میان حلقه یاران و عشاقش ! و این بود منظور از کل تاریخ و خلقت عالم و آدمیان !

۹۸۰- و دیالکتیک تاریخ بشری ، جدال و نبرد بین دوستان و دشمنان وجود (خداوند) است . همه نبردها آگاه و نا آگاه بر همین محور است اعم از نبرد زناشویی و طبقاتی و عقیدتی و حزبی و مذهبی و نژادی و علمی و فنی و امثالهم .

۹۸۱- در کل تاریخ بشری و بلکه تاریخ هستی از آغاز تا پایان معنا و ارزش و حقی برتر از آزادی و اختیار و انتخاب آدمی نبوده و نیست و نخواهد بود . و این حق اساس بنا و پایداری و استمرار کائنات نیز هست . آیا براستی می توانید این حقیقت را فهم کنید و ببینید ؟ در اینصورت انسانیت را یافته اید و خود را شناخته اید و خداوند را خالصانه پرستیده اید و لاغیر !

۹۸۲- آنکه کل حقیقت دین و اخلاق و معنویت و شریعت را بر حق آزادی و اختیار آدمی نداند از نور دین خدا خارج شده است و اگر خود را متدین بداند یک منافق مستبد است که استبداد و ظلمش را در لباس دین پنهان داشته است و در آخرالزمان به اشد رسوائی و مذلت هلاک می شود که این نهضت های آغاز شده در جهان اسلام قلمرو این هلاکت نفاق و استبداد دینی است که اگر مردمانش توبه کنند به نهضت جهانی امام زمان ملحق می شوند و در غیر اینصورت تحت سیطره کفر و امپریالیزم جهانی در می آیند که کفری آشکار است که در آخرالزمان مأمور بر اندازی نفاق دینی در جهان اسلام است و سپس رو در روی نهضت امام زمان و عیسی مسیح قرار می گیرد .

[1] «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ» الذاريات، ۵۶.

۹۸۳- نهضت جهانی امام زمان به لحاظ اجتماعی بر آزادی و عدالت و عشق و عرفان بنا می شود . زیرا از آزادی نهایتاً عدالت حاصل می آید و از غایت عدالت هم عشق رخ می دهد و این عشق قلمرو معرفت الهی است و وحدت وجود ! و مجموعه آثار ما زمینه فرهنگی این چهار رکن را مهیا کرده است .

۹۸۴- در جامعه ایکه آزادی نباشد نه عدالتی ممکن است و نه عشق و عاطفه ای مجال رشد می یابد و نه معرفتی حاصل می شود و نه خداپرستی . و منظور از آزادی همانا آزادی مطلق عبادت و عقیده و بیان است و در حیطه عمل هم آزادی در دین ملاک است و نه بر دین . و این آزادی منجر به عدالت می شود .

۹۸۵- از آنجا که ضعیفان هر جامعه ای به لحاظ تعداد بیشتر از اغنیاء هستند پس اگر بخواهند می توانند ظلم نپذیرند و در ظلم اغنیاء مشارکت نکنند همانطور که هرگاه بر علیه اغنیاء ظالم قیام می کنند با دست خالی پیروزند . پس آنگاه که ضعفا در ظلم ظالمان مشارکت می کنند تا به قدرت برسند بایستی ظلم بیشتری مرتکب شوند . و از آنجا که حربه ظلم قدرت است پس ظلم ضعفا به مراتب شقی تر و ظالمانه تر و ارادی تر از ظلم اغنیاء می باشد . اینست که دموکراسی و سوسیالیزم که مشارکت عامه ضعفا در قدرت است منجر به اشد ظلم های تاریخ شده است . و اما چرا قدرتمندان اراده کرده اند تا عامه ضعفا را هم در قدرت و ظلم خود شریک کنند و سردمداران دموکراسی هستند ؟ زیرا اولاً بیشترین سهم را از آنها می برند و لذا سهم بیشتری از قدرت و ثروت می برند و ثانیاً اراده ظالمانه خود را هم به دست عامه مردم مرتکب می شوند و آنها را مسبب نهایی ظلم معرفی می کنند و خود را تبرئه می سازند و از صحنه آشکار ستم پنهان می شوند . پس ظالمان ضعیف ظالمتر از ظالمان قوی هستند و شقی ترین دشمنان عدالت می باشند . و آخرالزمان که عصر پیدایش دموکراسی در جهان است عصر ظهور ظلم عظیم است که « اکثر مردمان هوای نفس خود را خدا می خوانند[1] و اینست شرک و ظلم عظیم»[2]. قرآن – و این ظلم عظیم در نوع دموکراسی دینی به اشد ظهور می رسد و آن نفاق می باشد که غایت دموکراسی و پایان آن است و فرو پاشی کل مدرنیزم و زمینه ظهور ناجی موعود که البته توأم است با ظهور دجالان در جهان .

۹۸۶- پس ظلم ، ظلمت نفس بشر است و قوی و ضعیف ندارد بلکه از شقاوت است و اتفاقاً انسان قوی تر توانسته بخشی از شقاوت خود را برون افکنی نماید و لذا از ظلم خود کاسته است در نفس خویش . پس بنگر ضعیفی را که بر زیر دستانش بسیار شقی تر از قدرتمندان نسبت به زیر دستان است . و بنگر عدالت الهی را در ظلم بشری ! پس هرچه خواهی باش ولی دموکرات و سوسیالیست و مساوات طلب مباش تا ظالمتر را ظالمترین نسازی . هرچند که با ورود به قلمرو دموکراسی خواه نا خواه به غایت ظلم می رسی : ظلمی خود خواسته که بر خود می کنی!

۹۸۷- پس اگر در طول تاریخ بشری ، اغنیاء را حاکم بر ضعفا می بینی این عدالت الهی است که بین دو گروه از ظالمان تعادل بر قرار نموده است که ظلم کوچکتر را به لحاظ نفرات بر ظلم کثیر حاکم ساخته است و گرنه نسل بشری بر افتاده بود . و لذا در تمدن آخر الزمانی می بینی و خواهی دید که چگونه حاکمیت اکثر مرم منجر به انقراض نسل بشر می شود و این است حق دموکراسی !

۹۸۸- پس فهم کن خدا چرا ظالمتران را ضعیفتر داشته است که اکثر مردم چنین هستند که به قول قرآن اکثراً کافر و ظالم و جاهل و منافق و شقی هستند . حال اگر این اکثریت ظالمتر و کافرتر حاکم شوند تاریخ به پایانش می رسد . و لذا آخرالزمان دوران دموکراسی است این راز را نیز بدان و در آن بمان !

۹۸۹- پس این عین عدالت است که خداوند ظالمترین و شقی ترین مردمان را به لحاظ قدرت دنیوی در ضعف قرار می دهد جز کسانی که خود به معرفت و تقوا و مکتب اصالت فقر رابر گزیده اند فقیرترین و ناتوان ترین مردمان را ظالمترین آنان بدان و به یاد آورد بردگان و برده زادگانی را که گاه در تاریخ به قدرت رسیده اند و رکورد شقاوت و جنایت را شکسته اند مثل غزنویان . و نیز راز این حدیث را که : معیوب ملعون است . و این عین تعادل است .

---

[1] «اِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَی الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدی» النجم، ۲۳.
[2] «اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ» لقمان،۱۳.

۹۹۰- به قول نیچه بسیاری از مردمان گدای خود – خواسته اند و چشم دیدن عزت خود را ندارند و گوئی ذاتاً خاکستر نشین هستند همانطور که مولانا این ماهیت از بشر را در مثنوی تشریح نموده است این عین عدالت ذاتی است و به مثابه بخل آدمی نسبت به خویشتن می باشد.

۹۹۱- آدم سرمایه دار و بغایت ثروتمندی که شدیداً بیمار بود می گفت : در دورانی نداشتیم که بخوریم و حالا که داریم نمی توانیم بخوریم . این عین عدالت ذاتی در وجود انسان است . و لذا شاهدیم که این چند قرن اخیر که سراسر دوران مبارزه با تبعیض و نابرابری اقتصادی در جهان است و اینهمه انقلابات بر این اساس به وقوع پیوسته است ولی درعمل نه تنها این تبعیض و فاصله طبقاتی کاهش نیافته است که افزایش هم یافته است . یعنی مبارزه بر علیه عدالت الهی به شکست انجامیده است این نکته را فهم کن !

۹۹۲- انسان کافر اساساً به خودش کافر است بخودش بخیل است به خودش ظلم می کند و تاب تحمل آرامش و عزت و محبت را ندارد . این کفر باطنی است که باید شفا یابد و مبارزه با معلول و محصولات درجه چندم و بیرونی این کفر احمقانه است و فقط صورت مسئله را پیچیده تر ساخته است و لذا دموکراسی و سوسیالیزم و آزادیهای صوری فقط بر عمق و ابعاد ظلم و تبعیض و اسارت افزوده است و فهم مسئله را غامض تر نموده است .

۹۹۳- انسان کافر دوست دشمنِ خویش است . و دشمن دوست خویش . لذا تشخیص دوست و دشمن فقط در نزد عادلان است و مؤمنان ! و اینست که مردم ظالم خصم مصلحین و دلسوزان خویشند و لذا درهر انقلابی نخستین کسانی که قربانی می شوند انقلابیون هستند . اینست راز سلطه جهانی امپریالیزم و جهانخواران بر ملل جهان . این عین عدالت است که ظلم بشری را متعادل می کند . « هر قومی لایق حکومت خویش است » علی ع –

۹۹۴- پس بایستی تاریخ احاطه و سلطه ظلم بر روی زمین را عین تاریخ عدل الهی دانست . هرگاه که اکثر بشریت از ظلم خود به تنگ آمدند و توبه کردند خداوند هم ناجی عادل و مهربانی بر آنان خواهد گماشت . «خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد الا اینکه باطن خودشان را تغییر دهند »[1] قرآن – و باطن آدمی با هزار انقلاب هم لزوماً تغییری نخواهد کرد و فقط پیچیده تر خواهد شد الا به نور معرفت نفس ! پس نجاتی جز عرفان نیست ! عرفان اساس و مقدم بر عدالت و آزادی است . از عرفان ، عدالت حاصل می شود و از عدالت هم آزادی حقه انسانی سر بر می آورد . اینست که افراد و نظامهای ظالمانه و کافرانه خصم عرفان هستند . و لذا عارفان همواره تحت آزار و اتهامات نا حق و تبعید و قتال و زندان خلایق و حکام جور بوده اند .

۹۹۵- عارف کسی است که فرق نیک و بد را می داند و دوست و دشمن را تشخیص می دهد و کفر و ایمان و محبت و شقاوت و عدل و ظلم و سعادت و بلاهت و عقل را می شناسد و مابقی مردم در سلسله مراتب جهل قرار دارند .

۹۹۶- و اما فرق عارف و غیر عارف چیست ؟ و چگونه کسی عارف می شود و یا جاهل می ماند ؟ به زبان ساده عارف کسی است که اراده کرده است که بداند و بفهمد و برای جهلش درد و رنج کشیده است و عاشق شناخت خود و جهانیان بوده است . خواسته که وجود را بشناسد و شناخته است همین و بس !

۹۹۷- در یک کلام باید گفت که آدم کسی است که درد شناختن و فهمیدن داشته باشد و این درد محور همه مسائل زندگیش باشد . و غیر از این را آدم مپندار بلکه از حیوانات هم پست تر دان . این منطق و تعریف خدا از آدم و آدمیت است . « آنکه در این اندیشه است که از کجا آمده است و کجاست و به کجا می رود مشمول رحمت خداست »[2] . رسول اکرم ص – عرفان بزرگترین رحمت خدا بر انسان است بلکه منشأ همه رحمت ها و نعمات الهی می باشد . « چون خداوند اکثر مردمان را اهل تفکر و معرفت نیافت لذا آنان را امر به عبادت نمود » حدیث قدسی به نقل از ابن عربی ! زیرا عبادت منجر به حداقل تعادل و عدالت می شود . و اینست که

---

[1] «إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ» الرعد، ۱۱.

[2] « رحم الله امرأً اعدَّ لنفسه، و استعدَّ لرمسه، و علم من أين و في اين و إلى اين» تمهيد القواعد، ص۱۳۹.

پیامبر اسلام وعلی ع در صدها سخن ، علم و عقل و عرفان را برترین حد عبودیت خدا خوانده اند و شرط قبولی هر عبادتی را هم معرفت دانسته اند[1] .

۹۹۸- و اما ای خواننده عزیز این آخرین کلمات کتاب را مستقیماً با تو سخن می گویم . این کتابی که خواندی کتاب سرنوشت تو و قیامت نفس تو بود . اگر خودت را از جمله اشقیاء و کفار و ظالمان و جاهلان دیدی که این کتاب را به راستی خوانده ای و بر تو مبارک باد که این سرآغاز سعادت و نجات توست . در غیر اینصورت هیچ نخوانده ای و نیافته ای الا اینکه ظلمت نفس خود را تشدید و تقدیس کرده ای . و هرکه می خواهی باش و خود را مستثنی مکن زیرا موسی کلیم الله که پیامبر اولوالعزم بود و مقام امامت داشت گفت « پروردگارا من از ظالمین هستم و از ظلم خود به تو پناه می آورم و امید بخشش دارم » و به یاد آور این کلام خدا در کتابش که : « قیامت آن روزی است که نهان نفس هر کسی بر او عیان می شود و سعادتمند کسی که آنچه را که از خود می بیند تصدیق نموده و توبه کرده و به خدایش پناه می برد . بدبخت آن کسی است که انکار می ورزد و عذاب الهی را بر خود واجب می کند »امیدوارم که تو از جمله اشقیاء و بدبختان مباشی ! همانطور که قرآن کریم می فرماید هر تمدنی را اجلی است[2] و هر اجلی را کتابی است[3] و این کتاب اجل این تمدن است .

۹۹۹- سپاس و شکر تو را ای پروردگارم که مرا از نزد خویش قلمی اعطا نمودی تا حقایق خلقت را بیان و عیان سازم و در دین تو مرا وظیفه ای بخشیدی تا بیهوده نباشم و در تاریخ جا نمانم . سلام و صلوات بر همه انبیاء و اولیاء و شهداء و عرفا و صدیقین و علمای راستین و صالحین و مخلصین تو که مرا در این ظلمتکده تاریخ یاری نمودند . پروردگارا در این فتنه و دوزخ آخرالزمان برهمه خلایق رحم آور و دلشان را به نور ایمان و صدق و توبه روشن فرما و زمین را لایق ظهور امام مبین فرما و مارا هم از یاران ایشان قرارده ای انیس و یا مونس ، ای رئوف و یا لطیف ، ای کریم و یا رحیم ، ای عزیز و یا حکیم ، ای رفیق و یا شفیق ، ای قریب و یا مجیب ، ای شفیع و یا شافی ، ای علی و یا ولی ، ای مولا و یا نعیم ، ای سلطان و یا نصیر ، ای مقیم و ای قدیم ، ای حاضر و یا ناظر ، ای مالک و یا قدوس ، ای ودود و یا جلیل ، ای حبیب و یا طبیب ، ای محبوب و یا معبود ، ای اول و یا آخر ، ای ظاهر و یا باطن ، ای حائل و یا واصل ، ای واحد و یا رحمان ، ای سبحان ویا رضوان ، ای واقع و یا موجود ، ای شاهد و یا مشهود ، ای عظیم و یا کبیر ، ای علی و عالی و اعلاء یا قادر و متعال ، یا ارحم الراحمین ، یا احسن الخالقین ، یا خیر الغافرین یا ارحم التوابین یا اکرم المکرمین ، یا خیر الفاعلین به نورک یا اغث المغیثین . آمین .

---

[1] «ُ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَة» کلینی، الکافی، ج۱، ص ۴۴.
[2] «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ» الاعراف، ۳۴.
[3] «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتابٌ» الرعد، ۳۸.